



## تاریخ نامه ایران بعد از اسلام (نشر علمی)

سال دوازدهم، شماره بیست و شش، بهار ۱۴۰۰

- دولت و استقرار نظام متریک در ایران  
غلامعلی پاشازاده؛ فاطمه رضایی آقاجری
- تأثیر بحران‌های سیاسی ایران هم‌زمان با جنگ جهانی اول بر ناکامی مأموریت برائین در تهران  
عباس پناهی
- جایگاه عتبات عالیات در معاهدات ایران و عثمانی: از آماسیه تا کردان  
حمیده تقی‌زاده سیس؛ محمدتقی امامی خوبی؛ محمد کلهر
- تجدد آمرانه و ظهور اسلام سیاسی در ایران با تأکید بر فدائیان اسلام  
فرامرز تقی‌لو؛ سیدمجتبی حسینی
- تحولات زبانی آذربایجان در تاریخ‌نگاری محمدجواد مشکور  
فرهاد جعفری؛ ناصر صدقی؛ محمد سلماسی‌زاده؛ ولی دین پرست
- ملاحظاتی در تاریخ کودکی عصر صفوی  
شهاب شهیدانی؛ متین سادات اصلاحی؛ مهشید سادات اصلاحی
- ابعاد فرهنگی مشارکت ایران در نمایشگاه جهانی ۱۸۷۳ وین و تأثیر آن بر تولید و صادرات قالی ایران  
عبدالله میرزایی
- چگونگی تعامل و تقابل سادات با آل مظفر و نقش آفرینی آنان در این حکومت  
جمشید نوروزی؛ مژگان صادقی‌فرد





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ





## فصلنامه علمی

### تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام

بهار ۱۴۰۰

سال دوازدهم - شماره بیست و شش

تبریز - ایران

## دانشکده حقوق و علوم اجتماعی

فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام (نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی سابق)  
به موجب نامه شماره ۲۱۹۷۵/۳/۱۱/۸۹ مورخ ۱۳۸۹/۷/۶ وزارت علوم تحقیقات و فناوری، این  
نشریه دارای درجه اعتباری علمی است.

صاحب امتیاز: دانشگاه تبریز

مدیر مسئول: دکتر عباس قدیمی قیداری

سرمدیر: دکتر علیرضا کریمی

### اعضای هیئت تحریریه:

فاطمه اروچی:	دانشیار دانشگاه تبریز	ناصر صدقی:	دانشیار دانشگاه تبریز
فریدون الهیاری:	دانشیار دانشگاه اصفهان	عباس قدیمی قیداری:	دانشیار دانشگاه تبریز
محسن بهرام نژاد:	دانشیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی	علیرضا کریمی:	دانشیار دانشگاه تبریز
مسعود بیات:	دانشیار دانشگاه زنجان	حسین میرجعفری:	استاد دانشگاه اصفهان
غلامعلی پاشازاده:	دانشیار دانشگاه تبریز	ژانت آقاری:	استاد دانشگاه کالیفرنیا در سنتا باربارا
حمید حاجیان پور:	دانشیار دانشگاه شیراز	ویلم فلور:	پژوهشگر تاریخ
اسماعیل حسن زاده:	دانشیار دانشگاه الزهرا	آلبرتو کانترا گلرا:	استاد دانشگاه برلین
حسن حضرتی:	دانشیار دانشگاه تهران	رودی متی:	استاد دانشگاه دلاوار
رضا دهقانی:	دانشیار دانشگاه تبریز	کریستف ورنز:	استاد دانشگاه بامبرگ آلمان
ولی دین پرست:	دانشیار دانشگاه تبریز	جان وودز:	استاد دانشگاه شیگاگو
محمد سلماسی‌زاده:	دانشیار دانشگاه تبریز	جیمز گستاوسون:	دانشیار دانشگاه ایالتی ایندیانا
مقصودعلی صادقی:	دانشیار دانشگاه تربیت مدرس		

### همکاران علمی این شماره:

دکتر غلامعلی پاشازاده، دکتر علیرضا توانی ملائی، دکتر زهرا حاتمی، دکتر حسن حضرتی، دکتر فرهاد دشتکی‌نیا، دکتر رضا دهقانی، دکتر ایمان زکریایی، دکتر سیدحسن شجاعی دیوکلانی، دکتر مهدی عبادی، دکتر عباس قدیمی قیداری، دکتر علیرضا کریمی، دکتر جواد موسوی دالینی، دکتر محسن میرزایی باوندپور

ویرایش انگلیسی: دکتر رحیم کاویانی	O قیمت این شماره: ۱۰۰۰۰۰ ریال
O مدیر اجرایی: عباس یگانه	O شمارگان: ۳۰۰ نسخه
O صفحه‌آرایی: شیرین زمانی	O چاپ و لیتوگرافی: انتشارات دانشگاه تبریز
O نوبت انتشار: فصلنامه	O تاریخ چاپ: بهار ۱۴۰۰

Email: [tabrizu.history2011@gmail.com](mailto:tabrizu.history2011@gmail.com)

نشانی اینترنتی: <http://tuhistory@tabrizu.ac.ir>

این نشریه در پایگاه استنادی جهان اسلام (ISC)

و سایت مرکز منطقه‌ای علوم و فناوری شیراز نمایه می‌شود.

نشانی: تبریز، بلوار ۲۹ بهمن، دانشگاه تبریز، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی  
کد پستی: ۵۱۶۶۶۱۶۴۷۱، شماره تلفن ۳۳۳۹۲۲۶۲-۴۱، نمابر: ۴۱-۳۳۳۵۶۰۱۳

❖ مسئولیت صحت مطالب مقاله‌ها با نویسندگان است.

طرح روی جلد برگرفته از نقوش کاشی‌های معرق مسجد کبود (جهانشاه) تبریز است.  
این مسجد به دلیل رنگ لاجوردی کاشی‌های به کار رفته در آن به فیروزه جهان اسلام شهرت دارد.

## راهنمای تدوین مقاله

ارسال‌کنندگان محترم مقالات، برای تسریع در بررسی و انتشار به‌موقع نشریه، به نکات زیر توجه فرمایند:

- ۱- نشریه حاضر فقط در موضوعات مربوط به تاریخ ایران بعد از اسلام، مقاله می‌پذیرد.
- ۲- مقاله ارسالی قبلاً در جای دیگری چاپ نگردیده یا برای چاپ ارسال نشده باشد.
- ۳- نام و نام‌خانوادگی نویسنده(گان)، همراه با رتبه علمی، محل اشتغال، نشانی کامل، شماره تلفن، نمابر و نشانی پست الکترونیکی در صفحه جداگانه‌ای ارسال شود.
- ۴- در تایپ مقاله رسم‌الخط فرهنگستان زبان و ادب فارسی (کتاب «دستور خط فارسی» چاپ دوم، ۱۳۸۵) مراعات شود.
- ۵- مقاله در صفحه A4 با Word 2007 یا بالاتر و حداکثر در ۲۰ صفحه تایپ شود و همراه با چکیده فارسی و انگلیسی از طریق سایت مجله ارسال شود. فونت انگلیسی نیز Time New Roman به اندازه ۱۱ است.
- ۶- فونت متن مقاله Mitra-13 و عنوان‌های اصلی Mitra-Bold 14 (برجسته) و عنوان‌های فرعی Mitra-Bold 13 باشد.
- ۷- فاصله سطرها به صورت Single، حاشیه از سمت راست ۴/۵، سمت چپ ۴ و از بالا ۵ و پایین ۴/۵ سانتی‌متر باشد.
- ۸- ساختار مقاله باید به ترتیب شامل عنوان، چکیده فارسی و واژگان کلیدی، مقدمه، متن اصلی، نتیجه‌گیری، فهرست منابع باشد. پیوست‌ها (در صورت نیاز) و چکیده انگلیسی باشد.
- ۹- چکیده حداکثر در ۳۰۰ کلمه و شامل موضوع، طرح مسأله و نتایج اصلی تحقیق باشد. اندازه فونت چکیده باید ۱۲ باشد.
- ۱۰- مقدمه شامل طرح مسأله، سؤالات، پیشینه، روش و هدف تحقیق باشد.
- ۱۱- ارجاعات داخل متن بین دو کمانک شامل نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار و صفحه خواهد بود. مثال: (علیچانی، ۱۳۷۷: ۱۲). در صورت تعدد نویسندگان بعد از نام‌خانوادگی

نویسنده اول، حسب مورد کلمه همکار یا همکاران اضافه می‌شود، ولی در فهرست منابع نام و نام خانوادگی تمامی نویسندگان نوشته شود. ارجاعات مربوط به منابع غیرفارسی به همان زبان اصلی نوشته شود، مگر اینکه ترجمه آن‌ها مورد استفاده قرار گرفته باشد.

۱۲- معادل لاتین اسامی یا کلمات ترجمه آن‌ها مورد استفاده قرار گرفته باشد.

۱۳- منابع مورد استفاده در پایان مقاله، بر اساس ترتیب الفبایی نام خانوادگی نویسنده و با تفکیک منابع فارسی از منابع خارجی به شرح زیر ذکر شود:

۱-۱۳- کتاب: نام خانوادگی، نام نویسنده (گان)، (سال)، عنوان کتاب، نام و نام خانوادگی مترجم یا مصحح، تعداد مجلدات، نوبت چاپ، محل نشر، ناشر.

۲-۱۳- مقاله از نشریات یا مجلات ادواری: نام خانوادگی، نام نویسنده (گان) عنوان مقاله، عنوان نشریه یا مجله، سال، شماره، صص.

۳-۱۳- مقاله از مجموعه مقالات همایش‌ها و کنفرانس‌ها: نام خانوادگی، نام نویسنده (گان)، (سال)، عنوان مقاله، نام و نام خانوادگی گردآورنده (گان)، عنوان مجموعه مقالات، محل نشر، ناشر.

۴-۱۳- در مورد نشریات الکترونیکی حتی الامکان مشخصات مذکور برحسب مورد قید و در آخر نشانی سایت اینترنتی اضافه گردد.

۵-۱۳- رساله یا پایان‌نامه: نام خانوادگی، نام پژوهشگر، سال، عنوان رساله یا پایان‌نامه، نام دانشکده و دانشگاه مربوطه.

۱۴- عناوین مربوط به جدول‌ها در بالا و توضیحات مربوط به نقشه‌ها و نمودارها و اشکال در زیر آن قید شود.

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	۱- دولت و استقرار نظام متریک در ایران
۲۰-۱	غلامعلی پاشازاده؛ فاطمه رضایی آقاجری.....
	۲- تأثیر بحران‌های سیاسی ایران هم‌زمان با جنگ جهانی اول بر ناکامی مأموریت براوین در تهران
۴۴-۲۱	عباس پناهی.....
	۳- جایگاه عتبات عالیات در معاهدات ایران و عثمانی: از آماسیه تا کردان
۶۳-۴۵	حمیده تقی‌زاده سیس؛ محمدتقی امامی خویی؛ محمد کلهر.....
	۴- تجدد آمرانه و ظهور اسلام سیاسی در ایران با تأکید بر فدائیان اسلام
۸۵-۶۵	فرامرز تقی‌لو؛ سیدمجتبی حسینی.....
	۵- تحولات زبانی آذربایجان در تاریخ‌نگاری محمدجواد مشکور
۱۱۰-۸۷	فرهاد جعفری؛ ناصر صدقی؛ محمد سلماسی‌زاده؛ ولی دین‌پرست.....
	۶- ملاحظاتی در تاریخ کودکی عصر صفوی
۱۴۷-۱۱۱	شهاب شهیدانی؛ متین سادات اصلاحی؛ مهشید سادات اصلاحی.....
	۷- ابعاد فرهنگی مشارکت ایران در نمایشگاه جهانی ۱۸۷۳ وین و تأثیر آن بر تولید و صادرات قالی ایران
۱۷۶-۱۴۹	عبدالله میرزایی.....
	۸- چگونگی تعامل و تقابل سادات با آل مظفر و نقش‌آفرینی آنان در این حکومت
۲۰۱-۱۷۷	جمشید نوروزی؛ مزگان صادقی‌فرد.....



فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال دوازدهم، شماره بیست و شش، بهار ۱۴۰۰، صفحات ۱-۲۰

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۹/۰۹/۲۹

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۶/۱۷

## دولت و استقرار نظام متریک در ایران

غلامعلی پاشازاده<sup>۱</sup>

فاطمه رضایی آقاجری<sup>۲</sup>

### چکیده

در دوره قاجاریه و به دنبال مواجهه بیش از پیش ایرانیان با تمدن غربی، ضرورت نوسازی در عرصه واحدهای اندازه‌گیری، ذیل عنوان نظام متریک از سوی سیاستمداران و اندیشمندان احساس شد و در دوره رضاشاه پهلوی از طرف دولت مورد اجرا قرار گرفت و چون این مهم را دولت بر عهده داشت استقرار نظام متریک ابزاری برای تأمین اهداف حکومت شد. پژوهش حاضر به روش توصیفی-تبیینی با بررسی روند استقرار نظام متریک در ایران، اهداف دولت رضاشاه از استقرار نظام متریک را به عنوان یک مسئله مورد بررسی قرار می‌دهد و به این سؤال اصلی پاسخ می‌دهد که دولت رضاشاه در استقرار نظام متریک چه اهدافی را دنبال می‌کرد؟ یافته‌ها گویای این نکته است که ارتباط با تمدن غرب و ضرورت واکاوی عقب‌ماندگی ایران، باعث توجه به اصلاح اوزان و مقادیر بر پایه نظام متریک برای تسهیل تجارت شد، ولی، استقرار نظام متریک نه فقط در جهت تسهیل در مبادلات بازرگانی، بلکه در جهت کنترل و نظارت بیشتر دولت بر همه آحاد جامعه صورت گرفته است.

**واژگان کلیدی:** ایران، قاجاریه، رضاشاه، اوزان، مقادیر، نظام متریک.

gh\_pashazadeh@yahoo.com  
rezaei.aghajari.f@gmail.com

۱. دانشیار دانشگاه تبریز، تبریز، ایران (نویسنده مسئول)  
۲. کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

---

---

## ***Government and establishment of the metric system in Iran***

Gholam Ali Pashazadeh<sup>1</sup>

Fatemeh Rezaei Aghajari<sup>2</sup>

### **Abstract**

In the Qajar period and following the increasing exposure of Iranians to Western civilization, the need for modernization in the field of units of measure, under the title of metric system was felt by the politicians and thinkers and it was implemented by the government at the time of Reza Shah Pahlavi. Since, the government was responsible for establishing a metric system, it turned into a tool to achieve the government goals. The present study examines the process of establishing the metric system in Iran and the goals of Reza Shah's government from the establishment of the metric system using a descriptive-explanatory method. Here, the main question is what goals the Reza Shah government pursued in establishing the metric system. The findings indicate that the connection with Western civilization and the need to investigate Iran's backwardness led to the correction of weights and values based on the metric system to facilitate trade. The metric system has been established not only to facilitate trade, but also to increase government control and oversight of all members of the society.

**Keywords:** Iran, Qajar, Reza Shah, Weights, Values, Metric System.

---

1. Associate Professor, University of Tabriz, Tabriz, Iran (Corresponding Author)  
gh\_pashazadeh@yahoo.com

2. Master of History in Tabriz University, Tabriz, Iran

rezaei.aghajari.f@gmail.com

## مقدمه

سیستم متریک سلسله‌ای اعشاری از مقیاس‌هاست که سال ۱۲۵۶ هـ.ق / ۱۸۴۰ م. در فرانسه به تصویب رسید و امروزه مبنای مقیاس‌های رسمی بسیاری از کشورها است. اصلی‌ترین مقیاس‌های این سیستم متر، کیلوگرم و لیتر است، و از مهم‌ترین ویژگی‌های این سیستم، آن است که واحدهای آن در شرایط فیزیکی مشخص شده تغییر نمی‌کنند، و این که یکاهای این دستگاه مَضربی از ده هستند که تبدیل‌ها را سهولت می‌بخشند. تا قبل از سال ۱۲۹۲ هـ.ق / ۱۸۷۵ م. نمونه‌های نخستین اندازه‌گیری توسط دولت فرانسه نگه‌داری می‌شد، اما بعد از آن به دست یک نهاد فراحکومتی به نام کنفرانس عمومی وزن‌ها و اندازه‌ها سپرده شد. در سال ۱۳۳۹ خورشیدی / ۱۹۶۰ م. این نهاد، سیستم بین‌المللی یکاهای<sup>۱</sup> را جایگزین دستگاه متریک کرد.

در ایران معاصر با توجه به گسترش روابط با دنیای غرب و مشاهده اتخاذ نظام متریک در مغرب‌زمین، سامان‌دهی به اوزان و مقیاس‌ها به‌عنوان یک ضرورت مورد توجه قرار گرفت. البته، در گذشته‌های تاریخی نیز برای اصلاح اوزان و مقیاس‌ها تلاش شده بود و گزارش‌هایی از آن در منابع و متون تاریخی باقی‌مانده است. به‌موجب این گزارش‌ها، در زمان غازان‌خان، برای جلوگیری از بحران مالی و دفاع از حقوق کشاورزان، اوزان و مقیاس‌های تبریز ملاک قرار گرفت و به آن‌ها نظم بخشیده شد (فضل‌الله همدانی، ۱۹۴۰: ۲۸۶ / اقبال آشتیانی، ۱۳۸۴: ۲۹۶-۲۹۵). در سده نهم هـ.ق / پانزدهم م. / *اوزون حسن* در شرق آناطولی موفق به تغییراتی در خصوص تثبیت واحدهای اندازه‌گیری، همچون *باتمان حسن‌پاشا* گردید. اقدامات شاهان صفوی نیز در خصوص اوزان و مقیاس‌ها، بعدها پایه و اساس کار دولت‌های افشار و زندیه شد (هینتس، ۱۳۶۸: ۲۸). این اقدامات اصلاحی در قالب سنتی بود و ارتباطی با نظام متریک نداشت تا این‌که در دوره قاجاریه و از زمان ناصرالدین‌شاه قاجار بحث اصلاح اوزان و مقیاس‌ها با ترقی و پیشرفت جامعه ایران پیوند خورد، و اندیشمندان ایرانی میان اصلاح اوزان و ضرورت ترقی ارتباط مستقیمی برقرار کردند و از نظام متریک در غرب الهام گرفتند.

تلاش‌های اندیشمندان دوره قاجاری برای ضرورت اصلاح اوزان و مقیاس‌ها از نگرارش مقاله در روزنامه‌های آن دوره و تألیف رساله و تأکید بر مقام‌های سیاسی برای انجام اصلاحات فراتر نرفت و اقدامی در مورد اصلاحات صورت نگرفت تا این‌که، سرانجام در عهد پهلوی نخست با توجه به سعی در تشکیل دولت مدرن و سیاست تمرکزگرایی و شعار وحدت ملی، رضاشاه از طریق مجلس شورای ملی برای اعمال کنترل و نفوذ بیشتر و سهولت در ارتباطات تجاری سعی در استقرار نظام متریک در ایران نمود و در نهایت با مذاکرات نمایندگان مجلس شورای ملی و تصویب قوانین مصوب به تاریخ‌های ۱۰ خرداد ۱۳۰۴ خورشیدی، در یازده ماده، و دیگری در ۱۸ دی‌ماه ۱۳۱۱ خورشیدی، در پنج ماده، واحدهای اندازه‌گیری سنتی کنار گذاشته شدند و نظام متریک در ایران استقرار یافت.

پژوهش حاضر قصد دارد با روش توصیفی - تبیینی، اهداف دولت رضاشاه در استقرار نظام متریک را به‌عنوان یک مسئله مورد بررسی قرار دهد و به این سؤال پاسخ دهد که دولت رضاشاه در استقرار نظام متریک به دنبال چه اهدافی بوده است؟ در مورد پیشینه تحقیق، لازم به یادآوری است که در مورد مبانی فکری و روند اصلاحات انجام‌گرفته برای یکسان‌سازی واحدهای اندازه‌گیری سنتی، تا حال پژوهش مستقلی صورت نگرفته است و فقط در تحقیق‌ها و پژوهش‌های مربوط به تاریخ معاصر، گاه به‌عنوان یک موضوع فرعی به آن پرداخته شده است که کتاب *اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار* از فریدون آدمیت و کتاب *در جست‌وجوی قانون از غلامعلی پاشازاده* از آن جمله‌اند.

### اندیشه تصحیح اوزان و مقادیر در ایران عصر قاجار

اوضاع نابسامان اوزان و مقیاس‌ها از عوامل اصلی اندیشه اصلاحات در این حوزه بود. گزارش‌های فراوانی از آشفتگی واحدهای اندازه‌گیری وجود دارد که در کنار نبود راه‌ها و وسایل حمل‌ونقل مناسب اوضاع اقتصادی و تجاری ایران را آشفتگی می‌کرد (روزنامه اختر، ۱۳۰۰: ۲). *رنه دالمانی* گزارش می‌دهد که در ایران وزنه‌های قانونی وجود ندارد و اهالی از پاره‌های سنگ یا قطعات آهن که از یک من تا یک مثقال هستند استفاده می‌کنند، و همچنین خریداران وزنه‌هایی دارند که برای راست‌آزمایی وزنه فروشنده به کار می‌برند (۱۳۳۵: ۱۱۰). بنا به گفته فوروکاوا در سراسر ایران نظام واحد و یکسانی برای اوزان و

مقیاس‌ها وجود نداشته است، و برای وزن در تهران و شمال ایران، به‌طور معمول واحد باتمان تُرکی یا مَن تبریز را به کار می‌بردند؛ که همین یک مَن را در نواحی مختلف ایران - اعم از اصفهان، ری، بوشهر تا شیراز و دیگر شهرها با معادل‌های متغیّر یاد می‌کند (۱۳۸۴: ۱۴۹).

این گزارش‌های سفرنامه‌نویسان در گزارش‌های چاپ‌شده در روزنامه/ختر نیز تأیید شده است. اختر در گزارشی از خوی و سلماس می‌نویسد که تعدیّات فراوانی از طرف کاسه‌داران در خریدوفروش حبوبات در حق مردم صورت می‌پذیرفت که دولت در قبال این عمل، کاسه و کیل را موقوف و سنگ و ترازو را معمول نموده است که عموماً به سنگ هزار مثقال، از این پس داد و ستد کنند و در ذرع بزازها و تجّار که با ذرع تبریز اختلاف کلی داشته است از آن پس با ذرع تبریز خریدوفروش نمایند (روزنامه اختر، ۱۳۰۹: ۱۱۲). این روزنامه گزارشی مشابهی نیز در مورد تهران دارد که به‌موجب آن، بی‌اعتنایی و بی‌توجهی مأمورین بلدیّه در تهران، در امر رسیدگی و دقّت در عیار قنطار، ترازو و قپان، مردم را در امر اوزان نان و گوشت و سایر حبوبات و مایحتاج، دچار آشفتگی ساخته بود، که دولت به‌محض آگاهی از این اوضاع، مجلس عمومی که مُرکّب از هر صنف از اصناف بود را به ریاست حاجی معتمدالدوله و از طرف ملّت، حاجی محمّدحسن آقا امین دارالضرب تشکیل داد و در مجلس نخست و دوم به‌ترتیب، قرارهای در خصوص وزن و قیمت نان و گوشت قرار دادند که از آن پس یک مَن، ده‌شاهی به سنگ تمام فروخته شود و نرخ گوشت هم کاهش پیدا کند (روزنامه اختر، ۱۳۹۶: ۱۲/ همان، ۱۳۰۴: ۳۹۲).

از جمله تقلّب‌های دیگری که در توزین صورت می‌گرفت مربوط به وزن طلا بود که فروشنده ترازو را در دست خود بالا و روبه‌روی صورت خود قرار می‌داد و در کفه حامل طلا می‌دمید تا کف به پایین متمایل شود و خریدار متوجه نمی‌شد، زیرا وی به ترازو نگاه می‌کرد تا به دهان فروشنده. یا این که مومی در زیر یکی از کفه‌های ترازو می‌چسباندند یا حلقه بالاتر ترازو را با موم نازکی که خریدار متوجه آن نبود می‌بستند بدین طریق کم‌فروشی می‌کردند (راوندی، ۱۳۵۷: ۶۴۵). عبدالله مستوفی نمونه دیگری از تقلّب و تخلف در توزین را مورد توجه قرار می‌دهد و می‌نویسد که در عصر قاجاریّه، قپانداران و کیل‌داران و ترازوداران، با وزنه و پیمانها بازی می‌کردند و با کشاورزان در هر یک خروار، ده مَن تا

چهل من کمتر حساب می‌کردند که دولت توسط محتسبین و کارمندان رسمی آن‌ها را دستگیر و توبیخ می‌کردند (۱۳۸۴، ۵۲۸).

آشفته‌گی مقیاس‌ها گاه به نزاع و درگیری می‌انجامید به طوری که یکی از ریشه‌های نزاع و درگیری ترکمانان مربوط به واحدهای اندازه‌گیری بود که هر کالایی با معیارهای به فروش می‌رسید، به طور مثال از معیار آرشین برای اندازه‌گیری طول پارچه استفاده می‌کردند که فاصله مابین نوک بینی تا نوک انگشت وسطی دست را شامل می‌شد که بسته به اندازه و طول بازوی هر فردی، مقدار آن نیز فرق می‌کرد که این خود عاملی برای اختلاف و نزاع بین فروشنده و خریدار می‌شد و یا برای اندازه‌گیری حیوانات و غلات، از کاسه‌ای استفاده می‌کردند که چنانچه نام داشت که به بیشترین مقدار غله‌ای دلالت داشت که فردی می‌توانست در هنگام برداشتن محصول با دو دست در کفِ دستان خود نگه دارد. از آنجایی که دستان ترکمن‌ها بسیار بزرگ‌تر از دست فروشندگان بود به مجادلات فراوانی منجر می‌شد (فلور، ۱۳۹۱: ۲۰).

برای فهم بهتر وضعیت آشفته واحدهای اندازه‌گیری سنتی در مناطق مختلف ایران معادل‌های متعدّد برای واحد من در شهرهای مختلف در جدولی نمایش داده شده است (جدول شماره ۱).

جدول ۱: (دیانت، ۱۳۶۷: ۴۴۹-۴۴۱)

شهر	واحد من (برحسب متقال)	برحسب نظام متریک / کیلوگرم
آذرشهر	۹۶۰	۴/۵۰۰ کیلوگرم
ابرکو	۳۲۰	۱/۵۰۰
اردبیل	۱۲۸۰	۶/۰۰۰
بندر انزلی	۱۹۲۰	۹/۰۰۰
اهر	۲۵۶۰	۱۲/۰۰۰
اهواز	۱۰۶۶۷	۵۰/۰۰۰
بابلسر	۶۶۰	۳/۰۰۰
پانه	۱۰۲۴	۴/۸۰۰
بیرجند	۶۴۰	۳/۰۰۰

شهر	واحد من (برحسب مثقال)	برحسب نظام متریک / کیلوگرم
بندرعباس	۸۶۲	۴/۰۴۰
بم	۱۰۸۸	۵/۱۰۰
بندرلنگه	۸۹۶	۴/۲۰۰
بوشهر	۷۴۷	۳/۵۰۰
تبریز	۱۰۰۰	۴/۶۸۷
تربت جام	۹۶۰	۴/۵۰۰
تکاب	۸۵۳	۴/۰۰۰
خرمشهر	۱۶۰۰۰	۷۵/۰۰۰
عجب شیر	۱۳۸۷	۶/۵۰۰
زنجان	۱۹۶۸	۹/۲۲۵
مراغه	۱۲۵۰	۵/۸۶۰

آشفتگی اوزان و مقیاس‌ها و مشکلات ناشی از آن در کنار مشاهده نظم حاصل از استقرار نظام متریک در مغرب‌زمین، اندیشمندان ایران را به فکر اصلاح معیارهای اندازه‌گیری در ایران انداخت و اولین بار میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله در سال ۱۲۸۶ هـ.ق / ۱۸۶۹ م. کتابچه‌ای در مورد تطبیق اوزان و مقیاس‌های ایرانی با نظام متریک فرانسه نوشت (پاشازاده، ۱۳۹۲: ۱۲۶). مُستشارالدوله در ضرورت تصحیح اوزان و مقیاس‌ها چنین می‌نویسد: «جای افسوس است که در شهرهای ما وزن و ذرع‌ها مختلف است. در این عصر که مدنیّت عالم را احاطه دارد، دُول اروپا محض ترویج و پیشرفت عمل تجارت... اهتمام بی‌نهایت دارند». بر همین اساس «یک زبان عمومی ایجاد کرده‌اند که مسافری و تجار و سیاحان صعوبت و معطلی حاصل نشود؛ یعنی ذرع و وزن و پول را در دنیا یکسان کرده و خواهند کرد... این تدبیر در حقیقت به‌منزله یک زبان عمومی است برای مسافری روی زمین»؛ و از آنجایی که مجلس مُرکّب از نمایندگان بیست‌ویک دولت، در اکسپوزیسیون (نمایشگاه) در سال ۱۲۴۸ هـ.ق / ۱۸۳۲ م. در پاریس، «همگی بلا استثناء ذرع و وزن و مسکوکات فرانسه» را ترجیح دادند، وی چنین نتیجه‌گیری می‌کند که «در اجرای لوازم مدنیّت... اگر وزن‌ها و ذرع‌های ایران را به یک نهج برسانیم، هیچ دانای بصیری این کار مستحسن را نمی‌تواند انکار کند» (روزنامه ایران، ۱۲۸۸: ۴ / آدمیت، ۱۳۵۱: ۳۱۳ / پاشازاده، ۱۳۹۲: ۱۲۵).

ایده او مورد توجه مقامات سیاسی قرار نگرفت تا این که در سال ۱۲۹۸ هـ.ق / ۱۸۸۱ م. مقاله‌ای در مورد اصلاح فرسخ در روزنامه اطلاع منتشر کرد و سپس آن را در سال ۱۲۹۹ هـ.ق / ۱۸۸۲ م. در روزنامه اختر نیز چاپ کرد. برای فرسخ یا فرسنگ معادل‌های متفاوتی ذکر شده بود. مسیو ا. ک. جونستون، در نقشه آسیا، هر فرسخ را در حدود «شش ورس»<sup>۱</sup>، در عهدنامه دولتین ایران و روس «هفت ورس»، در نقشه آذربایجان مسیو خانیفوف «چهار ورس» و میرزا علی‌اشرف منجم و مهندسین قراجه‌داغی در نقشه ایران «پنج ورس» عنوان کرده بودند. (روزنامه اختر، ۱۲۹۶: ۲۸۱). این امر، میرزا یوسف‌خان تبریزی ملقب به مستشارالدوله را برآن داشت برای نخستین‌بار طی چند مقاله انتقادی با امضای خود، طرح پیشنهادی ضرورت تغییر و تصحیح اوزان و مقادیر و هماهنگی با سیستم متریک فرانسه را در روزنامه‌ها مطرح سازد (مستوفی، ۱۳۸۴: ۲۰۲).

میرزا یوسف‌خان برای تصحیح فرسخ از شرح فرهاد میرزا معتمدالدوله در کتاب جام جم کمک گرفت و با وجود کثرت اختلاف نظر، اعلام کرد که با توجه به این که فرهاد میرزا و حکمای متقدمین، متأخرین، ملاحظه قوشچی و ابن خلکان، دایره عظیم معدل‌النهاری، را هشت‌هزار فرسخ ثبت کرده‌اند و منجمین و رصدشناسان اروپایی هم تمام دایره معدل‌النهاری را چهل‌میلیون متر که به اصطلاح ایران، هشتاد کرور<sup>۲</sup> متر محاسبه نمودند. پس اگر چهل‌میلیون متر را بر هشت هزار فرسخ تقسیم کنیم به هر فرسخی، پنج هزار متر می‌رسد؛ بنابراین فرسخ حقیقی ایران، پنج هزار متر فرانسه می‌شود؛ و چون متر، مقیاس ثابتی است پس بر این اساس آن را مبنا و مأخذ قرار داده و ذراع حقیقی و ذرع شاهی و مقیاس‌های سایر دولت‌ها را از روی آن بیان می‌کنیم. (روزنامه ایران، ۱۲۸۸: ۳ / روزنامه اختر، ۱۲۹۶: ۲۸۱ / روزنامه اطلاع، ۱۲۹۸: ۱ / روزنامه اختر، ۱۲۹۹: ۱۳-۱۴).

به دنبال چاپ مطالب مستشارالدوله عده‌ای از اندیشمندان سده نوزدهم همچون میرزا عبدالغفار نجم‌الدوله، آلبرت هاتوم شیندلر و محبعلی‌خان ناظم، توجه خود را به موضوع تصحیح اوزان و مقادیر معطوف ساختند و مطالب میرزا یوسف‌خان را مورد بررسی و نقد قرار دادند.

۱. کلمه روسی و از آحاد اندازه‌گیری مسافت که معادل ۱۰۶۶۸ متر است.

۲. واحد شمارش، مساوی پانصد هزار، مجازاً: مقدار زیاد را گویند. لغتنامه دهخدا، ذیل واژه کرور.



به اعتقاد نجم‌الدوله، از آنجایی که مستشارالدوله در ریاضی و نجوم تخصص نداشته در تصحیح فرسخ دچار خطا شده است. راهکار مستشارالدوله در تصحیح فرسخ، زمانی می‌توانست نتیجه درست بدهد که مقدمات ارائه شده توسط وی صحیح می‌بودند؛ ولی از آنجایی که مقدمه اول ایشان در روزنامه *اطلاع*، مبتنی بر عبارت «در این که طول معدّل النهار، هشت هزار فرسخ است و فرهاد میرزا و ابن‌خلکان و ملاعلی قوشچی و سایر حکمای اسلام و صاحب هیئت، در این مورد موافق گفته‌های هم هستند» صحیح نبوده بنابراین شرح تصحیح فرسخ مستشارالدوله، نیز اشتباه و نادرست می‌باشد؛ زیرا گفتاری نیست که موافق باشند یا مخالف، چون ایشان از روی کتاب‌های همدیگر نقل قول کرده و طی تحقیقات فراوان معلوم شده که هشتاد کرور، طول مدار نصف‌النهار بوده است نه معدّل النهار، که مستشارالدوله به اشتباه گمان کرده معدّل النهار در حکم نصف‌النهار است. در حالی که این چنین نبوده است؛ بنابراین چون نتیجه را از دو مقدمه نادرست، اقتباس کرده و نوشته‌اند که «پس چون ما این دو حساب، یعنی هشت‌هزار فرسخ و هشتاد کرور متر را صحیح یافتیم...» شرح تصحیح ایشان صحیح نمی‌باشد و طول هر فرسخ برابر پنج هزار متر نیست (روزنامه *اطلاع*، ۱۳۹۹: ۳-۴).

شیندلر در مقام اصلاحگر بر این باور است که فرسخ ایران همیشه اندازه معینی داشته است که هیچ ربطی به طول درجه معدّل النهار ندارد و همانند تمام اندازه‌های قدیم از روی قد انسان یا پا و دست و غیره تخمین زده شده و از قدیم‌الایام به‌همین منوال بوده است و کار نادرستی است که اندازه معینی را که حکمای قدیم از روی حساب و کتاب آن را معین کرده‌اند را، هر روز تغییرش داد. از آنجایی که اندازه متر را از روی نصف‌النهار، (خطی که از قطب شمال به قطب جنوب کره زمین می‌رود) حساب کرده‌اند نه از روی خط معدّل النهار، پس فرسخ صحیح ایران، مساوی پنج‌هزار متر نیست و نمی‌توان تا حکم و قانونی از طرف دیوان مملکتی صادر نشده، چنین فرسخی را در کشور رواج داد. به اعتقاد ایشان واحد متر فرانسه، خود اندازه صحیح و درستی نمی‌باشد و صرفاً به‌خاطر رواج و معمول شدن این واحد اندازه‌گیری در اکثر کشورهای جهان است که مبنای جایگزینی بر آحادی چون فرسخ، ذرع و غیره شده است (روزنامه *اطلاع*، ۱۳۹۹: ۲).

محبعلی‌خان ناظم، دفتر وزارت امور خارجه در تصحیح فرسخ، متنی با سر تیترو «کمال صحت و امتیاز مقیاس ایران» نگاشته‌اند و بر این باورند که مقیاس فرسخ ایران تا حدودی صحیح و مبتنی بر محاسبات دقیق فنی، و دارای ریشه و اساس صحیحی بوده است، زیرا سه، چهارهزار سال قبل از طول خط نصف‌النهار زمین، اتخاذ و انتخاب شده‌اند که در عصر خود، تمامی علوم متعلقه به همچنین انتخاب و اتخاذی در ایران، به حد کمال خود رسیده بود. به نظر ایشان مقیاس میل هم همانند ذرع تبریز دارای ویژگی‌های ممتازی است چنانکه سه میل، یک فرسخ، دوازده میل یک برید، پنجاه میل یک درجه، صد میل دو درجه، دویست میل چهار درجه و... را شامل می‌شود که برای سهولت تقسیم‌بندی، این مقیاس‌ها را به درجات و دقائق و در تمامی دایره نصف‌النهار، به صورت عدد شش یا هزار قرار داده‌اند؛ همانند شش‌هزار فرسخ، هیجده‌هزار میل و غیره؛ پس با این اوصاف جا دارد که همین ذرع ایران، مبنا و مأخذ در نظر گرفته شود برای اتحاد اوزان و مقیاس‌ها با سایر دولت‌ها، و برای سهولت محاسبات، به اجزای متساوی کوچک‌تر هم تقسیم شود (روزنامه /اطلاع، ۱۲۹۹: ۲۳۵ /روزنامه /ختر، ۱۲۹۹: ۲۳۵).

در واقع، با بحث در مورد دقت یا عدم دقت میرزا یوسف‌خان در مورد انطباق فرسخ با متر، ضرورت اصلاح اوزان و مقیاس‌ها مورد غفلت قرار گرفت و تنها اعتمادالسلطنه با نگارش رساله «تقدیرالمقاییس» این بحث را ادامه داد و تمامی اوزان و مقیاس‌ها را با نظام متریک فرانسه در آن رساله انطباق داد که از آن نیز تا آنجا که اطلاع داریم نتیجه عملی حاصل نیامد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۸۹: ۹۲۹).

فکر ضرورت اصلاح اوزان و مقیاس‌ها در انقلاب مشروطه نیز مورد توجه مشروطه‌خواهان قرار گرفت و سیدجمال واعظ یکی از پرشورترین سخنگویان انقلاب مشروطه از این موضوع که مقیاس اوزان ایران با نخود، برنج و گندم محاسبه می‌شود نالید و اصلاح این وضعیت را وظیفه بلدیه دانست که باید برای همه ولایات اوزان و مقیاسات یکسان به وجود آورد. وی وضعیت ایران را با کشورهای دیگر مقایسه می‌کند و نتیجه می‌گیرد که برعکس ایران، واحدهای کشورهای اروپایی دقیق و یک‌دست است و ایران نیز باید به موازات آن، با وضع و اجرای قانون، یکسان‌سازی واحدهای اندازه‌گیری را عملی سازد

(یغمایی، ۱۳۴۷: ۱۶۲-۱۶۱). درهرحال، تلاش برای اصلاح اوزان و مقیاس‌ها در دوره قاجاریه از بحث در مورد ضرورت و ارائه راهکارهایی برای عملی کردن این ایده فراتر نرفت و اقدامی عملی از دوره ناصری تا آخر قاجاریه در مورد مطابقت اوزان و مقیاس‌های سنتی با نظام متریک صورت نگرفت.

### نظام متریک جلوه‌ای از تمرکزگرایی رضاشاه

آنچه در بحث استقرار نظام متریک باید بدان توجه کرد، نسبت آن با نظام سیاسی و امر سیاسی است؛ چراکه نظام متریک یک مقوله قاعده‌مند و یک‌دست‌شده است که در پس آن، نهاد حکومتی قرار دارد. شاید در ابتدای امر، به‌ویژه در عصر قاجار چنین به نظر برسد که نظام متریک برای تسهیل در اوزان و مقادیر است، اما با کمی تأمل، متوجه این نکته خواهیم شد که قدرت از ارکان اصلی شکل‌بخشی به نظام متریک است و این که تصور بر این باشد که به‌صرف سهولت در امر اوزان و مقادیر عامل به‌وجود آمدن نظام متریک است، اشتباه و تحلیلی نارواست؛ زیرا با روی کار آمدن رضاشاه و شکل‌گیری دولت مدرن، ضرورت داشت کنترل، تسلط، انضباط و مدیریت از مهم‌ترین شاخصه‌های دولت‌های مدرن عملی گردد تا بر اساس آن آحاد جامعه را در همه ابعاد تحت انقیاد داشته باشند و بتوانند کنترل بیشتری بر آن‌ها اعمال کنند.

رضاشاه بعد رسیدن به قدرت مطلقه، از سال ۱۳۰۴ خورشیدی در جهت تشکیل یک دولت مرکزی قوی با شعار وحدت ملی از همان آغاز بر ضرورت نوسازی و اصلاحات مالی، اداری، اقتصادی، نظامی، آموزشی، پیشرفت تجارت از طریق احداث جاده‌ها و راه‌آهن تأکید کرد (سینایی، ۱۳۸۴: ۱۶۱ / زرنگ، ۱۳۸۱: ۴۴۸). وی با از میان برداشتن قدرت‌هایی چون زمین‌داران بزرگ، روحانیون و رؤسای ایلات و عشایر، قدرت را در تهران متمرکز نمود به‌گونه‌ای که تهران تبدیل به مرکز تصمیم‌گیری در مورد مسائل سیاسی - اقتصادی کشور شد و اهمیت سایر مناطق تحت‌الشعاع اهمیت تهران قرار گرفت (قنبری، ۱۳۸۵: ۱۹۹). عاقلی در کتاب *خاطرات یک نخست‌وزیر* در این باره می‌گوید: «کسی اجازه نداشت بر خلاف اصول ثابت و اساسی که رضاشاه برای سیاست، اقتصاد و عمران کشور در نظر گرفته بود، اظهار نظر کند و هر کس چنین می‌کرد مغضوب او می‌شد» (۱۳۷۱: ۱۶۱).

نظام متریک هم از چنین وضعیتی مستثنی نبود و هدف از شکل بخشیدن به آن، الزاماً، نه برچیدن ناکارآمدی سیستم سنتی اوزان و مقادیر، بلکه افزایش نفوذ، کنترل و مدیریت آن بود تا هم مالیات‌ها به صورت منظم و مشخص دریافت شود (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره پنجم، جلسه ۱۷۳) و هم این که نسبت به دارایی افراد و سرمایه آن‌ها اطلاعات جامعی در دست باشد. با این اوصاف نظام متریک و استقرار آن را باید از دل نهاد حکومتی و سیاست‌گذاری‌های آن استخراج کرد.

### مجلس شورای ملی و نهادینه کردن نظام متریک

مجلس شورای ملی، براهمیت همسان‌سازی در اوزان و مقادیر به‌عنوان رکن اصلی وحدت ملی و یکپارچه‌سازی، بسیار تأکید داشت. نمایندگان مجلس در وهله نخست، تأکیدشان بر اتحاد و همگون‌سازی ملت ایران در همه ابعاد آن است. به‌گونه‌ای که هر قومی، در هر جایی باید در قالب یک کلیتی به نام ایران، خویش را تعریف کند؛ نه این که هر منطقه‌ای برای خود یک مقیاس و چهارچوبی داشته باشد که همین منجر به بی‌نظمی و حتی تهدیدی برای هویت ایرانی محسوب می‌گردد و استدلال بر این بود که تمام کشور های دنیا را اگر نگاه کنیم همه آن‌ها ملتی واحد، شده‌اند و در این راه موفق بوده‌اند اما در ایران ما، این‌گونه نیست (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره پنجم، جلسه ۱۲ مصادف با چهارشنبه ۲۷ فروردین ۱۳۰۳ / ۱۱ رمضان ۱۳۴۲). آن‌ها همچنین یکسان‌سازی اوزان و مقیاس‌ها را با ترقی پیوند می‌دادند و چنین استدلال می‌کردند: «تمام دنیا آن‌چه را که مبانی ترقی‌شان بوده، همه را وحدت بخشیده‌اند. پس توحید اوزان و مقادیر از روی مبنای علمی، بهترین و برجسته‌ترین مواد این پروگرام [برنامه] است که باید عملی بشود و نیز راجع به مسئله نظام و اصلاح آن، این هم خیلی مهم است» (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره پنجم، جلسه ۱۲).

بنابراین نمایندگان از یک طرف همسان‌سازی اوزان و مقیاس‌ها را با ملت‌سازی و هویت مشترک ایرانی و از طرف دیگر با ضرورت ترقی پیوند می‌دادند و مجلس شورای ملی را مُتولی و مجری این امر معرفی می‌کردند و اعتقاد داشتند که مجلس می‌تواند در این یکسان‌سازی، قدم‌های مهمی بردارد. در ترغیب مجلس به این کار اظهار امیدواری

می‌کردند: «ان‌شاءالله مجلس شورای ملی با یک استقامتی این را تعقیب کند تا سال‌ها امنیّت کامل در مملکت برقرار شود...» (همان، ۱۲). این سخن گویای این بود که نمایندگان مجلس همسان‌سازی اوزان را قدمی در راه امنیّت کشور می‌دانستند. امنیّت از این نظر که وقتی همسان‌سازی در اوزان صورت بگیرد، کنترل بهتری بر جامعه شکل می‌گیرد و هرگونه سرکشی را به راحتی می‌توانند کنترل کنند؛ بنابراین اهداف اولیه از استقرار نظام متریک، نه صرفاً سهولت در ارتباطات و مبادلات بلکه، ملّت‌سازی و هویت مشترک و اتّحاد ایرانی و همچنین نظم و مدیریّت و کنترل بهتر جامعه بود.

### قانون؛ راهی برای التزام به تبعیّت از نظام متریک

پیش‌تر بدان اشاره شد، وقتی صحبت از استقرار نظام متریک و اجرایی کردن آن در ایران می‌شود خواه‌ناخواه با نقش دولت در این امر مواجه می‌شویم، چراکه تنها دولت، قادر به استقرار نظام متریک در سراسر ایران بود. اما مسئله‌ای که در استقرار و همسان‌سازی اوزان مهمّ است اجرایی کردن آن توسط نهادها و ارگان‌های وابسته به دولت است. اهمیّت این نهادها که به نمایندگی از دولت عمل می‌کنند در این است که هرگونه تخطی را کنترل و گزارش می‌دهند و به صورت سیستماتیک با دولت در ارتباط‌اند.

حائری‌زاده یکی از نمایندگان دوره پنجم مجلس شورای ملی، طی نطقی، بر این باور است که به جای صرف هزینه‌های گزاف و برنامه‌های جانبی که برای اجرایی کردن همسان‌سازی اوزان انجام می‌شود بایستی این مهمّ را بر عهدهٔ بلدیّه‌ها گذاشت (مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره پنجم، جلسه ۱۲) که به نمایندگی از دولت می‌توانند نظم را برقرار کنند. تفسیر حائری‌زاده از اهمیّت بلدیّه‌ها این است که اگر بدان کمتر توجه شود مثل این است که مملکت بی‌پرستار باشد (همان، ۱۲)؛ اما وزیر امور خارجه در همان جلسه بر نکتهٔ بسیار مهمّی تأکید می‌کند که صرفاً اقدام بلدیّه‌ها نمی‌تواند منتهی به همسان‌سازی اوزان و استقرار آن شود، چراکه قانون، اصلی‌ترین رکن اجرایی کردن آن است، اگر قانون نباشد بلدیّه‌ها هم نمی‌دانند که چگونه عمل کنند و اوامر را چگونه به اجرا درآورند. لذا در وهلهٔ نخست بایستی یک قانون مصوّب شود و بعد به بلدیّه‌ها ابلاغ شود تا آن‌ها کارشان را با دقّت و مدیریّت بیشتری انجام دهند. «در واقع بدون قانون، دولت نمی‌تواند این مسئله -

همسان‌سازی اوزان - را به کلی در تحت یک میزان واحدی در بیاورد چون برای تجارت و برای آبادی مملکت ما به عقیده دولت حالیه این یک مسئله مهمی است، و باید به صورت یک قانونی بگذرد این است که در پروگرام ذکر شده است و الا این طور نیست که یک بلدیّه یا وزارت تجارتي بتواند سرخود این کار انجام دهد» (همان، ۱۲).

### گام نخست برای همسان‌سازی اوزان و مقادیر از سوی مجلس شورای ملی

مجلس شورای ملی بعد از اِقتناع در مورد همسان‌سازی اوزان در سراسر مملکت، در گام بعدی باید میزان اوزان را تعیین می‌کرد و بعد آن را به شکل قانون در می‌آورد و این مرحله اولیه استقرار سیستماتیک نظام متریک در ایران با تصویب ۱۱ ماده زیر جامه عمل پوشیده بود:

۱- اوزان و مقیاس‌های رسمی ایران بنا بر قانون اصول متری و کمیسیون بین‌المللی تنظیم یافته است. ۲- هر وزن و مقیاسی علامت خاص خود را داراست. ۳- ضرب هرگونه اوزانی باید بر طبق قانون ارائه‌شده، انجام گردد و بایستی با استانداردهای دولت هماهنگ باشد. ۴- کلیه اوزان باید با مقدار و اعداد آن مطابق با نمونه‌های دولتی به صورت واضح مشخص شود. ۵- هرکسی اقدام به نشر اوزان قلب [تقلبی] کند با توبیخ و مجازات مواجه می‌شود. ۶- هر مقیاس و اوزانی که انتشار می‌یابد وقتی با نمونه‌های رسمی در وزن مغایر باشد حتی اگر هم دارای علامت رسمی باشد تقلبی شناخته خواهد شد. ۷- برای جلوگیری از ضرب و نشر اوزان تقلبی وزارت فواید عامه، نظام‌نامه مخصوصی ترتیب داده تا مانع از کار شکنی شود. ۸- دولت موظف است طی سه سال زمینه‌های استقرار نظام متریک را فراهم و در چهار ماه آخر به همگان اعلان شود تا کسی اظهار بی‌اطلاعی نکند. ۹- پس از اجرایی شدن ماده هشتم هرگونه اقدامی جهت انتشار مقیاس و اوزان که منطبق با این مواد نباشد غیرقانونی است. ۱۰- دولت مکلف است اوزان فلزی را که در مملکت تا تاریخ اجرای آن قانون موجود است در عوض اوزان جدید از همان فلز با کسر سه عشر از وزن قبول نماید. ۱۱- وزارت فلاحت و تجارت و فواید عامه، مجری این قانون و سایر وزارتخانه‌ها نیز هر یک در حدود اختیارات خود در اجرای آن مشارکت خواهند نمود (یکشنبه ۸ شهریور ۱۳۰۳: مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره پنجم، جلسه ۵۲).

## دولت و اصلاح قانون اوزان و مقیاس‌ها

زمانی که دولت به این نتیجه رسید که استقرار نظام متریک به تمام معنا، در تمامیت عرضی مملکت کار دشواری است، لذا درصدد برآمد، آن رویه و ترتیبی را که ممکن است سریع‌تر وارد زندگانی عمومی شود، اتخاذ کند و چون مقیاس طول - ذرع - از حیث واحد، به‌طور تقریبی مُتقارب به متر بود، پس سیستم متریک از این حیث مورد قبول واقع شد. اما در قسمت اوزان، اجرای این نظام کار آسانی نبود و مدتی وقت لازم داشت تا در تمام نقاط مختلف مملکتی، همسان و تقسیماتش هم مطابق تقسیمات اعشاری گردند تا در محاسبه اشکالات زیادی به‌وجود نیاید و به‌همین منظور، مَن تبریز که معادل شش صد و چهل مثقال بود اتخاذ شد تا در تمام مملکت واحد وزن باشد و خروار هم که با مَن حساب اعشاری دارد محفوظ بماند (سه‌شنبه ۲۹ شهریور ۱۳۱۱: مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره هشتم، جلسه ۱۰۵).

پس لایحه اصلاحی این‌گونه جمع‌بندی گردید که:

الف) اجزاء مَن، که مثقال و سیر باشد به حساب اعشاری در بیابند یعنی هر یک مَن، معادل صد سیر باشد.

ب) هر سیر هم معادل ده مثقال.

ج) هر مَن عبارت از هزار مثقال شود.

د) مَن هزار مثقالی، عبارت از ۲۹۷۰ گرم خواهد بود، زیرا واحدهایی که پیش‌تر در مملکت معمول بوده‌اند مبنای صحیحی نداشتند؛ این بود که مقیاس ۲۹۷۰ گرم که معادل با مَن می‌شود مبنای قرار داده شد و آنچه پایین‌تر از آن مقدار است به اسم اجزاء و آنچه بالاتر است به اسم اضعاف نامیده می‌شود (همان، ۱۰۵).

## تصویب نهایی لایحه همسان‌سازی اوزان و مقادیر رسمی و استقرار نظام متریک در ایران

ماحصل مجلس شورای ملی پس از مذاکرات در راستای استقرار نظام متریک، به غایت

یازده‌ماده‌ای دست یافت و آن را به نوعی همساز با وضعیّت ایران قلمداد کردند و از آنجایی که توحید اوزان مملکتی، یکی از مسائل اساسی و در تقویم اجناس ورودی و خروجی و تعیین و تفتیش نرخ کلیّه اجناس بازارهای مختلف مملکتی، دارای اهمیّت می‌باشد و اگر توحید اوزان در اجرای قانون انحصار تجارت خارجی عملی نگردد، مشکلات و موانعی پیش خواهد آمد و چون قانون مصوب مجلس شورای ملی در خردادماه ۱۳۰۴ خورشیدی، با وجود این‌که از روی نظام متریک تنظیم شده بود، ولی مطابقتی با اوزان و مقادیر فعلی ایران نداشت و به سبب عدم آشنایی اهالی با اوزان یادشده در عمل ممکن بود اشتباهاتی رخ داده و اختلافاتی ظاهر شود، لذا برای سهولت این امر بهترین شیوه‌ای که به نظر رسید این بود که اسامی مقیاس‌ها و اوزان فعلی به حال خود باقی مانده و در اجزاء و اضعاف واحد آن‌ها تغییراتی داده شود، به این طریق که قسمتی از اوزان و مقیاس‌ها که از روی قاعده اعشاری بوده به حال خود باقی و قسمتی که خارج از قاعده پیش‌گفته بوده است به قاعده اعشاری تبدیل شود که هم از نقطه نظر عادات اهالی و هم طرز عمل و محاسبه اشکالی باقی نمانده باشد (همان، ۱۰۵).

سرانجام تلاش‌ها و ساعت‌ها به‌شور نشست‌ها - به‌مورخه پنجشنبه ۱۲ آبان‌ماه ۱۳۱۱: تشکیل جلسات شور نخست در دوره هشتم، جلسه ۱۱۳ / و در مورخه یکشنبه ۴ دی‌ماه ۱۳۱۱: شور دوم جلسه ۱۲۱ - بر سر همسان‌سازی اوزان نتیجه داد و در کمیسیون اقتصاد ملی ماده‌های پیشین که یاد شد با اندک اصلاحاتی به‌تصویب نهایی رسید تا این‌که در نهایت توانستند یکی از مباحث مناقشه برانگیز در مجلس و نیز اثرگذار در وحدت ملی و اقتصاد، را به‌تصویب برسانند؛ بنابراین لایحه نهایی استقرار نظام متریک و همسان‌سازی اوزان در ایران بدین‌صورت درآمد:

ماده نخست: اوزان و مقیاس‌های رسمی کشور طبق اصول متریک تنظیم شده و برای واحد طول: متر، برای حجم: مترمکعب، برای سطح: مترمربع، برای وزن: کیلوگرم انتخاب گردید.

در مقیاس وزن: من مساوی ۳ کیلوگرم شد و اجزا و اضعاف به‌شرح پیش‌رو تعیین گردید: - الف) اجزاء: سنگ مساوی یک دهم من (۳۰۰ گرم)، پارسنگ مساوی یک‌صدم من

(۳۰ گرم)، درم (مثقال) برابر یک هزارم من (۳ گرم)، نخود معادل یک‌دهم مثقال. - ب) اضعاف: خروار مساوی صد من (۳۰۰ کیلوگرم).

برای مقیاس طول: گز (ذرع) مساوی یک متر تعیین گردید و از اجزاء آن: گره که مساوی یک‌دهم گز (دسی‌متر)، سانتی‌متر برابر یک صدم گز، میلی‌متر معادل یک‌هزارم گز، و اضعاف این واحد، کیلومتر مساوی هزار متر، فرسخ برابر شش کیلومتر.

مقیاس سطح: گز مربع (مساوی مترمربع) و اجزای آن دسی‌متر مربع، سانتی‌متر مربع، میلی‌متر مربع و اضعافش: جریب مساوی یک‌هزار مترمربع و هکتار برابر ده جریب.

مقیاس حجم: گز مکعب (برابر متر مکعب). اجزاء عبارت‌اند از دسی‌متر مکعب، سانتی‌متر مکعب، میلی‌متر مکعب و برای واحد مقیاس حجم (برای مایعات): لیتر برابر با یک دسی‌متر مکعب تعیین شد.

در ماده دوم این قانون به ساخت اوزان و مقیاس‌های جدید و انتشار تدریجی آن در کشور و نیز جلوگیری از به‌کارگیری مقیاس‌های تقلبی اشاره شده است. ماده سوم، اداره کل تجارت را مکلف کرده اوزان و مقیاس‌های مورد نیاز هر محل را تهیه و در دسترس اهالی قرار دهد و قبل دو ماه از تاریخ اجرا، به مردم اطلاع‌رسانی کند. ماده چهارم دلالت دارد بر عدم دادوستد با اوزان و مقیاس‌های قبلی و تقلبی که در صورت انجام، اوزان و مقیاس‌ها ضبط و متقلب به حبس تأدیبی از سه روز تا یک‌ماه محکوم خواهد شد. بر اساس ماده پنج قانون، قانون مصوب در ۱۰ خرداد ۱۳۰۴ خورشیدی مُلغی اعلام گردید (پنجشنبه ۱۲ آبان‌ماه ۱۳۱۱: مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره هشتم، جلسه ۱۱۳ / روزنامه اطلاعات، ۱۳۱۱: ۳).

### نتیجه‌گیری

از دوره قاجاریه به بعد لزوم همسان‌سازی اوزان و مقیاس‌ها نه صرفاً در بحث واحد پول، بلکه در بحث اندازه‌های طولی و سایر اوزان و مقیاس‌ها هم احساس شد و برای انجام آن، نظام متریک غربی الگو قرار گرفت تا بتوانند بر پایه آن، ایران را در حوزه سنجش متحد کنند ولی با توجه به بافت سنتی جامعه و عدم کنترل دولت بر همه بخش‌های مملکت،

انجام این امر با سختی‌های زیادی مواجه شد. مسئله یکسان‌سازی اوزان و مقیاس‌ها تا بدان حد مهم بود که بررسی استقرار و اجرایی کردن آن را مجلس شورای ملی بر عهده گرفت، و برای بررسی چگونگی استقرار آن، با تشکیل جلسات، مصوبه‌هایی را به سرانجام رساند که در نهایت به یک جمع‌بندی نهایی در یکسان‌سازی اوزان و مقیاس‌ها منجر شد.

بر اساس پژوهش حاضر، اندیشمندان قاجاری با آشنایی با غرب و اثرپذیری از تفکرات آن، در جهت هماهنگی بیشتر و رسیدن به پیشرفت و رفع عقب‌ماندگی‌ها، بر لزوم اصلاحات واقف شدند و به دنبال آن، رساله‌ها و متونی در جهت اصلاحات نگاشتند. همین ایده‌ها بودند که در مرحله بعد به لحاظ عملی، شرایط را فراهم ساختند؛ بنابراین، استقرار نظام متریک عصر قاجاریه و رضاشاه را نمی‌توان جدا از هم تلقی کرد، چراکه فکر و عمل دو موضوع به هم وابسته‌اند. در دوره قاجار فکر اصلاح واحدهای اندازه‌گیری ایجاد شد و بعد از آن، در دوره پهلوی اول، اقداماتی بر آن اساس انجام پذیرفت. با تلاش برای تشکیل دولت متمرکز قوی و کنترل بیشتر بر همه ابعاد جامعه ایرانی در دوره رضاشاه، نیاز به وحدت و طرد هرگونه تکثری که با خواست قدرت منافات داشت، احساس شد، در نتیجه استقرار نظام متریک در نسبت و ارتباط با قدرت و ساختار سیاسی سامان یافت و مجلس شورای ملی، با تصویب قانون، مسئولیت نهادینه کردن و استقرار نظام متریک به شیوه یکپارچه را به بلدی‌ها و ارگان‌های وابسته به حکومت واگذار کرد.

## منابع

## کتابها

- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۴)، *تاریخ مغول*، تهران: امیرکبیر.
- آدمیت، فریدون (۱۳۵۱)، *اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار*، تهران: نشر خوارزمی.
- پاشازاده، غلامعلی (۱۳۹۲)، *در جست‌وجوی قانون*، تهران: نشر علم.
- ترابی فارسائی، سهیلا (۱۳۸۴)، *تجّار و مشروطیت و دولت مدرن*، تهران: نشر تاریخ ایران.
- حسینی فسائی، حسن (۱۳۶۷)، *فارسنامه ناصری*، مصحح منصور رستگار فسائی، جلد ۲، تهران: نشر امیر کبیر.
- دهخدا، علی‌اکبر، *لغتنامه دهخدا*.
- دیانت، ابوالحسن (۱۳۶۷)، *فرهنگ تاریخی سنجش‌ها و ارزش‌ها*، مجلد نخست، تبریز: نشر نیما.
- راوندی، مرتضی (۱۳۵۷)، *تاریخ اجتماعی ایران*، مجلد ۴، تهران: امیرکبیر.
- رنه دالمانی، هانری (۱۳۳۵)، *سفرنامه از خراسان تا بختیاری*، ترجمه محمدعلی فره‌وشی، تهران: نشر امیرکبیر.
- زرنگ، محمد (۱۳۸۱)، *تحول نظام قضایی ایران از مشروطه تا سقوط رضاشاه*، تهران: نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- سینیایی، وحید (۱۳۸۴)، *دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران*، تهران: کویر.
- عاقلی، باقر (۱۳۷۱)، *خاطرات یک نخست‌وزیر؛ دکتر احمد متین‌دفتری*، تهران: نشر علمی.
- فرهاد میرزا (بی‌تا)، *جام‌جم*، نسخه‌ی مضبوط در کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تبریز.
- فضل‌الله، رشیدالدین (۱۹۴۰ م.)، *تاریخ مبارک غازی*، به‌اهتمام کارل یان، لندن: لایپزیک.
- فلور، ویلم (۱۳۹۱)، *اوزان و مقیاس‌ها در عصر قاجار*، ترجمه‌ی مصطفی نامداری منفرد، تهران: آباد بوم.
- فوروکاوا، نوبویوشی (۱۳۸۴)، *سفرنامه فوروکاوا*، ترجمه هاشم رجب‌زاده و کینیچی ئەاورا، تهران: نشر انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- قنبری، داریوش (۱۳۸۵)، *دولت مدرن و یکپارچگی ملی در ایران*، تهران: نشر تمدن ایرانی.

- مستوفی، عبدالله (۱۳۸۴)، شرح زندگانی من (تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه)، مجلد نخست، تهران: نشر زوآر.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۸۴). شرح زندگانی من (تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه)، (جلد ۵)، تهران: نشر زوآر.
- مصاحب، غلامحسین (۱۳۸۱). دایرةالمعارف فارسی، (جلد ۲)، تهران: نشر امیرکبیر.
- نجم‌الدوله، میرزا عبدالغفار (۱۲۸۴). قانون ناصری، تهران: مدرسه دارالفنون.
- هینتس، والتر (۱۳۶۸). اوزان و مقیاس‌ها در اسلام. ترجمه غلامرضا ورهرام. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- یغمایی، اقبال (۱۳۴۷). شهید آزادی سید جمال واعظ اصفهانی، تهران: نشر توس.

#### مقاله‌ها

- اعتمادالسلطنه، محمدحسن (به‌کوشش خدیجه اعتصامی). تقدیر المقاییس رساله‌ای در شرح مقیاس و اوزان. پیام بهارستان، دوره دوم، شماره ۷، بهار ۱۳۸۹.

#### روزنامه‌ها

- روزنامه اختر، (۱۳۷۹). تجدید چاپ سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- روزنامه اطلاع، (۱۳۸۵). تجدید چاپ سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- روزنامه اطلاعات، یکشنبه ۱۹ دی ماه ۱۳۱۱، سال هفتم، شماره ۱۸۰۳.
- روزنامه ایران، اعتماد السلطنه، محمد حسن خان (۱۲۸۸ هـ ق / ۱۸۷۱ م.)، شماره ۳.
- لوح مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی (دوره‌های قاجار و پهلوی نخست).

فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال دوازدهم، شماره بیست و شش، بهار ۱۴۰۰، صفحات ۲۱-۴۴

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۳/۲۵

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۹/۰۷/۲۳

## تأثیر بحران‌های سیاسی ایران هم‌زمان با جنگ جهانی اول بر ناکامی مأموریت براوین در تهران

عباس پناهی<sup>۱</sup>

### چکیده

مأموریت سیاسی براوین در ایران (۷ بهمن ۱۲۹۶ تا ۳۱ شهریور ۱۲۹۷ خ.) به‌عنوان نخستین سفیر دولت بلشویکی روسیه، آغازگر دوران جدیدی در روابط سیاسی دو کشور بود، اما این مأموریت برای براوین فرجام خوشی نداشت. حضور هم‌زمان سفیر روسیه تزاری و حمایت قزاق‌ها از او، عدم موافقت انگلستان با فعالیت سفیر بلشویک‌ها در تهران و همچنین ترس دولت و هیئت‌حاکمه ایران از اعلام مواضع رسمی خود در پذیرش حکومت انقلابی شوروی، از مهم‌ترین مشکلات پیش روی نخستین سفیر شوروی در ایران بود. بنابراین، براوین در صورت غلبه بر این مشکلات، می‌توانست حضور و موقعیت خود را در تهران تثبیت کند، اما در عمل وی نتوانست به موفقیتی دیپلماتیک در تهران دست یابد. در پژوهش پیش رو این پرسش مطرح می‌شود که چه عواملی موجب عدم موفقیت براوین در مأموریت وی به تهران به‌عنوان نخستین سفیر شوروی بوده است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد با وجود حمایت‌هایی که براوین از سوی جنگلی‌ها و برخی از چهره‌های دموکرات از آن برخوردار بوده است، شرایط جنگ جهانی اول، به‌ویژه نفوذ دولت انگلستان بر ساختار سیاسی ایران، آشفتگی سیاسی ایران و قفقاز و تردید دولت ایران در شناسایی رسمی دولت شوروی و سفیر آن‌ها و همچنین عدم حمایت قاطع زمامداران شوروی نسبت به وی، از عوامل مهم ناکامی براوین در این مأموریت بوده است. پژوهش حاضر با رویکرد تاریخی و اسنادی و به شیوه مطالعه توصیفی - تحلیلی انجام می‌پذیرد.

**واژگان کلیدی:** ایران، انگلستان، براوین، روسیه، شوروی، جنبش جنگل.

---

***The Impact of Iran's Political Crisis Contemporary with the World War I on the Failure of the Bravine's Mission in Tehran***

Abbas Panahi<sup>1</sup>

**Abstract**

Bravine's political mission in Iran (February 27, 1296 to September 31, 1297 A.D.) as the first ambassador of the Russian Bolshevik government marked the beginning of a new era in the political relations between the two countries, but this mission did not end happily for Bravine. According to him, the British disagreement with the activity of the Bolshevik ambassador in Tehran, as well as the fear of the Iranian government and ruling body to announce their official positions in accepting the Soviet revolutionary government, were among the most important problems facing the first Soviet ambassador to Iran. Thus, if Bravine overcame these problems, he could have established his presence and position in Tehran, but in practice he could not achieve diplomatic success in Tehran. In the forthcoming research, this question arises; "What were the reasons for Bravine's failure in his mission to Tehran as the first Soviet ambassador?" The findings show that, despite the support of Bravine by the Jungle followers and some democrats, the conditions of World War I, especially the British government's influence on the Iran's political structure, Iran's and Caucasus's political turmoil and the Iranian government's reluctance to formally recognize the Soviet government and its ambassador, as well as the Soviet rulers' lack of firm support for him, were important factors of Bravine's failure in this mission. The present study is conducted using a historical and documentary approach implementing a descriptive-analytical research method.

**Keywords:** Iran, England, Bravine, Russia, Soviet Union, Jungle Movement.

---

1. Associate Professor, University of Guilan, Guilan, Iran

panahi@guilan.ac.ir

## مقدمه

از دوره قاجار، روابط خارجی ایران و روسیه تحت تأثیر عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای قرار داشت. در نتیجه، روس‌ها در روابط خارجی خود همواره نگاهی تحقیرآمیز به دولت و هیئت‌حاکمه ایران داشتند. آن‌ها با قدرتی که به دست آورده بودند، در امور سرزمین‌های شمالی، غربی و شرقی ایران بدون اجازه دولت ایران مداخله کرده و توجه چندانی به نظر هیئت‌حاکمه ایران نداشتند. پس از مشروطیت و به دنبال تضعیف جایگاه روسیه در ایران، آن‌ها عملاً سیاست استعماری خود را آشکارتر از گذشته نمایان کرده و با به‌کارگیری نیروی نظامی، بخش‌هایی از ایران را اشغال و به تعقیب و یا کشتار آزادی‌خواهان اقدام کردند. در نتیجه، شکل‌گیری جنبش جنگل، اعتراضی سیاسی و نظامی به عملکرد روس‌ها و سیاست مداخله‌جویانه آن‌ها در ایران بود. با توجه به چنین شرایطی، وقوع انقلاب بلشویکی تأثیر زیادی در کاهش فشار روس‌ها بر ایران داشت. آنان برای ایرانیانی که سال‌ها تحقیر و فشار سیاسی و نظامی روس‌ها را تجربه کرده بودند، به‌مثابه فرشته نجات بودند. بلشویک‌ها در یکی از نخستین اقدامات خود، با توجه به شرایط سیاسی و تداوم جنبش جنگل، ایران را همچون بستری انقلابی می‌نگریستند که در صورت صدور انقلاب به این کشور، می‌توانستند سیاست‌های انگلستان در خاورمیانه، افغانستان و هند را به چالش کشیده و از سوی دیگر از فشار انگلستان و متفقین بر خود بکاهند. در نتیجه، با انتخاب نیکلای زاخارویچ براوین<sup>۱</sup> به عنوان نخستین سفیر سیاسی خود که حتی در دوره حضور دیپلماتیک در عصر تزاری نیز بسیار خوش‌نام بود<sup>۲</sup>، در جهت تأمین منافع خود در ایران اقدام کردند. مأموریت براوین در ایران، بسیار کوتاه بود. وی در تاریخ ۷ بهمن ۱۲۹۶ خ. / ۲۷ ژانویه ۱۹۱۸ م. وارد تهران شد و همچنین در ۳۱ شهریور ۱۲۹۷ خ. / ۲۳ سپتامبر ۱۹۱۸ م. از مشهد عازم روسیه شد. مأموریت براوین در ایران، ارائه پیشنهادهایی اغواکننده از سوی بلشویک‌ها برای حضور در ایران و کاهش نفوذ انگلستان در این کشور بود. اسناد و گزارش‌های براوین نشان می‌دهد، هرچند نزدیکی به دولت و هیئت‌حاکمه ایران برای تأیید شوروی بسیار ضروری به نظر

1. Nikolay. Zakharyevich. Bravine (13may1881–19 January 1921).

۲. به تصریح اسناد کارگزاری‌های وزارت امور خارجه در شهرهای محل مأموریت براوین.

می‌رسید، اما بخش زیادی از مخاطبان وی را توده‌های ایران، به‌ویژه روشنفکران تشکیل می‌دادند. هدف وی، تطهیر حکومت جدید شوروی در مقایسه با عملکرد روسیه تزاری در ایران بود، اما هوشمندی انگلستان در دور نگه‌داشتن دولت ایران از وی، موجب ناکامی مأموریتش شد. گزارش‌های آرشیوی مربوط به براوین نشان می‌دهد، با توجه به اقدامات سرکوب‌گرایانه روس‌ها در ایران که از جایگاه خوبی در میان مردم و دولتمردان ایرانی برخوردار نبودند، بلشویک‌ها با انتخاب یک دیپلمات خیرخواه و خوش‌نام و ارائه شعارهایی آرمان‌گرایانه، نخست با جذب مطبوعات، روشنفکران و توده‌های ایران و سپس جلب نظر دولتمردان، بر آن بودند تا در دوران بحران حیات سیاسی خود، به ایران نزدیک شده و مانع نفوذ انگلیسی‌ها در قفقاز و مناطق شمالی ایران شوند؛ اما ناکامی سفارت براوین، موجب تجدیدنظر رهبران شوروی نسبت به شرایط سیاسی و اجتماعی ایران در سال‌های آینده، به ویژه درباره جنبش جنگل شد.

### پیشینه پژوهش

از نظر پیشینه مطالعاتی، درباره نقش و کارکرد براوین در ایران به‌عنوان نخستین سفیر دولت روسیه بلشویکی در تهران، پیش از پژوهش حاضر، به جهت کمبود داده‌های تاریخی و همچنین عدم دسترسی به اسناد آرشیوی، آگاهی زیادی در دست نبوده است. برخی از مورخان و خاطره‌نویسان هم‌زمان با حضور کوتاه وی در ایران، مطالبی پراکنده ارائه کرده‌اند. شاکری با انتشار کتاب *می‌لاد زخم*، گزارشی تحت عنوان «براوین و کلومیتسوف» در کتاب خود ارائه کرده است، اما مطالب وی درباره براوین به دقت پژوهش پژمان دیلمی در این باره نیست. مشروح‌ترین پژوهش علمی درباره مأموریت براوین در تهران توسط پژمان دیلمی در کتاب «سیمای پنهان پوپولیس‌های رشت» انجام گرفته است. دیلمی مبنای تحقیق خود را بر پایه اسناد نویافته از روسیه، باکو و دیگر مجموعه‌ها قرار داده است. با وجود نوشتارهایی که اشاره شد، جستار پیش رو، با تکیه بر اسناد آرشیوی در ایران و همچنین داده‌های کتابخانه‌ای تلاش دارد تا نکات پنهان و پیدایی از مأموریت براوین و ناکامی نخستین دیپلمات شوروی در ایران هم‌زمان با جنگ جهانی اول را مورد بررسی و تحلیل قرار دهد.

## مأموریت سیاسی براوین در تهران

دولت نوپنیا شوروی، پس از به دست گرفتن مراکز قدرت در روسیه، به جهت منافع متعدد خود و ضرورت ارتباط دیپلماتیک با یکی از مهم‌ترین کشورهای همسایه خود در حوزه کاسپین، به دنبال دیپلماتی مطمئن جهت انجام مأموریت سیاسی در ایران بود.<sup>۱</sup> از سوی دیگر، براوین که پیش از انقلاب بلشویکی، کنسول روسیه تزاری در شهرهای مختلف ایران بود (ساکما، ۱۸۲۱-۰۰-۲۱۰)، پس از شنیدن اخبار کامیابی بلشویک‌ها در روسیه، به آن‌ها پیوست و تلاش‌های زیادی جهت تثبیت موقعیت بلشویک‌ها در ایران انجام داد (روزنامه کاوه، شماره ۲۸: ۶؛ استادوخ، ۱۳ / ۱۳۳۲/۲۵). در واقع با وجود شمار زیاد دیپلمات‌های روسی در ایران، تروتسکی تنها توانست براوین را که در زمان انقلاب بلشویکی، دیپلمات دولت روسیه تزاری در خوی<sup>۲</sup> بود، به عنوان سفیر و نماینده مورد اعتماد خود به تهران اعزام کند.<sup>۳</sup> درباره گرایش براوین به بلشویک‌ها، متین‌دفتری در خاطرات خود، به تلگراف تبریک براوین به لنین بابت پیروزی انقلاب بلشویکی اشاره می‌کند (متین‌دفتری، ۱۳۷۱: ۱۹۷). اما سندی درباره تأیید این تلگراف در مراکز آرشیوی دیده نشده است.

انتخاب براوین به عنوان نخستین سفیر شوروی، چندان مورد توجه دولت ایران قرار

۱. فاطمی، نامه‌ای منتسب به لنین را در کتاب خود منتشر می‌کند که در این نامه، لنین به رفیق براوین دستور می‌دهد برای انعقاد موافقت‌نامه‌های دوستانه و تجاری با دولت ایران وارد مذاکره شود و خواهان ارسال پیام لنین و لغو کلیه موافقت‌نامه‌ها و امتیازات دولت تزاری در ایران است. با این حال، لنین در این نامه، اشاره‌ای رسمی به براوین به عنوان سفیر دولت بلشویکی شوروی نمی‌کند (Fatemi, 1952: 138).

۲. برخی از نویسندگان و منابع ایرانی، به دلیل عدم دسترسی به اسناد آرشیوی، پیش از انتخاب براوین به عنوان سفیر شوروی در خوی، از وی به عنوان کنسول قزوین یاد کرده‌اند. برای مثال، مهدی فرخ در خاطرات خود نوشته است: «براوین از محل مأموریتش در قزوین عازم تهران شد» (فرخ، ۱۳۴۷: ۴۳)؛ در حالی که براوین نخست از خوی به تبریز و سپس زنجان و قزوین رفته بود و به سرعت خود را به تهران رساند. برخی نیز که به اسناد شوروی و وزارت امور خارجه ایران دسترسی نداشته‌اند، وی را با کارل براوین اشتباه گرفته‌اند. سیروس غنی در دو اشاره مهم، وی را کارل براوین خوانده است (غنی، ۱۳۸۵: ۷۱ و ۱۰۹). همچنین بسیاری از مورخان، هم‌زمان با این وقایع او را کارل براوین خوانده‌اند، که نادرست است (دهناشی، ۱۳۸۰: ۱۸۷).

۳. بر اساس اسناد و گزارش‌های موجود در جستار حاضر، براوین در تاریخ سیزدهم اسفند ۱۲۹۶ / چهارم مارس ۱۹۱۸م. وارد تهران شد و همچنین تاریخ خروج وی از مشهدسر، ۳۱ شهریور ۱۲۹۷ / ۲۳ سپتامبر ۱۹۱۸م. بوده است. بدین ترتیب، وی کمی بیش از شش ماه در تهران به عنوان سفیر بلشویک‌ها بوده است. درباره انتصاب براوین به این مقام، علاوه بر نامه‌ها و اسناد سیاسی براوین، روزنامه کاوه نیز در شماره ۲۸، ص ۶ در تاریخ ۱۵می ۱۹۱۸ به این نکته اشاره دارد.

نگرفت؛ زیرا پیش از ورود او به تهران، فُن اِتر<sup>۱</sup> از سوی کرنسکی به‌عنوان سفیر رسمی دولت روسیه تزاری شناخته می‌شد.<sup>۲</sup> حضور دو سفیر هم‌زمان در تهران، به معضلی برای دولت ایران تبدیل گردید (ساکما، ۱۸۲۱-۰۰۰۶-۰۰۰-۲۱۰).<sup>۳</sup> سفارت ایران در سن پترزبورگ، از این جریان زمانی اطلاع یافت که به‌جای وزیرمختار روسیه تزاری در تهران، دیپلمات جدیدی به نام نیکلای براوین منصوب شده بود (استادوخ، ۱۳۳۶/۲/۸/۲۱/۱). ناآگاهی سفیر ایران از اعلام مأموریت براوین به تهران، نشان از شتاب‌زدگی و ناپختگی رهبران شوروی دارد که در نتیجه به زیان آن‌ها انجامید.

براوین پس از حرکت از خوی و تبریز به قزوین رسید. البته این سفر وی به‌صورت پنهانی صورت گرفت، زیرا کنسول روسیه در تبریز دیدگاهی ضد بلشویکی داشت (دیلمی، ۱۳۹۸: ۹۱). با این حال او در این شهر، طی تلگرافی به وزارت امور خارجه، اهداف خود را از این مأموریت سیاسی بیان کرد. کارگزار وزارت امور خارجه نیز، ضمن گزارش مسافرت براوین به تهران، با توجه به دوستی و آشنایی دیرینه خود با براوین، به دولت ایران تأکید می‌کند که براوین دیپلماتی صادق است (استادوخ، ۱۳۲۵/۱۰/۰/۵)، در نتیجه دولت باید از این قضیه به نحو مطلوبی برای اهداف سیاسی استفاده کند (ساکما، ۱۸۲۱-۰۰۰-۲۱۰). براوین که خود را نماینده دیپلماتیک روسیه بلشویکی به دولت ایران معرفی کرده بود، در گراند هتل، دفتری اجاره کرد.

هرچند براوین برای به دست گرفتن سفارت روسیه در تهران، از حمایت رفقاییش در کمیته انقلابی شمال ایران برخوردار بود (استادوخ، ۱۳۳۲/۲۵/۱۳)، اما کارگزاران روسی سفارت، از واگذاری ساختمان سفارت سر باز زدند (ساکما، ۱۸۲۱-۰۰۰-۲۱۰). به نظر می‌رسد

#### 1. Von Etter

۲. البته حضور فن اتر در تهران به‌عنوان سفیر روسیه تزاری، به سال‌ها پیش از وقوع انقلاب در روسیه بازمی‌گردد. اوسینکو کنسول روسیه در رشت، در خاطرات خود به ملاقات با وی به‌عنوان سفیر روسیه در تهران به تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۱۵م. اشاره می‌کند. با توجه به این مطلب، وی پیش از اینکه سفیر دولت انقلابی روسیه جدید باشد، سفیر روسیه تزاری در ایران بود و پس از انقلاب فوریه در روسیه، کرنسکی وی را در مقامش ابقا نمود (اوسینکو، ۱۳۹۵: ۱۸۶).

۳. براوین در طی حضور کوتاه شش‌ماهه خود در تهران، شاهد روی کار آمدن سه نخست‌وزیر بود. نخست مستوفی‌الممالک (۷ دی ۱۲۹۶ تا ۵ اردیبهشت ۱۲۹۷)، سپس نجفقلی صمصام‌السلطنه بختیاری (۸ اردیبهشت تا ۱۱ مرداد ۱۲۹۷) و سرانجام وثوق‌الدوله (۱۱ مرداد ۱۲۹۷ تا ۳ تیر ۱۲۹۹). البته شهریور ۱۲۹۷خ. براوین از ایران خارج شد. این تغییرات سیاسی در رأس اجرایی دولت، به جهت فضای ملتهب ایران در جنگ جهانی اول بود.

اِتر علاوه بر حمایت دیویزیون قزاق، از حمایت‌های انگلستان جهت عدم تحویل سفارت به براوین برخوردار بوده است؛ زیرا با وجود این‌که بلشویک‌های مستقر در انزلی، طی تلگرافی شدیدالحن از اِتر خواستند که سفارت را به براوین تحویل دهد و عدم این کار موجب انجام اقدام سخت از سوی بلشویک‌ها خواهد شد (ساکما، ۱۹۴۸-۰۰-۲۱۰)، اِتر به پشتوانه انگلستان و دولت ایران توجهی به تهدیدهای براوین و هم‌پیمانان بلشویک وی نکرد. عدم توجه به تهدید بلشویک‌ها، موجب شد تا دسته‌ای دویست‌نفره از نیروهای گارد سرخ به عزم تصرف سفارت روسیه در تهران، آماده اعزام شوند. شرح گزارش چنین تصمیمی، از سوی کارگزاری وزارت امور خارجه در انزلی به تهران ارسال و بر آن تأکید شد که بلشویک‌ها مصمم به اجرای خواسته خود هستند (ساکما، ۱۹۱۶-۰۰-۲۱۰؛ استادوخ، ۱۳۳۶/۲/۲)؛ در نتیجه، طی مذاکره‌ای که بین براوین با وزارت امور خارجه ایران انجام گرفت، براوین شروط خود را بر دسترسی به سفارت و اخراج کارکنان تزاری آن اعلام کرد (استادوخ، ۱۳۳۶/۶۶/۲۶).

به گزارش اسناد سیاسی، دولت ایران برای خارج شدن از بن‌بست سیاسی سفارت دوگانه روسیه-سفیر کرنسکی و سفیر بلشویک-تنها به‌طور غیررسمی<sup>۱</sup> با براوین مذاکراتی به‌عمل آورد و از تأیید سفارت وی به جهت عدم شناسایی رسمی دولت شوروی از سوی دولت ایران خودداری نمود (استادوخ، ۱۳۳۶/۶۶/۲۶/۴۱). گزارش‌های آرشیوی تأکید بر این موضوع دارند، «تا آن زمان هنوز هیچ‌یک از سفارتخانه‌های خارجی مقیم تهران دولت شوروی را تأیید نکرده بودند» (استادوخ، ۱۳۳۶/۶۶/۲۶). با توجه به فضای سیاسی شوروی، اسدبهادر کاردار ایران در سن‌پترزبورگ، محافظه‌کارانه به دولت ایران توصیه کرد که از «سرمشق قدرت‌های دیگر» استفاده نموده و تنها به شناسایی سفیر بسنده کنند. وی با توجه به فضای سیاسی روسیه و اوضاع جهانی معتقد بود: «لحظه‌ای حساس برای ایران فرا رسیده است، به ویژه این‌که برنامه دولت کنونی چنان مساعد به حال ایران است که نمایندگان دولت کنونی به‌عنوان مکمل اتر<sup>۲</sup> [نماینده دولت کرنسکی] پذیرفته شوند» (استادوخ، ۱۳۳۶/۲/۸/۹).

1. Officieux  
2. Etter

چنین دیدگاهی، در میان ایرانیان خارج از کشور، به دلیل درک اوضاع سیاسی جهان هم زمان با جنگ جهانی اول، هم وجود داشت؛ زیرا علاوه بر اسد بهادر، سید حسن تقی‌زاده نیز به وزیر خارجه ایران توصیه کرد تا با دولت شوروی مامشات نمایند (سپهر، همان: ۴۱۵). اما وزارت امور خارجه ایران، تمایلی مبنی بر شناسایی مأموریت رسمی براوین به تهران به عنوان سفیر دولت بلشویکی نداشت. با وجود مخالفت وزارت خارجه ایران، وزارت خارجه شوروی در ژانویه ۱۹۲۰ م. بهمن ۱۲۹۸ خ. براوین را به عنوان نماینده دیپلماتیکی خود به دولت ایران معرفی کرد (kapur, 1952: 154). این تأییدیه بسیار دیر صادر شد؛ زیرا در این زمان، براوین ایران را ترک کرده بود. تا پیش از ارسال رسمی این نامه توسط وزارت امور خارجه شوروی، براوین نیز همواره گلایه‌هایی از وزارت خارجه شوروی مبنی بر شناسایی رسمی خود اعلام کرده بود (استادوخ، ۱۳۳۶/۱۲/۱۱). براوین گمان می‌کرد با ارسال این نامه از سوی دولت شوروی، بخش زیادی از مشکلات سیاسی وی در ایران برطرف خواهد شد، درحالی‌که تلاش‌های براوین به جهت اوضاع آشفته ایران، نقش دولت‌های خارجی و همچنین بی‌توجهی زمامداران شوروی به کوشش‌های وی، نتیجه‌ای عاید دولت نوپای شوروی نکرد.

### تحلیل عملکرد سیاسی براوین در تهران

با وجود حضور کوتاه براوین در تهران، وی تلاش نمود تا مواضع رسمی دولت شوروی را در تهران برای دولت ایران، مطبوعات، چهره‌های ملی و دیگران آشکار نماید. هرچند بخت با وی یار نبود، اما اسناد آرشیوی رسمی مربوط به براوین نشان می‌دهد که وی تلاش داشت تا ضمن تثبیت موقعیت خود در تهران و مهم جلوه دادن آن، با ارائه دیدگاه مثبت مردم ایران از دولت شوروی، دیدگاه رهبران شوروی را به سوی خود معطوف سازد. وی رهبران شوروی را متقاعد نموده بود در صورت الغاء امتیازات استعماری روسیه تزاری، بلشویک‌ها می‌توانند از نفوذ زیادی در ایران برخوردار شوند. در یکی از گزارش‌های براوین به وزارت امور خارجه شوروی، در این باره آمده است: «توصیف واکنش ایرانیان به این اطلاعات [لغو قرارداد ۱۹۰۷ روسیه و انگلیس] دشوار است. تهران را موجی از شادی فرا گرفته است. تمام وقت من صرف دیدار با نمایندگان و اشخاصی می‌شود که می‌آیند و

مراتب احساسات [دوستانه] خود را ابراز می‌کنند. حتی در خیابان‌ها مردم نسبت به من ابراز احساسات می‌کنند» (استادوخ، ۱۳۳۶/۶۶/۲۶/۴۸). روزنامه‌های تهران، اظهارات براوین را منتشر کردند. این صراحت مطبوعات، به‌ویژه آنان که مخالف سیاست‌های روسیه تزاری و انگلیس در ایران بودند، تریبون مہیایی در اختیار براوین گذاشت (شاگری، ۱۳۸۶: ۱۸۷). به نظر می‌رسد بخشی از گزارش براوین، با هدف بزرگ‌نمایی نقش ویژه او به‌عنوان سفیر دولت بلشویکی باشد.

براوین در بیانیه‌ای خطاب به وزارت خارجه ایران که در ایران منتشر شد، اعلام کرد: «دولت پیشین تزاری روسیه همیشه با دولت ایران در تضاد بود و حتی در بسیاری از موارد از اتباع خلاف‌کار ایرانی حمایت می‌کرد. اکنون جمهوری روسیه استقلال ایران را محترم می‌شمارد. از این‌رو، به آگاهی وزارت خارجه ایران می‌رسانم که از این پس هیچ سرمایه‌دار، شاهزاده و فرد دیگری از این دست تحت حمایت جمهوری روسیه قرار نمی‌گیرد» (استادوخ، ۱۳۳۶/۶۶/۲۶/۴۸).

وی همچنان سیاست حکومت تزاری را که مبنی بر حمایت از «سرمایه‌داران روس در مقابل دولت ایران» بود، به باد انتقاد گرفت و تأکید کرد که همه اتباع روس از این پس باید طبق قوانین ایران عمل کنند. وی به‌صراحت حق قضاوت کنسولی روسیه در ایران را ملغاً اعلام کرد: «بنابراین، اعلام می‌شود که وزارت [خارجہ ایران] از این پس آزاد است همه امتیازات پیشین را که رژیم روسیه تزاری از دولت ایران گرفته بود، از جمله امتیازات کانی، شیلات و حمل‌ونقل را (که به زور سرنیزه یا به کمک قدرتمندان ایران اخذ شده بود) دیگر در محدوده حمایت جمهوری روسیه قلمداد نکند» (استادوخ، ۱۳۳۶/۶۶/۲۶/۲۶). در ماه ژوئن (خرداد) وی، «نابودی شمال ایران» توسط «نیروهای اشغالگر» روسیه، ترکیه و انگلیس را تأیید و آمادگی دولت برای جبران خسارت‌های وارد آمده از سوی سربازان روس اعلام کرد؛ با این فرض که انگلیسیان نیز چنان کنند. وی همچنین جنگلیان را به‌عنوان «نیروهای ملی» که برای «استقلال کشورشان» می‌جنگیدند، به رسمیت شناخت و در مقابل، اقدام «هر فرد یا گروه روسی را که در عملیات مخالفان «شورش» دولت ایران شرکت یا به آن کمک می‌کنند»، محکوم کرد (استادوخ، ۱۳۳۶/۶۶/۲۶/۲۶). با وجود اتخاذ

چنین مواضع رادیکالی توسط براوین، وی به جهت شرایط جنگ جهانی، اوضاع نابسامان ایران و تأثیر انگلیسی‌ها بر نظام سیاسی ایران، نتوانست موفقیتی کسب نماید.

### رویکرد دموکرات‌ها نسبت به براوین

با توجه به سیاست‌های ملی‌گرایانه دموکرات‌ها و برخی از نشریات آزاد تهران، شعارها و دیدگاه‌های براوین با آنان همسو می‌نمود؛ از این رو، تلاش کرد خود را به آن‌ها نزدیک نماید. در نتیجه، پس از ورود براوین به تهران، برخی از چهره‌های ملی به‌ویژه دموکرات‌ها، پذیرایی گرمی از وی به‌عمل آوردند. به نوشته مطبوعات تهران در ۸ بهمن ۱۲۹۶ش / ۲۷ ژانویه ۱۹۱۸م، بسیاری از تهرانی‌ها و نمایندگان حزب دموکرات با براوین ملاقات کردند و حضور وی را در تهران تبریک گفتند (کمره‌ای، ۱۳۹۴: ۷). مورخ‌الدوله سپهر، در ۹ دلو ۱۲۹۶ / ۲۸ ژانویه ۱۹۱۸م. در این باره می‌نویسد: «مسیو براوین وزیرمختار دولت بلشویک وارد تهران شد و تصمیم گرفت روز بعد در مجمع فرقه دموکرات حضور به‌هم رساند. بر اساس اعلامیه مجمع، چون جناب مسیو براوین نماینده محترم دولت بلشویک اطلاع دادند که روز سه‌شنبه پانزدهم ربیع‌الثانی فردا چهار ساعت بعدازظهر به مجمع فرقه دموکرات تشریف خواهند آورد، لذا به عموم هم‌مسلمان محترم اطلاع داده می‌شود یک ساعت قبل از موقع مقرر در مجمع حضور به‌هم رسانیده، برای پذیرایی جناب ایشان حاضر باشند» (سپهر، ۱۳۶۲: ۴۹۰).

در گزارش دیگری، کمره‌ای به روابط دموکرات‌ها و براوین اشاره می‌کند. براوین علاوه بر این که با کمره‌ای حشرونشر داشت، همچنین با سید محمد طباطبایی نیز دیدارهایی برقرار می‌کند (کمره‌ای، همان: ۴۸). با وجود دیدگاه مساعد دموکرات‌ها نسبت به حضور براوین در تهران، برخی از نشریاتی که مخالف بریتانیا و روسیه تزاری بوده‌اند، مخالفان دموکرات‌ها و بلشویک‌ها، دیدگاه خوبی نسبت به فرستاده دولت شوروی نداشته‌اند. کمره‌ای در یادداشت‌های خود به این موضوع اشاره می‌کند. وی می‌نویسد: هم‌زمان با ورود براوین به تهران، فردی به نام «خوئی» از براوین در نشریه‌ای بدویبراه نوشته است (همان). حمله‌های تند به براوین در مطبوعات عموماً از سوی حامیان انگلستان صورت می‌گرفت.

با وجود این، برخی شخصیت‌های سیاسی در تهران و رشت که از تسلط انگلستان بر اوضاع سیاسی ایران بیزار بودند، فعالانه به تبلیغ به نفع بلشویک‌ها می‌پرداختند. شاکری

معتقد است: افراد گمنامی برای برپایی یک حزب بلشویکی در تهران و رشت به نفع آنان تلاش می‌کردند (شاگری، همان: ۲۱۹).

با وجود تلاش‌های براوین جهت نزدیکی به دولت ایران، فقدان ثبات قدم دولت، با خشم نیروهای دموکرات، رادیکال و انقلابی ایران روبه‌رو شد. به گزارش روزنامه بهار، براوین با گروهی از دموکرات‌های ایرانی دیدار کرد که جناح رادیکال‌سیاسیون تهران را تشکیل می‌دادند. وی همچنین از مقرر حزب دموکرات دیدار و با وجود تسلط به زبان فارسی، درباره «وحدت ملت‌های ایران و ملت روسیه» به ایراد سخنرانی پرداخت. در این جمع، براوین برای همسو نمودن دیدگاه دموکرات‌ها با خود و بلشویک به صراحت بیان کرد: «... من برای اتحاد و اتفاق دموکرات‌های ایران با دموکرات‌های روسیه مأمور شده‌ام. من دست مأموران ظالم تابع روس را از ایران کوتاه خواهم کرد و این بیل‌زنان روسی را از باغچه ایران دور خواهم ساخت...» (روزنامه بهار، شماره ۷، ۲۳ دلو ۱۲۹۶: ۳). به نظر می‌رسد این سخنرانی، با توجه به شور و حرارتی که براوین در ارائه آن از خود نشان داد، مورد توجه دموکرات‌های ایرانی که خسته از سیاست‌های روسیه تزاری و انگلستان بودند، قرار گرفت. گزارش‌های محرمانه انگلیسی‌ها نیز تأییدکننده سیاست‌های نوین زمامداران شوروی جهت حذف امتیازهای اقتصادی و سیاسی روسیه تزاری در ایران است (میرزاصالح، ۱۳۶۹: ۸۹). آن‌ها معتقد بودند، رهبران شوروی با هدف نفوذ در بین توده‌های ایرانی و همچنین سایر گروه‌های فکری و اجتماعی ایران، براوین را با هدف مأموریت همگرایی و تجدید روابط سیاسی ایران و شوروی به تهران اعزام نمودند.

### دیدگاه‌ها و تعاملات جنگلی‌ها با براوین

علاوه بر دموکرات‌های تهران، به دلیل همدلی‌هایی که براوین نسبت به جنبش جنگل داشت، مورد حمایت آن‌ها قرار گرفت. البته دیدگاه جنگلی‌ها نسبت به براوین صرفاً طرفداری ظاهری از وی نبود، بلکه جنگلی‌ها پرشورترین مدافع براوین طی حضورش در ایران بودند. جنگلی‌ها در اعلامیه‌های خود در روزنامه جنگل از دولت مکرراً تقاضا می‌کردند که براوین را به‌عنوان سفیر شوروی به رسمیت بشناسد. آنان معتقد بودند، براوین قصد دارد تا همه امتیازات تزاری را باطل اعلام کند (استادوخ، ۱۳۳۶/۲/۲)، اما دولت و سیستم حاکمه

ایران، چندان توجهی به براوین نداشت یا به سخنانش گوش فرا ندادند؛ زیرا ساختار سیاسی ایران عملاً تحت تأثیر سیاست‌های انگلستان قرار داشت.

بر اساس گزارش‌های روزنامه جنگل، براوین در فاصله ۲۴ اوت تا ۴ سپتامبر ۱۹۱۷ م. (۳ تا ۱۴ شهریور ۱۲۹۶ خ.)، پیش از این که به سفارت شوروی برگزیده شود، با رهبران جنگلی‌ها ملاقات کرد. جنگل، این ملاقات‌ها را نخستین نشانه دوستی و «نویدبخش آینده ای درخشان» دانست که به‌موجب آن، «بذرهای امید کاشته می‌شود تا اقدامات آینده ثمره درخت تناور آن‌ها گردد» (روزنامه جنگل، ۱۶ ذیقعه ۱۳۳۵، سال اول، شماره ۹). جنگلیان امیدوار بودند که مذاکره با فرستادگان بلشویک، «برادری و برابری» به بار آورد و «راه ترقی ما از شمال گشوده خواهد شد، که دیگر منبع توطئه و زیان برای ما نخواهد بود» (مهرنوش، ۱۳۹۸: ۱۵۶-۱۵۷).

با وجود بی‌توجهی دولت از پذیرش براوین، جنگلی‌ها طی حضور براوین، به ستایش از دولت شوروی پرداختند و مقالات آتشینی در حمایت از براوین نگاشتند. روزنامه جنگل که بیان‌کننده بیانیه‌های رسمی جنگلی بوده است، انتقاد تندی نسبت به دولت مطرح نمود و سیاست دولت مبنی بر گرایش به انگلستان و عدم حمایت از بلشویک‌ها و براوین را مورد حمله قرار می‌دهد (روزنامه جنگل، سال ۱، شماره ۲۶، ص پنجم، ۱۳۳۶).

روزنامه جنگل، همچنین پذیرش سفارت مسیو براوین را به‌عنوان فرصتی تاریخی برای مردم و کشور ایران مطرح کرده و می‌نویسد: «یکی از شرایط نجابت پس نگرفتن عطایا است، چنان که همسایه شمال آنچه را که به‌عنوان هدیه و عطایا از اولیای ماضیه ایران گرفته بود حالیه می‌خواهند رد کنند، دولت علیه ایران قبول نمی‌کند، زیرا برخلاف شرایط نجابت است. اگر مسیو براوین را به رسمیت می‌شناختند و امتیازات خانه‌برانداز سابقه را مصراً لغو می‌کردند، مسلماً الفا امتیازات در حکم پس گرفتن عطایا است» (روزنامه جنگل، سال اول، شماره ۲۹، ص هشتم، ۱۳۳۶).

در ادامه انتقادهای صریح روزنامه جنگل، نویسندگان روزنامه با مقاله تندی به گلایه از دولت ادامه داده و عدم تأیید مأموریت براوین و همچنین به رسمیت نشناختن شوروی را موجب تباهی آینده سیاسی ایران بیان می‌دارند (روزنامه جنگل، سال اول، شماره ۳۰، ص دوم).

با توجه به اسناد و مدارک آرشیوی، براوین سیاست فعالی جهت حمایت از مواضع جنگلی‌ها و نزدیکی بین آنان و رهبران دولت شوروی پیش گرفت. شاکری نیز این نکته را تأکید کرده است که به‌رغم اتهامات واساکونی<sup>۱</sup> مبنی بر دشمنی کوچک‌خان با بلشویک‌ها، تماس‌های آغازین مأمورین شوروی، نقش مؤثری در روابط جنگلی‌ها با بلشویک‌ها داشته است. این روابط، در نتیجه تلاش‌های براوین صورت گرفته بود (شاکری، همان: ۱۱۴).

در دیدارهایی که بین کوچک‌خان با براوین و دیگر بلشویک‌های ساکن در گیلان انجام شد، کوچک‌خان با توجه به تغییر عمده در سیاست‌های دولت جدید شوروی، خواهان بازگرداندن اموال ایران که در دوره روسیه تزاری با اعمال فشار از مردم و دولت ایران اخذ شده بود، گردید؛ زیرا در همان بدو ورود بلشویک‌ها به گیلان، براوین، نریمانوف، چیچرین و سپس راسکولنیکف وعده تحویل کلیه مؤسسات روسیه و اتباع آن را به ملت ایران داده بودند و پس از تشکیل دولت شوروی ایران، یک قسمت از آن‌ها مانند شعبات بانک استقرای روس و ایران در بندرانزلی و رشت و راهدارخانه راستاو و غیره به ایران تحویل داده شد، اما بندرانزلی و مؤسسات کشتیرانی و کشتی‌ها و امثال آن هنوز در تصرف آن‌ها بود. کوچک‌خان برای استرداد آن‌ها، بارها نزد نمایندگان قشون سرخ اقدام کرد و بالاخره مایوس شد و مستقیماً به لنین مراجعه کرد (یقیکیان، همان: ۱۱۵).

گیلک نیز به این موضوع اشاره دارد و افزون بر آن می‌نویسد: براوین به ایرانی‌ها اطمینان داد که معاهده ترکمانچای و در ادامه آن، قرارداد ۱۹۰۷ م. را ملغوا و دولت شوروی همه امتیازاتی را که دولت تزار در ایران برای خود به دست آورده بود، به ملت آزاد ایران مسترد می‌دارد (استادوخ، ۱۳۳۶/۶۶/۲۶/۴۸؛ گیلک، ۱۳۷۱: ۲۶۶؛ سپهر، همان: ۴۵۶ - ۴۵۷). مورخ‌الدوله در اعلامیه‌ای منسوب به لنین که در ۱۶ دسامبر ۱۹۱۷ م. / ۲۵ آذر ۱۲۹۶ خ. از سوی وی صادر شده بود، نقل می‌کند که او به لغو همه قراردادهای، مقاوله‌نامه‌ها و

۱. واساکونی همان گریگور یقیکیان است (واهانیان، ۱۳۹۷: ۱۳). یقیکیان درباره شخصیت و عملکرد براوین می‌نویسد: براوین، ویس کنسول امپراطوری روسیه مقیم قزوین دولت شوروی را به رسمیت شناخت و خود را تحت اختیار دولت نامبرده گذاشت و از طرف دولت شوروی به نمایندگی آن دولت در تهران انتخاب شد. وی وعده آزادسازی همه املاک و مستغلات امپراطوری روسیه در ایران را داد که البته برخی از این وعده‌ها به دلیل عدم اختیارات اجرایی وی عملی نشد؛ باین‌حال، علی‌رغم فعالیت‌های وی، موفقیت‌های چشمگیری به‌دست نیاورد و به افغانستان مأموریت یافت (یقیکیان، ۱۳۶۳: ۲۰-۲۱).

عهدنامه‌هایی که دولت روسیه تزاری به زور از ایران اخذ کرده بود، اقدام می‌کند تا از این طریق دولت ایران، اتحاد جماهیر شوروی را به رسمیت بشناسد (سپهر، همان: ۴۵۶ - ۴۵۷). براوین در اواخر حضورش در ایران، حتی پا فراتر نهاده و در ۱۶ ژوئن ۱۹۱۸ م. / ۲۵ خرداد ۱۲۹۷ خ. برای دولت می‌نویسد: همه سرمایه‌داران و شاهدگان روسی که در ایران سکونت دارند، دیگر تحت حمایت روسیه بلشویکی نبوده و همه شهروندان روسی که در گذشته از امتیازات فوق‌العاده ارضی استفاده می‌کردند، اکنون همچون شهروندان عادی بوده و تابع همان قانونی هستند که در مورد عامه مردم ایران به کار می‌رود (استادوخ، ۱۳۳۶/۶۶/۲۶/۵۱، برگ دوم).

با وجود چنین پیشنهادهایی، دولت ایران به جهت تعلل از یک‌سو و فشارهایی که انگلستان بر آن وارد می‌کرد<sup>۱</sup> (میرشینکف، ۱۳۵۷: ۲۹۴)، از فرصت تاریخی شوروی که به جهت هیجانات عمومی ناشی از انقلاب در این کشور نسبت به ایران ایجاد شده بود، استفاده نکرد (استادوخ، ۱۳۳۶/۶۶/۲۶/۴۸).

با توجه به عملکردهای اولیه لنین و براوین در حمایت همه‌جانبه از منافع ایران، کوچک‌خان به ستایش از آن‌ها پرداخت و در بیانیه‌ای دیدگاه‌های خود را این‌گونه اعلام کرد: «من استقلال ایران را خواهانم بقای اعتبارات ایران را طالبم من راحتی ایرانی و همه ابناء بشر را بی‌تفاوت دین و مذهب شایقم. من بیانات لنین، تروتسکی، براوین و نمایندگان صحیح‌العمل سویت روسیه بر این عقیده‌اند که باید اداره امور ایران در عهده ایرانی باشد. کمونیست‌ها حق دخالت ندارند، عقاید و مسالک آزاد است، ولی به‌طوری که مخالف انتظامات اجتماعی نباشد. چرا با انگلیسی‌ها مخالفم؟ برای این که در امور ایران دخالت کردند» (یقیکیان، همان: ۲۱۶ و ۱۵۹؛ گیلک، همان: ۳۵۲ و ۳۲۹). به گزارش سپهر، کوچک‌خان پس از آگاهی از ورود بلشویک‌ها به انزلی و شنیدن غرّش توپ‌های آنان، به همراهان نزدیک می‌گوید: «به شکرانه ورود برادران بلشویک دو رکعت نماز شکر بخوانیم» (سپهر، همان: ۱۰۸). این نکته، نشان‌دهنده شادی و شغف کوچک‌خان از ورود بلشویک‌ها به گیلان است. بعدها نیز با ورود

۱. براوین درباره عدم تأیید سفارتش توسط شاه و نخست‌وزیر می‌نویسد: در مورد شناسایی من به‌وسیله شاه، سفارت بریتانیا رسماً مداخله می‌کند. این هیئت نه‌تنها اصرار دارد که نخست‌وزیر مرا به رسمیت نشناسد، بلکه پیشنهاد می‌کند که بلافاصله ایران را ترک کنم (میرشینکف، همان: ۲۹۴).

عجولانه کوچک‌خان به محل مذاکره نمایندگان بلشویک با جنگلی‌ها در کشتی کورسک<sup>۱</sup> در ۲۷ مه ۱۹۲۰ م. / ۹ رمضان ۱۳۳۸ ق. (فخرایی، ۱۳۵۷: ۲۳۴؛ پرسیتس، ۱۳۷۹: ۳۱)، مشکل تازه‌ای علاوه بر این‌که برای جنبش ایجاد نمود، به مدت چند دهه بستر ساز ورود کمونیست‌ها به ایران شد. کوچک‌خان با اتخاذ این تاکتیک، گمان می‌کرد با توجه به وعده‌های بلشویک‌ها، از شر انگلیسی‌ها نجات می‌یابد. پیش‌بینی وی درست، منطقی و حساب‌شده نبود؛ زیرا در همان اوان تبلیغات بلشویک‌ها، کاژائف از رهبران ارتش سرخ در رشت، طی میتیگی در سبزه‌میدان رشت تلویحاً وعده داد تا دیگران از ایران نرفتند، ما نمی‌رویم (یقیکیان، همان: ۵۸) در واقع، بلشویک‌ها به گیلان آمده بودند تا در ایران بمانند.

با وجود موفقیت‌هایی که بلشویک‌ها در ماه‌های نخست ورود خود گیلان به دست آورده بودند، نامه‌ها و اسناد آرشیوی براوین و برخی دیگر از بلشویک‌هایی که درک درستی از جامعه ایران داشتند، نشان می‌دهد که دیدگاه براوین نسبت به چگونگی مرادده با ایران با دیدگاه بسیاری از رهبران و نظامیان بلشویک بسیار متفاوت بود. براوین، خواهان نوعی مماشات در مسائل فرهنگی و مذهبی مردم ایران از سوی بلشویک‌ها بود. در تأیید این دیدگاه، مهرنوش می‌نویسد: «در بین انقلابیون گیلان یک‌عده وجود داشت که در مجامع عمومی از قوانین کمونیست و مزدک تمجید می‌کردند. میرزا کوچک‌خان مدعی بود اجرای یک عقیده مفرط و تند، مذموم و محال است. زمام امور ایران می‌بایستی به دست ایرانی‌ها اداره شود، چنانچه لنین و مسیو براوین همین عقیده را داشتند و مسلک افراطی و مشترک در مقابل کرورها مردم ایران و همه مسلمانان هستند، نمی‌تواند حاکم مایرید و مطلق باشد» (مهرنوش، همان: ۴۰۵؛ فخرایی، همان: ۲۵۰ - ۲۵۱ و ۲۶۱).

براوین در میان بلشویک‌ها، یکی از حامیان خستگی‌ناپذیر جنبش جنگل بود و تلاش داشت جنبش را به‌عنوان جریانی انقلابی به رهبران مسکو معرفی کند؛ اما در مقابل

1. Kursk.

۲. جنگلی‌ها طی مبارزه هفت‌ساله خود، دو تاکتیک مهم در مبارزه با حکومت مرکزی و انگلستان انتخاب نمودند. نخست، همکاری با هیئت اتحاد اسلام و دوم، سازش و همکاری با بلشویک‌ها. هر دو رویکرد جنگلی‌ها، تصمیمی نابخردانه و نشان‌دهنده عدم دوراندیشی سیاسی آنان بود. این همکاری‌های آنان با بیگانگان، موجب ایجاد خسارت‌های بزرگی برای تمامیت ارضی ایران در آینده شد. هرچند عثمانی‌ها به دلیل ضعف سیاسی نتوانستند بهره‌برداری زیادی از این موضوع کنند، اما بلشویک‌ها دهه‌ها سایه سنگین خود را بر ایران حفظ کردند و خسارت‌های جبران‌ناپذیری بر فضای فکری، اجتماعی و اقتصادی ایران وارد کردند.

رفتارهای براوین، تضادهای فکری و سیاسی و خرابکاری کمیته باکو، نقش مهمی در بی‌اثر نمودن اقدامات او داشت. کمیته انقلابی باکو تمایل چندانی به انجام مأموریت براوین و موفقیت وی نداشت؛ در نتیجه، علاوه بر کارشکنی‌های کمیته باکو، با توجه به رفتار سیاسی براوین و دیدگاه‌های رهبران شوروی، می‌توان دوگانگی مواضع براوین با رهبران شوروی را به راحتی مشاهده کرد (استادوخ، ۱۳/۲۴۲/۱۳۳۶)؛ زیرا تمامی مساعی براوین در تهران، ایجاد فضای نوین فکری به نفع حکومت جدید روسیه بوده است، درحالی‌که نمایندگان بلشویک در گیلان درست در همان مسیر توسعه‌طلبی روسیه تزاری در گیلان گام برمی‌داشتند.

براوین از کوچک‌خان به‌عنوان یک انقلابی و مدافع آزادی ایران، حمایت و بیچراخوف و قزاق‌هایش را به‌عنوان گماشتگان حقیر انگلیس و دشمنان قهرمان آزادی ایران تقبیح کرده بود. به نظر می‌رسد، تلاش‌های براوین هم از سوی انگلیسی‌ها و هم بلشویک‌هایی که از موفقیت وی ناراضی بودند، به یک اندازه خنثی می‌شود؛ زیرا به‌طور هم‌زمان، کمیته نظامی انقلابی انزلی و دولت بلشویکی شائومیان در باکو تمایل به پیشرفت‌های سیاسی براوین در تهران نبودند و در کارهای وی اخلال می‌کردند. حتی فون اِتر نیز در گزارش ماه مه ۱۹۱۸ خود به این موضوع اشاره دارد که کمیته انزلی علیه براوین بسیار برانگیخته شده بود، در حالی‌که کلاترباک خاطر نشان می‌کند که «بیچراخوف با شائومیان شرط کرده که دولت وی باید براوین را از سر باز کند و فون اتر و هیئت او را به رسمیت بشناسد. آنان [دولت شائومیان] با این شرط موافقت و فرستاده ویژه‌ای اعزام کرده‌اند تا مسأله براوین را حل و فصل کند» (استادوخ، ۱۲/۳۹۶/۱۳۳۶). این تلاش آشکاری برای خرابکاری در شش ماه کار براوین در ایران بود (دیلمی، همان: ۱۲۲).

به‌رغم ادعاهای استالینیستی، براوین در تلگرافی به دولت خود پیشنهاد کرد که دولت شوروی باید در «هماهنگی با دولت آلمان، بلافاصله با فرستادن سلاح، مسلسل سنگین، فشنگ و نیروی کمکی، از کوچک‌خان حمایت کند». ووسترف می‌افزاید: حمایت تسلیحاتی و آموزشی از کوچک‌خان و اقدامات ضدانگلیسی او، ارزش زیادی برای منافع آنها داشته است (شاکری، همان: ۱۷۱).

## نقش انگلستان در ناکامی دیپلماتیک براوین

بخش عمده‌ای از دلایل ناکامی دیپلماسی شوروی و براوین در ایران، به مواضع و کارشکنی‌های دولت انگلستان و فشار این کشور بر دولت و هیئت‌حاکمه ایران در برخورد با براوین بازمی‌گردد (استادوخ، ۱۳۲۵/۱۰/۰/۵)؛ زیرا دولت انگلستان در این زمان، علاوه بر این‌که از موفقیت بلشویک‌ها در تسلط بر روسیه تردید داشت، نسبت به سیاست‌های انترناسیونالیستی رهبران انقلابی شوروی، به‌ویژه در حمایت از جنگلی‌ها و نزدیک شدن به ایران نیز بیمناک بود.

به گزارش اسناد و گزارش‌های تاریخی، انگلیسی‌ها پس از سقوط دولت تزاری، سیاست‌های متعددی جهت ناکارآمدی بلشویک‌ها در ایران، قفقاز و حوزه کاسپین دنبال می‌کردند (پناهی، ۱۳۹۵: ۲۰ - ۲۱). آن‌ها نخست برای این‌که ارتش روسیه تزاری در اختیار بلشویک‌ها قرار نگیرد، با کمک مالی و هدایت آنان به قفقاز، علاوه بر جلوگیری موقت از نفوذ بلشویک‌ها در قفقاز و کاسپین، مانع از دستیابی عثمانی‌ها و بلشویک‌ها بر این منطقه شدند و حتی با حضور خود در باکو، سعی در تثبیت مخالفان بلشویک‌ها نمودند (استادوخ، ۱۳۳۹/۶۶/۲/۷۳)<sup>۱</sup>، اما پس از رفع خطر عثمانی‌ها، قفقاز را به حال خود رها کردند (سپهر، همان: ۱۱۷؛ پرسیتس، همان: ۲۳ - ۲۴). اوج تلاش‌های سیاسی و نظامی انگلستان در ایران و قفقاز، هم‌زمان با حضور براوین در تهران بود (غنی، همان: ۸۵ - ۸۴). از نظر انگلیسی‌ها، اقدامات براوین در تهران مبنی بر حمایت دولت ایران از شوروی و نزدیکی جریان‌های سیاسی و روشنفکران به وی، موجب تضعیف موقعیت انگلیسی‌ها در این منطقه می‌شد (دیلمی، همان: ۸۹). به گزارش اسناد سیاسی، یکه‌تازی انگلیسی‌ها در سایه حذف همسایه شمالی از ایران، موجب نفوذ بیش از پیش آن‌ها در ایران شد. در نتیجه، دولت‌مردان ایرانی به جهت گرایش انگلستان، حاضر به موضع‌گیری به نفع دولت شوروی نبودند. بنابراین، حتی دولت مستوفی‌الممالک با وجود میانه‌روی‌ای که داشت، متمایل به اتخاذ سیاست مستقلی در ارتباط با براوین نبود. بعدها با به قدرت رسیدن وثوق‌الدوله، از نگاه رهبران شوروی، عملاً حضور براوین در ایران بی‌معنا بود (استادوخ، ۱۳۳۶/۲/۱۰)؛ زیرا سیاست وثوق‌الدوله مبنی بر

۱. براوین طی اعلامیه‌ای، هر نوع مشارکت نیروهای روسی در جبهه موافق با انگلیس‌ها را محکوم می‌کند (۱۳۳۹/۶۶/۲/۷۳).

گرایش به انگلستان، حذف جنگلی‌ها و قطع کامل ارتباط با دولت همسایه شمالی، به منظور تسلط مجدد دولت مرکزی بر شمال ایران و جلوگیری از نفوذ بلشویک‌ها در ایران بوده است (غنی، همان: ۹۰-۹۵). انگلیسی‌ها به دلیل این که به گزارش‌های براوین دسترسی داشته‌اند، از دیدگاه ضد انگلیسی وی آگاه بودند، در نتیجه تلاش داشتند تا براوین از دستیابی به هر موفقیتی بازماند.

از نظر براوین، سفارت روسیه تزاری، دیویزیون قزاق و سایر وابستگان روسیه تزاری ابزار سلطه انگلستان در مناطق شمالی، شرقی و غربی ایران بودند (دیلمی، همان: ۹۹). شاید به خاطر همین رویکرد آشتی‌ناپذیر براوین بود که انگلیسی‌ها پس از خروج او از ایران، مانع از استقرار کلومیتسوف سفیر بعدی شوروی در ایران شدند. طرفداران انگلستان پس از ورود کلومیتسوف در ۱۲۹۸ خ. / ۱۹۱۹ م. به جزیره آشوراده، وی را به سرعت دستگیر و تیرباران کردند (شاکری، همان: ۲۸۶). سومین سفیر روسیه، بابوشکین نیز به تلافی ناپدیدشدن یک افسر انگلیسی در ترکستان، توسط انگلیسی‌ها دستگیر و به زندان انداخته شد (دیلمی، همان: ۱۱۱). بنابراین، اقدامات سرسختانه بریتانیا در برابر بلشویک‌ها، آن‌ها را مجبور ساخت از فکر ارتباط با دولت مرکزی ایران بدون مشورت و یا رایزنی با انگلیسی‌ها صرف نظر کنند.

### دیدگاه دیپلمات‌های روسیه تزاری مقیم تهران درباره براوین و عملکرد وی

با وجود تلاش‌های طاقت‌فرسایی که براوین جهت توسعه نفوذ بلشویک‌ها در تهران و گیلان انجام داد، چندان مورد توجه دیپلمات‌ها و چهره‌های وفادار به روسیه تزاری قرار نگرفت. مارچنکو با بدبینی درباره او می‌نویسد: «براوین خود را یک بلشویک قلمداد کرده و توسط وزیر امور خارجه شوروی آقای برانشتاین (تروتسکی) به نمایندگی دولت شوروی در تهران منصوب شده بود. نماینده سابق، آقای اتر وضع بسیار متزلزلی داشت، مطمئناً دولت ایران او را به رسمیت نمی‌شناخت. او زندگی محقر و پستی داشت و به گفته خودش جز نمایندگان آلمان و اتریش - مجارستان در تهران، با کسی تماس نداشت» (مارچنکو، ۱۳۷۱: ۸۸). مارچنکو همانند سایر دیپلمات‌های تزاری به نقد رفتار و افکار براوین می‌پردازد و می‌نویسد: «دیدگاه براوین درباره تروتسکی بسیار جاه‌طلبانه و ستایش‌آمیز است. باید به صراحت ادعان دارم که این بی‌شرم، در مقام نماینده دولت شوروی مرا بی‌اندازه متعجب ساخت. از

نظر ظاهر، براوین شبیه الکساندردوما است و به رفتار و ظاهر یک هنرپیشه شباهت دارد» (مارچنکو، همان: ۸۹).

علاوه بر مارچنکو، نیکیتین نیز نظر خوبی نسبت به براوین نداشت. وی می‌نویسد: «نیکلا براوین که سابقاً همکار من در خوی، قنسول و در این وقت سفیر بلشویست تهران بود، از این پیش‌آمد و نتایج آن استفاده می‌کرد [تشکیلات انقلابی در روسیه تزاری و تبلیغات کمونیستی]. براوین در موقع بروز بلشویسم تلگرافات متعددی به من زد و تقاضا داشت که مرا با خود همراه کرده و در عملیات شرکت دهد، ولی چون من گرفتار تشکیلات دفاعی بودم، به او جوابی ندادم؛ به علاوه افکار ما هم در دو نقشه مختلف کار می‌کرد (نیکیتین، ۱۳۲۹: ۳۰۵). گزارش نیکیتین نشان می‌دهد، برخی از دیپلمات‌های روسی باور به تثبیت نظام جدید در روسیه نداشتند و از این‌رو حاضر به همکاری با بلشویک‌ها نبودند.

براوین با همهٔ حُسن‌نظری که ناشی از دیدگاه سال‌های نخست رهبران انقلاب بلشویکی دربارهٔ ایران بود، فرجام خوشی نداشت؛ زیرا پس از ورود به تهران، به جهت وضعیت متزلزل دولت و مخالفت‌های مداوم روسیه تزاری و انگلستان، پس از گذشت شش ماه، پیشرفتی در کارهایش حاصل نشد، در نتیجه به روسیه بازگشت. او مدتی بعد به افغانستان اعزام شد و در کابل اقامت گزید و سرانجام در مسیر غزنین در ۱۹ ژانویه ۱۹۲۱/۲۹ دی ۱۲۹۹ به قتل رسید (استادوخ، ۱۳۳۹/۶۹/۸/۱؛ ویکی‌پدیای روس؛ منشور گرگانی، ۱۳۶۸: ۱۸۵). ساده‌اندیشانه است که صرفاً تبلیغات ایران‌گرایی بلشویک‌ها در همان اوان تأسیس شوروی به ایران دوستی آنان تعبیر شود؛ زیرا آنان از همان اوان انقلاب با حمایت از جنبش جنگل، به دنبال تحقق اهداف ژئوپلیتیک روسیه در قفقاز و شمال ایران بودند و از سوی دیگر، با هدف مهار و عدم پیشروی انگلیسی‌ها، به جنگلی‌ها نزدیک شدند. البته نمی‌توان اهداف خیرخواهانهٔ براوین را که با نیت تبلیغات مثبت برای گسترش انقلاب بلشویکی در ایران بود، نادیده گرفت؛ زیرا روس‌ها به جهت اقدامات سرکوب‌گرایانه‌ای که در ایران انجام داده بودند، مشروعیت و محبوبیتی در ایران نداشتند. اوسینکو کنسول روسیه در رشت که هم‌زمان با شروع جنگ جهانی و اندکی پیش از انقلاب بلشویکی به تهران آمده بود، به

این نکته اشاره دارد<sup>۱</sup>. با این حال، آنچه در این زمان مورد توجه بود، این که، اگر ایران در این زمان از دستگاه دیپلماسی مستقلی برخوردار بود، می‌توانست امتیازات ارزشمندی از تب انقلابی که بلشویک‌ها به آن دچار شده بودند، اخذ نماید. ماه‌های نخست انقلاب در روسیه، فرصتی بود که همانند دیگر اهمال‌های تاریخی، سیاستمداران و دولتمردان ایرانی در دوره‌های مختلف از دست دادند.

در تاریخ روابط دیپلماتیک ایران با روسیه تزاری و شوروی، براوین نخستین سفیری بود که با حسن نیت و خیرخواهانه به روابط دو کشور می‌نگریست. این نکته در کارنامه سیاسی وی، به‌ویژه در اسناد سیاسی او پیش از رسیدن به مقام سفارت و نیز دوره موقعت او به عنوان کاردار روسیه هم به‌خوبی نمایان است.

### نتیجه‌گیری

براوین به‌عنوان نخستین سفیر دولت بلشویکی در ایران، دیپلماتی آرمان‌گرا بود. وی تلاش داشت تا با ارائه تصویری آشتی‌جویانه از دولت تازه‌تأسیس شوروی، فضای سیاسی و فکری ضدروسای ایرانیان را تلطیف کند و به این طریق، بستر رشد و گسترش کمونیسم را در ایران فراهم کند؛ اما شرایط سیاسی ایران در جنگ جهانی اول، به‌گونه‌ای بود که دولت مایل به پذیرش رسمی براوین و دولت شوروی نبوده است؛ با این حال، جنگلی‌ها به‌دلیل شعارهای ضدانگلیسی براوین و دولت شوروی، در مطبوعات و بیانیه‌های خود به حمایت همه‌جانبه از وی برخاستند و از سوی دیگر، دموکرات‌ها و چهره‌های ضدانگلیسی نیز براوین را مورد حمایت خود قرار دادند. با وجود این، براوین به‌دلیل موانعی که در تهران وجود داشت، موفقیتی به دست نیاورد، اما در سمت دیگر ماجرا، دستگاه دیپلماسی ایران نیز نتوانست از فرصت طلایی به‌وجودآمده توسط رهبران بلشویکی که وعده‌های تجدید روابط سیاسی خود با ایرانیان را مطرح کرده بودند، امتیازی به دست آورد. به نظر می‌رسد، بلشویک‌ها هم‌زمان با حضور براوین در تهران، در حال گذراندن یکی از دوره‌های سخت دولت تازه‌تأسیس خود بودند. آن‌ها به جهت مشی انقلاب و خارج نمودن نیروهای نظامی خود از ائتلاف با متفقین،

۱. وی در توصیف فضای فکری و فرهنگی پایتخت علیه روس‌ها می‌نویسد: روزنامه‌ها فریاد سر می‌دهند و بیشتر به ما حمله می‌کنند (اوسینکو، همان: ۱۸۵).

علاوه بر انگلیسی‌ها، در فشار طرفداران رژیم تزاری قرار داشتند. از این‌رو، در جریان بودن جنبش جنگل در گیلان، به‌عنوان فرصتی برای در فشار قرار دادن انگلیسی‌ها و بهانه‌ای برای ورود به خاک ایران برای کمک به جنبش‌های آزادی‌بخش بوده است. بنابراین، در صورتی که براوین می‌توانست با جلب نظر روشنفکران و دولتمردان ایرانی، آنان را از دولت انگلستان دور می‌نمود و ایران نیز حکومت بلشویکی شوروی را به رسمیت می‌شناخت، رهبران شوروی ضربه بزرگی بر منافع انگلستان در خاورمیانه و همچنین هند وارد می‌کردند. اما کارشکنی انگلیسی‌ها از یک‌سو، بدگمانی جریان‌های فکری و فرهنگی در ایران و عدم اعتماد دولت به رهبران بلشویک از سوی دیگر، موجب عدم موفقیت براوین در انجام مأموریتش در ایران و ناکامی طی حضور شش‌ماهه او در ایران شد. دیدگاه‌های دیپلمات‌های روسی ساکن در تهران نیز نشان‌دهنده وضعیت متزلزل بلشویک‌ها در ایران بود. آنان با وجود احترام به براوین، عملکرد و سیاست‌های بلشویک‌ها و براوین را مورد حمله قرار می‌دادند. این رویکرد دیپلمات‌های روسیه تزاری، نشان‌دهنده بی‌ثباتی سیاسی بلشویک‌ها هم‌زمان با حضور براوین در تهران بوده است.

با وجود تعامل و حمایتی که براوین و دستگاه دیپلماسی تازه‌تأسیس شوروی از دموکرات‌ها، مطبوعات ضدانگلیسی و جنگلی‌ها برخوردار بود، نقش انگلیسی‌ها در فشار بر دولت و هیئت‌حاکمه ایران، یکی از مهم‌ترین دلایل ناکامی براوین و سیاست‌های شوروی در آغاز روابط سیاسی در ایران به‌شمار می‌رفت. سیاست‌های انگلیسی‌ها نه‌تنها موجب ناکامی براوین در ایران، بلکه بعدها موجب مماشات و همکاری دولت شوروی با انگلیسی‌ها و در نهایت خروج بلشویک‌ها از گیلان شد. در کنار عوامل یادشده، عدم حمایت جدی دستگاه دیپلماسی شوروی از براوین نیز یکی از دلایل مهم شکست مأموریت سیاسی وی در تهران بوده است.

## منابع

## الف) اسناد

- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما)، شناسه سند: ساکما، ۰۰۰۶-۱۸۲۱-۰۰۰-۲۱۰۰۰۰
- ۱۸۲۱-۰۰۰-۲۱۰۰۰۰: ۱۹۴۸-۰۰۰-۲۱۰۰۰۰: ۱۹۱۶-۰۰۰-۲۱۰۰۰۰.
- مرکز اسناد و دیپلماسی وزارت امور خارجه، مجموعه اسناد و گزارش‌های سیاسی براوین.
- اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه (استادوخ).

## شماره اسناد:

- ۱۳۳۶/۲/۸/۹:۱۳۳۶/۶۶/۲۶/۴۱:۱۳۳۶/۶۶/۲۶/۴۱:۱۳۳۲/۲۵/۱۳:۱۳۲۵/۱۰/۰/۵:۱۳۳۶/۲/۸/۲۱/۱
- ۲۶/۵۱:۱۳۳۶/۶۶/۲۶/۴۸:۱۳۳۶/۲/۲/۲:۱۳۳۶/۲/۲:۱۳۳۶/۲/۲/۴:۱۳۳۶/۲/۲/۴:۱۳۳۶/۱۲/۱۱:
- /۶۶/۲۶/۴۸:۱۳۳۶/۶۶/۲۶/۴۸:۱۳۳۶/۳۹۶/۱۲:۱۳۳۶/۲۴۲/۱۳:۱۳۳۶/۶۶/۲۶/۴۸:۱۳۳۶/۶۶/
- .(۱۳۳۶/k2/p10,۱۳۳۶/k2/p8 / .۱۳۳۹/۶۶/۲/۷۳:۱۳۳۹/۶۹/۸/۱:۱۳۳۶/۶۶/۲۶/۲۶:۱۳۳۶

## ب) روزنامه‌ها

- روزنامه جنگل (۱۳۳۶)، سال اول، شماره ۲۶، ص پنجم/ یکشنبه تاریخ نوزدهم جمادی‌الاولی ۱۳۳۶.
- روزنامه جنگل (۱۳۳۶)، سال اول، شماره ۳۰، ص دوم/ یکشنبه تاریخ بیستم رجب ۱۳۳۶.
- روزنامه جنگل (۱۳۳۶)، سال اول، شماره ۲۹، ص هشتم، ۱۳۳۶.
- روزنامه جنگل ۱۶ ذی‌قعدة ۱۳۳۵، سال ۱، شماره ۹.
- روزنامه بهار (۱۲۹۶)، شماره ۷، ۲۳ دلو (بهمن).
- روزنامه کاوه، شماره ۲۸.

## ج) کتاب‌ها

- اوسینکو، لئوآکسیویچ (۱۳۹۵)، یادداشت‌های افسینکوف کنسول روسیه در رشت، ترجمه افشین پرتو، رشت: حوزه هنر و فرهنگ ایلیا.

- پرسیتس، مویسی (۱۳۷۹)، *بلشویک‌ها و نهضت جنگل*، ترجمه حمید احمدی، تهران: انتشارات شیرازه.
- پناهی، عباس (۱۳۹۵)، *مآخذشناسی تحلیلی توصیفی جنبش جنگل*، رشت: انتشارات دانشگاه گیلان.
- دیلمی، پژمان (۲۰۱۹/۱۳۹۸)، *سیمای پنهان پوپولیست‌های رشت*، برلین: نشر گردون.
- سپهر، مورخ‌الدوله (۱۳۶۲)، *ایران در جنگ اول، ۱۹۱۸-۱۹۱۴*، تهران: انتشارات ادیب.
- شاکری، خسرو، (۱۳۸۶)، *میلاذ زخم*، ترجمه شهریار خواجهیان، تهران: اختر.
- غنی، سیروس (۱۳۸۵)، *ایران: برآمدن رضاخان، برآمدن قاجار و نقش انگلیسی‌ها*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نشر نیلوفر.
- فخرایی، ابراهیم (۱۳۵۷)، *سردار جنگل*، تهران: جاویدان.
- فرخ، مهدی (۱۳۴۷)، *خاطرات سیاسی*، به کوشش پرویز لوشانی، تهران: امیرکبیر.
- کمره‌ای، سید محمد (۱۳۸۴)، *روزنامه خاطرات سید محمد کمره‌ای*، جلد ۱، به کوشش محمدجواد مرادی‌نیا، تهران: اساطیر.
- گیلک، محمدعلی (۱۳۷۱)، *تاریخ انقلاب جنگل*، رشت: نشر گیلکان.
- مارچنکو، م. (۱۳۷۱)، *سفری به ایران*، ترجمه م. ر زین‌العابدینی، تهران: انتشارات مترجم.
- متین‌دفتری، احمد (۱۳۷۱)، *خاطرات یک نخست‌وزیر*، به کوشش باقر عاقلی، تهران: انتشارات علمی.
- منشورگرگانی، محمدعلی (۱۳۶۸)، *رقابت روسیه و انگلستان در ایران*، به اهتمام محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی.
- مهرنوش، صادق (۱۳۹۸)، *تاریخ جنگل*، به کوشش محمد کلهر، تهران: نشر شیرازه کتاب ما.
- میرزاصالح، غلامحسین (۱۳۶۹)، *جنبش میرزا کوچک‌خان بنابر گزارش‌های سفارت انگلیس*، تهران: نشر تاریخ ایران.

- میرشینکف، ل. ی. (۱۳۵۷)، *ایران در جنگ جهانی اول*، ترجمه ع. دخانیاتی، تهران: انتشارات فرزانه.
- نیکیتین، ب. (۱۳۲۹)، *ایرانی که من شناختم*، ترجمه بهرام فره‌وشی، تهران: نشر معرفت.
- یقیکیان، گریگور (۱۳۶۳)، *شوروی و جنبش جنگل یادداشت‌های یک شاهد عینی*، به کوشش برزویه دهگان، تهران: انتشارات نوین.
- Fatemi, n.s (1952), *Diplomatic History of Persia 1917-1923, Anglo-Russiaian power Politics in Iran*, New York, R. F. Moore Co.
- Kapur, Harish, (1966), «*Diplomatic History of Persia 1917-1927*», *study of soviet policy Towards Turkey, Iran and afghanistan*, first Published By Geneva.

#### د) مقاله‌ها

- دهناشی، غفار (۱۳۸۰)، «براوین، نخستین فرستاده دولت روسیه شوروی در ایران»، *فصلنامه تاریخ روابط خارجی*، سال ۲، شماره ۵ (پیاپی ۵-۶)، زمستان و بهار، صص ۱۸۷-۱۹۸.
- واساکونی، و. (۱۳۹۷)، «یک‌سال در گیلان (تحولات سیاسی سال ۱۹۱۹)»، ترجمه روبرت واهانیان و مسعود حقانی، *دوماهنامه فرهنگی، هنری و پژوهشی گیله‌وا*، سال بیست‌وهفتم، شماره ۱۵۲، مرداد- شهریور ۱۳۹۷.

#### ه) سایت

- ویکی‌پدیای روسیه، «براوین»

فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال دوازدهم، شماره بیست و شش، بهار ۱۴۰۰، صفحات ۴۵-۶۳

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۵/۱۴

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۹/۰۹/۲۹

## جایگاه عتبات عالیات در معاهدات ایران و عثمانی: از آماسیه تا کردان

حمیده تقی‌زاده سیس<sup>۱</sup>

محمد تقی امامی خوبی<sup>۲</sup>

محمد کلهر<sup>۳</sup>

### چکیده

یکی از پیامدهای بروز جنگ‌های طولانی میان ایران و خلافت عثمانی انعقاد معاهدات و مصالحه‌نامه‌های متعدد بود. ما در اینجا به بررسی شش قرارداد صلح که در آن‌ها به صراحت یا به‌طور غیرمستقیم (بیشتر قراردادهایی که بعد از آماسیه منعقد شدند بر پایه این قرارداد بودند که در آن با صراحت به موضوع عتبات می‌پردازد) به مسئله عتبات و امنیت زوار ایرانی توجه شده است، پرداخته‌ایم. مسئله اساسی تحقیق حاضر بررسی نقش و تأثیر عتبات عالیات و اماکن مقدسه، بر گسترش و نفوذ تشیع در عثمانی است و این که در کدام یک از قراردادهای میان دو کشور بندهایی به موضوع زوار ایرانی عتبات اختصاص یافته است و طرفین چه تعهداتی را بر عهده گرفته‌اند؟ تحقیق حاضر نمایانگر این مسئله است که ایجاد امنیت زوار ایرانی عتبات عالیات و حفظ حرمت آن‌ها از اصول الزام‌آور معاهدات بوده است. عثمانی‌ها نیز متقابلاً خواهان خودداری شیعیان ایران از لعن خلفاء سه‌انه و عایشه همسر پیامبر بوده‌اند.

**واژگان کلیدی:** آماسیه، عتبات عالیات، معاهدات، کردان، قزلباش.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی تهران، واحد علوم تحقیقات، تهران، ایران. hamideh4750@gmail.com

۲. دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی تهران، واحد یادگار امام خمینی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

dr\_mohammadtaghiemamikhoei@yahoo.com

۳. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی تهران، واحد یادگار امام خمینی، تهران، ایران. kalhor.mohammad72@gmail.com

## *The Status of the Holy Shrines in the Treaties of Iran and the Ottoman Empire: from Amasya to Kordan*

Hamideh Taghizadeh Sis<sup>1</sup>

Mohammad Taghi Emami Khoei<sup>2</sup>

Mohammad Kalhor<sup>3</sup>

### **Abstract**

One of the consequences of the long wars between Iran and the Ottoman Caliphate was the conclusion of numerous treaties and compromises. Most of the concluded contracts were based on Amasya agreement, in which it explicitly addresses the issue of holy shrines. Here, we examine six peace treaties in which the issue of holy shrines and the security of pilgrims are addressed. The main issue of the present study is to investigate the role and impact of the holy shrines and holy places on the spread and influence of Shiism in the Ottoman Empire. We also examine which of the agreements between the two countries have clauses dedicated to the Iranian pilgrims to the holy shrines and what obligations have the parties undertaken? The present study shows that creating security for Iranian pilgrims to the holy shrines and maintaining their sanctity has been one of the binding principles of the treaties. The Ottomans also reciprocally demanded that the Iranian Shiites refrain from cursing the three caliphs and Aisha, the wife of the Prophet (PBUH).

**Keywords:** Amasya, Holy Shrines, Treaties, Kordan, Ghezelbash.

- 
1. PhD student in History, Islamic Azad University of Tehran, Research Sciences Branch, Tehran, Iran  
hamideh4750@gmail.com
  2. Associate Professor, Islamic Azad University of Tehran, Imam Khomeini Memorial Branch, Tehran, Iran (Corresponding Author)  
dr\_mohammadtaghiemamikhoei@yahoo.com
  3. Assistant Professor, Islamic Azad University of Tehran, Imam Khomeini Memorial Branch, Tehran, Iran  
kalhor.mohammad72@gmail.com

## مقدمه

قرار گرفتن مقابر شش تن از پیشوایان دینی مورداحترام شیعیان در عراق - سرزمین به‌شدت مورد مناقشه دو حکومت - که زیارت آن‌ها برای شیعه یک فریضه بود و رفت‌وآمد مداوم و پرشمار ایرانی‌ها به عتبات، همواره موجب بروز اختلافات گوناگون میان دو کشور می‌شد که گاهی منجر به جنگ‌های خونین بر سر تصاحب این مناطق می‌شد تا آنجا که تصرف عتبات عالیات به عامل بسیار مهمی برای رقابت میان صفویان و عثمانی‌ها تبدیل شده و جنبه حیثیتی برای دو طرف به‌خصوص ایرانی‌ها، پیدا کرده بود. آنچه موجب تشدید این اختلافات می‌شد از جانب عثمانی‌ها بدرفتاری با زوار ایرانی، اخذ مالیات‌های غیرقانونی، و از جانب ایرانی‌ها ظاهراً اصرار آن‌ها بر تبری بود.

در این مقاله سعی شده است به روابط پرتنش میان این دو حکومت مسلمان قدرتمند پرداخته شود و با مطالعه دقیق بندهای مورد توافق صلح نامه‌های انعقادی میان دو کشور، به این سؤال اساسی پاسخ داده شود که عتبات عالیات - به‌عنوان عامل مؤثر نفوذ بیش‌ازپیش تشیع در عثمانی - در این معاهدات چه جایگاهی داشته‌اند؟

در مورد پیشینه تحقیق حاضر لازم به اشاره است که در عمده تحقیقات، بیشتر به مسئله حج و حجاج ایرانی توجه شده است و در کنار آن، عتبات و مسائل مربوط به آن‌ها مورد بررسی قرار گرفته‌اند، چراکه حج و زیارت عتبات در این دوره به‌شدت به هم آمیخته بودند. مانند کتاب *حجاج ایرانی در دولت عثمانی (قرون سیزده و چهارده هجری قمری)* تألیف اسرا دوغان که بیشتر به مشکلات حجاجان می‌پردازد و نیز کتاب آقای نصرالله صالحی و بهروز مستان، تحت عنوان *تاریخ روابط ایران و عثمانی* که به شکل منحصربه‌فردی ۱۵ مقاله از آثار اندیشمندان ترک را جمع‌آوری کرده است که می‌توان در آن‌ها با نوع نگاه و قرائت خاص ترک‌ها نسبت به روابط میان دو کشور آشنا شد. در ضمن این‌که در دو مقاله از آن می‌توان اطلاعاتی را مرتبط با موضوع این پژوهش پیدا کرد. همچنین کتاب رسول عربخانی با عنوان *عتبات عالیات در روابط ایران و عثمانی قرن نوزدهم* که در بخش دوم آن به پیشینه منازعات این دو کشور بر سر عراق و بالطبع قضیه عتبات پرداخته است. البته آثار مورخان ترک را که جزو منابع اولیه تحقیق پیرامون روابط ایران و عثمانی محسوب می‌شوند

به هیچ وجه نمی‌توان نادیده گرفت. مانند تاریخ پچوی، تألیف ابراهیم افندی پچوی پیرامون تاریخ عثمانی، که وقایع سال‌های ۱۰۴۹-۹۲۶ ق/۱۶۴۰-۱۵۲۰ م، را در بر می‌گیرد. این اثر به‌ویژه از لحاظ اطلاعاتی که پیرامون روابط ایران و عثمانی در دوره صفویه (از طهماسب اول تا روزگار شاه‌صفی) ارائه می‌دهد حائز اهمیت است و نیز منشآت/السلطین در دو جلد که توسط فریدون بیگ تألیف شده است و در آن ۱۸۸۰ سند تاریخی موجود است که از نامه پیامبر به قیصر روم آغاز شده تا مکاتبات سلطان مراد سوم را شامل می‌شود.

نوآوری تحقیق در این است که تا آنجا که نویسنده می‌داند در مورد جایگاه عتبات در معاهدات و قراردادهای میان ایران و عثمانی تحقیق مستقلی صورت نگرفته است بیشتر تحقیقات پیرامون حج بوده است که در ضمن آن‌ها به عتبات نیز اشاره شده است.

هدف از این تحقیق، پاسخ به این سؤالات است که مسئله زیارت و زائران عتبات تا چه اندازه در روابط میان دو کشور تأثیرگذار بوده است؟ در کدام‌یک از قراردادهای به مسئله زائران ایرانی عتبات عالیات پرداخته شده است؟ و این که دولت‌های ایران و عثمانی چه تعهداتی را در این مورد در قراردادهای فی‌مابین عهده‌دار شده‌اند؟ روش تحقیق در این مقاله، تاریخی (استقرائی)، شیوه نگارش، توصیفی-تحلیلی و روش گردآوری مطالب، اسنادی و کتابخانه‌ای است.

### جایگاه عتبات در روابط ایران و عثمانی

در دوره صفوی اولین توجهات نسبت به عتبات را از جانب شاه‌اسماعیل شاهد هستیم او پس از فتح عراق عرب و تصرف بغداد به زیارت کربلا رفته به شب‌زنده‌داری در حرم و حتی شرکت در مراسم غبارروبی ضریح پرداخت (امینی هروی، ۱۳۸۳: ۳۰۰-۳۰۱). برای زیارت نجف در چند فرسخی حرم پیاده شده با پای پیاده و سر برهنه پرچم علی به دست به زیارت رفت (بی‌نا، ۱۳۸۴: ۱۶۶-۱۶۷) او همچنین به زیارت کاظمین و امام موسی کاظم نائل شد که با توجه به اصرار این سلسله بر سیادتشان از اهمیت خاصی برخوردار بود. در تمام دوره صفوی همواره امرا و سرکردگان نظامی وقتی موفق به فتح عراق یا شهرهای عتبات عالیات می‌شدند به زیارت این اماکن رفته به شرف خاک‌بوسی مشرف و مراسم دعا و عرض نیاز نسبت به ائمه معصومین به‌جا می‌آوردند (حسینی استرآبادی، ۱۳۶۴: ۲۲۴).

دو کشور ایران و عثمانی سالیان دراز در همسایگی یکدیگر با داشتن اشتراکات فرهنگی و روابط تجاری، صمیمانه زمانی تحت یک حاکمیت روزگار می‌گذراندند. زبان شعر و ادب فارسی در دربار عثمانی در میان سلاطین، حکام و شاهزادگان از ارزش و اعتبار خاصی برخوردار بود لذا سبب روی آوردن عده‌ای از شعرای ایرانی به دربار عثمانی می‌شد. سلطان محمد فاتح و فرزندش بایزید دوم با دانشمندان ایرانی نظیر عبدالرحمان جامی و ملا جلال‌الدین دوانی مکاتبه داشتند (نوایی، ۱۳۵۶: ۴۳۳).

با این‌که شاه‌اسماعیل تلاش زیادی در جهت تبلیغ و گسترش نگرش صوفی شیعه‌گرایانه خود در منطقه آناتولی داشت و سودای پیش روی در مرزهای غربی با هدف نزدیکی به کانون قزلباش‌ها که در سراسر منطقه آناتولی از ارزروم به بعد ساکن بودند را در سر می‌پرورانید اما در اوایل حکومت او همچنان روابط فی‌مابین دوستانه بود. تبریک تصرف خراسان به شاه‌اسماعیل، توسط سلطان عثمانی علی‌رغم اقدام تلافی‌جویانه او در فرستادن پوست سر شیبیک‌خان برای سلطان عثمانی، هیچ جنگی میان دو کشور اتفاق نیفتاد (ترکمان، ۱۳۷۷: ۶۶). سیاست ملایم بایزید دوم و حمایت از صوفیان زمینه‌های قدرت‌گیری قزلباشان را در داخل آناتولی فراهم نمود؛ اما قزلباش شدن مراد، - فرزند شاهزاده احمد برادر سلطان سلیم و خواندن خطبه به نام شاه‌اسماعیل توسط او - تبلیغات صوفیان و فراهم آوردن زمینه‌های مهاجرت گروه‌های قزلباش نواحی سیواس توقات و آماسیه به ایران از طرف شاه‌اسماعیل و بالاخره سوءقصد به جان بایزید دوم توسط درویش بزرگ، سبب احساس خطر از جانب آنان برای عثمانی‌ها گردید (Kütukoğlu, 1993: 3).

برای همین سپاه عثمانی به‌ویژه ینی‌چری‌ها را به فکر روی کار آوردن شاهزاده جوان جنگجویی انداخت تا بتواند آنان را به فتوح و کشورهای جدید رهنمون شود لذا شاهزاده سلیم پس از برکناری پدرش بایزید دوم با حمایت ینی‌چری‌ها قدرت را به دست گرفت (افندی، ۱۲۸۰: ۱۸۹). سلاطین عثمانی پیش از سلیم سیاست کشورگشایانه خود را در غرب دنبال می‌کردند و کمتر به شرق توجه داشتند که دلیل آن را می‌توان در اتحاد دولت‌های اروپایی و تهدید جدی حاکمیت عثمانی و همچنین تأمین خواست جنگجویان عثمانی در حمله به غرب دانست. سلیم نخستین سلطان عثمانی است که سیاست توجه به شرق را در

اولویت برنامه‌های سیاسی و نظامی خود قرار داد (منجم‌باشی، ۱۳۸۵: ۴۴۸). او ابتدا سفیری برای اعلام خبر فوت پدرش بایزید دوم و اعاده برادرزاده‌اش مراد نزد شاه‌اسماعیل فرستاد (بی‌نا، ۱۳۸۴: ۵۱۱) چون با مخالفت او مواجه شد با گرفتن فتوا از مفتیان، مبتنی بر کفر گویی علمای شیعه و «قزلباش بد معاش» نسبت به خلیفه اول و عایشه همسر پیغمبر اسلام، تصمیم گرفت به ایران حمله کند (بدلیسی، ۱۹۹۵: ۸۷، به نقل از مجربی، ۱۳۹۶: ۱۶۶ - ۱۶۵). سلیم قبل از حرکت به ایران با کشورهای اروپایی و شاهزادگان بالکان صلح نمود. ازبکان را در شرق ایران برای حمله به قلمرو صفویان تشویق، دستور شناسایی علویان طرفدار صفوی و قتل آن‌ها در آناتولی را صادر کرده، چهار نامه به زیان‌های فارسی و ترکی برای شاه‌اسماعیل فرستاد. شاه‌اسماعیل تنها به ارسال یک نامه به زبان فارسی بسنده کرد که منجر به نبرد چالدران در سال ۱۹۱۴م/۹۲۰ق، شکست سنگین او و ورود سلیم به تبریز پایتخت صفویان شد اما سلطان عثمانی بعد از هشت روز اقامت در تبریز و جمع‌آوری هفتصد خانوار از هنرمندان و صنعتگران و فرستادن آن‌ها به استانبول ایران را ترک کرد (خواندمیر، ۱۳۶۲: ۵۴۸؛ قاضی احمد قمی، ۱۳۵۹: ۱۲۹). در نتیجه این شکست، ایران دیار بکر و بخش‌هایی از کردستان را از دست داد. استراتژیک‌ترین این مناطق قلعه کماخ بود که در واقع دروازه فتح آناتولی محسوب می‌شد (روملو، ۱۳۸۴: ۲۱). آناتولی به‌واسطه حضور شیعیان مرید شیخ صفی‌الدین اردبیلی و به طبع نفوذ معنوی صفویان، در واقع حیاط‌خلوت امپراتوری صفوی در قلمرو همسایه قدرتمند خود محسوب می‌شد لذا هر دو کشور سعی در تسلط بر این منطقه داشتند.

بعد از این شکست روابط میان دو کشور کاملاً دگرگون شد و ایران از این زمان تا زمان شاه‌عباس در موضع دفاعی قرار گرفت، و نیز یکی از شروط ثابت قراردادهای نظامی میان دو کشور که بعد از این در اغلب آن‌ها شاهد آن هستیم، منعقد شد و آن این بود که سلیم شرط پذیرفتن صلح را خودداری شاه‌اسماعیل از تبلیغ شیعه و جلوگیری از طعن و لعن خلفا قرار می‌دهد. علاوه بر این که خود شاه نیز خواهان کاستن از سخت‌گیری‌ها اولیه برای تغییر مذهب مردم شده به حکام ولایات دستور داد که خلق‌الله را برای تغییر مذهب نرنجانند (فلسفی، ۱۳۴۲: ۸۱).

سلیم از نبرد خود با شاه اسماعیل چند هدف را دنبال می‌کرد. از بین بردن حکومت شیعی صفوی، برقراری ارتباط بین کانون‌های تسنن خراسان و عثمانی، فتح قلمروهای مملوک مصر، به دست آوردن راه‌های تجاری (Şener, 1989:78) و سرکوب قیام‌های علویان که این خواست او هرگز عملی نشد.

## ۱- معاهده صلح آماسیه و صدور اجازه به حجاج ایرانی برای زیارت عتبات عالیات

پس از مرگ اسماعیل، شاه تهماسب به حکومت رسید. در زمان او با آمدن علمای شیعه از مرز جبل عامل پایگاه تشیع سیاسی‌تر گردید به‌خصوص بعد از تصرف قلمرو ممالیک به‌وسیله عثمانی که عرصه را برای علما شیعه تنگ نمود در عثمانی نیز با مرگ سلطان سلیم اول پسرش سلیمان در سال ۹۲۶ق/ ۱۵۲۰م قدرت را در دست گرفت (روملو، ۱۳۵۷: ۱۱۷). سلیمان چهار بار به ایران لشکر کشید اما هر بار شاه تهماسب با استفاده از سیاست زمین‌های سوخته از درگیری مستقیم با او اجتناب می‌کرد تا این‌که پس از دور چهارم این لشکرکشی‌ها ۹۶۰ق/ ۱۵۵۳م شاه تهماسب در نامه‌ای ضمن پیشنهاد مصالحه، از سلیمان درخواست کرد تا به زائران ایرانی اجازه زیارت عتبات و اماکن مقدسه داده شود. (فریدون بیگ، ۱۲۷۴: ۶۲۳-۶۲۱) سلیمان در پاسخ نامه تهماسب با این درخواست، مشروط بر عدم خلف وعده ایرانیان موافقت کرده دستورات لازم را برای حراست از زائران ایرانی عتبات صادر کرد (فریدون بیگ، ۱۲۷۴: ۵۴-۵۲). البته در منابع اولیه صفوی هیچ کجا اشاره‌ای به‌طور مستقیم به نگارش و امضای صلح‌نامه به روال معمول آن دوره نشده است. در واقع نامه ترکی که سلیمان همراه فرخزاد، سفیر شاه تهماسب، برای او فرستاد اصلی‌ترین سند صلح آماسیه است (kiliç, 2001: 74).

به‌موجب این قرارداد مقرر شد: عثمانی‌ها با پیروان مذهب تشیع با مدارا و احترام رفتار کرده «رفت‌وآمد حجاج [زوار] آسان شود» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱/ ۱۲۹) و از زائران ایرانی که عازم مکه و مدینه‌اند، حمایت کنند و این‌که حاجیان شیعه به هنگام اعزام به حج اجازه زیارت کربلا، نجف و نیز رفتن به بغداد را خواهند داشت (ASRAR, 1972: 153). ایرانی‌ها نیز می‌بایست از لعن خلفای سه‌گانه خودداری کنند. بعد از این مکاتبات لحن

دوستانه پیدا می‌کند شاه‌تیماسب در یکی از نامه‌های خود سلیمان را «خادم‌الحرمین الشریفین» خطاب کرده از او برای آزادی و امنیت ایجادشده برای حجاج و زوار ایرانی تشکر می‌کند (فریدون بیگ، ۱۳۷۴: ۱۴؛ 1: Kütukoğlu, 1993). هردو پادشاه تمام اهتمام خود را برای حفظ صلح بکار می‌بردند چنانچه وقتی شاه ایران هیئتی را برای اعتراض به رفتارهای امیر عمر، گماشته عثمانی در عراق عرب، که موانعی جدی را برای کاروان‌های حجاج و زوار ایرانی ایجاد می‌کرد فرستاد، سلطان عثمانی با خوش‌رویی با این هیئت برخورد کرده قول رسیدگی به موضوع را می‌دهد.

سلیمان بعد از به تخت نشستن سیاست پدر را تعقیب نکرد او ششصد خانواده و اسیر را از بند رهاوند. ممنوعیت تجارت را از میان برداشته تجار زندانی زمان پدر را آزاد کرد و اموال آن‌ها را پس داد. در ضمن این که ممنوعیت صدور فلزات را ملغی اعلام کرد. وی فکر خود را از شرق راحت نموده موجودیت صفوی را پذیرفت (Kiliç, 2001: 28).

## ۲- معاهده صلح اول استانبول و تعهد دولت ایران بر عدم سب خلفای سه‌گانه

شاه عباس (۱۵۸۷م) در ابتدای سلطنت تحت تأثیر ضعف صفویان که بر اثر شورش‌های داخلی، تجاوز ازبکان از شرق- که خراسان، هرات و سیستان را تصرف کرده بودند- و تاخت‌وتاز عثمانی‌ها در تمامی مرزهای مشترک با صفویان و اشغال سرزمین‌های وسیعی از ایران، به‌ناچار در سال (۱۵۹۰م) تن به امضاء معاهده اول استانبول داد دو طرف به شرافت خود سوگند خوردند که مفاد آن را به‌طور کامل رعایت کنند (بیات، ۱۳۶۹: ۲۴۸). از آنجا که هنگام امضاء این قرارداد ایرانی‌ها در موضع ضعف قرار داشتند ملزم به خودداری از لعن خلفا و ام‌المؤمنین عایشه شدند در حالی که عثمانی‌ها هیچ تعهدی در قبال تأمین حقوق زوار ایرانی بر عهده نگرفتند. «...موقوف داشتن شتم و لعن و قذف (تهمت افترا) و طعن اصحاب گزین و ائمه مجتهدین (رض) و ام‌المؤمنین حلیله جلیله سیدالمرسلین، صدیقۀ مبری التی نزلت فی عصمتها آیات البراء من السماء (رض)...» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۲۹).

### ۳- معاهده صلح دوم استانبول و تعیین مسیر تردد زوار عتبات عالیات

دوازده سال جنگ‌های خونین رخ داد تا این‌که بالاخره صلح استانبول در سال ۹۹۸ق/ ۱۵۹۰م به دوستی مبدل شد. شاه‌عباس پس از برقراری حاکمیت مطلق و شکست ازبکان در شرق، قدرت مرکزی را تقویت نموده، سپس برای ساختن ارتشی مجهز به سلاح‌های روز از برادران شرلی بهره جست.

شاه‌عباس با استفاده از شورش‌های جلالی‌ها در آناتولی، درصدد بازپس‌گیری قلمروهای از دست‌داده خود در معاهده اول استانبول برآمد لذا حملات خود را به عثمانی‌ها آغاز نمود. نبرد طولانی عثمانی با اتریش در غرب و صفویه در شرق و به حکومت رسیدن شاه جوان و بی‌تجربه سلطان احمد اول (۱۰۲۶-۱۰۱۲ ق/ ۱۶۱۷-۱۶۰۳ م)، منجر به پیروزی او در جنگ‌ها و انعقاد معاهده دوم استانبول بر اساس مفاد صلح آماسیه در سال ۱۰۲۲ق/ ۱۶۱۳م شد (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۲۹؛ Kiliç, 2001: 199). او پس از این پیروزی‌ها پیکی برای درخواست صلح، مشروط به قبول پایبندی عثمانی‌ها به صلح آماسیه را روانه دربار عثمانی کرد. سلطان احمد شرایط پیشنهادی شاه‌عباس را پذیرفت که نتیجه‌اش انعقاد صلح دوم استانبول بود. مطابق این قرارداد:

۱- دولت ایران پذیرفت جلوی دشنام و لعن و نفرین خلفای سه‌گانه و ام‌المؤمنین عایشه را بگیرد. «...مظاهر رضوان رب‌العالمین حامیان حمای دین راویان احادیث خاتم‌النبین و اولاد اصحاب گزین و ائمه مجتهدین رضوان‌الله علیهم اجمعین و ام‌المؤمنین حلیله جلیله سید المرسلین... حقلرنده شتم و لعن و قذف و طعن اولنمویب...» (فریدون‌بیگ، ۱۲۷۵: ۱۶۸)

۲- دولت ایران از بدرفتاری با سنیان قلمروش خودداری کند.

۳- حاجیان [زوار] ایرانی از راه حلب و دمشق به مدینه و مکه مشرف بشوند، نه از راه بغداد و بصره که توسط اعراب بادیه‌نشین همیشه ناامن بود.

#### ۴- معاهده صلح ایروان و تعهد عثمانی‌ها بر تأمین امنیت زوار عتبات

پیمان دوم استانبول سه سال بیشتر دوام نیاورد با حمله «اکوزمحمد» به ایران، این صلح شکسته شد. اکوزمحمد از محاصره ۴۴ روزه قلعه روان طرفی نبست. اشغال موقت تبریز نیز بی‌فایده بود. اتحاد عثمان‌خان با گرجی‌ها و حمله‌شان به گرجستان نیز هرچند در ابتدا قرین موفقیت شد، اما این موفقیت دوام چندانی نیافت لذا به‌ناچار عثمان‌خان درخواست صلح کرد: «... چون سردار از قلعه‌گیری مایوس گشته گفتگوی صلح به میان آورد» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۹۰۸). نتیجه مذاکرات انعقاد صلح ایروان ۱۰۲۷ق/۱۶۱۸م بود: «امر مصالحه فی‌مابین برین نهج قرار یافت که قاعده زمان پادشاهان جنت‌آشیان شاه‌تهماسب... و سلطان سلیمان... مرعی بوده باشد» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۹۴۸ و ۹۴۹). باید توجه داشته باشیم که با توجه به ابقاء صلح آماسیه، در واقع به‌طور غیرمستقیم در این قرارداد نیز مسئله تأمین امنیت زوار عتبات عالیات در نظر گرفته شده است.

#### ۵- معاهده صلح ذهاب و جدایی عتبات عالیات از ایران

با مرگ شاه‌عباس و به قدرت رسیدن صفی‌میرزا ۱۰۳۷ق/۱۶۲۸م معادلات قدرت بین دو مملکت به نفع عثمانی‌ها تغییر کرده، مراد چهارم سپاهی را در سال ۱۰۴۸ق/۱۶۳۸م روانه ایران کرد. ادامه ماجرا به روایت *روضه‌الصفاء*: «در عرض چهل روز، قلعه بغداد مفتوح شد و به غارت رفت... و سروسامان ضریح مبارکه امامین کاظمین به دست عدوان سپاه رومیه به غارت و نهب رسید و کمال جسارت و خلاف ادب از سلطان مراد نامراد بداعتقاد نسبت به مضجع اولاد رسول جسارت شد» (هدایت، ۱۳۸۲: ۶۸۹۹). شاه‌صفی به‌ناچار درخواست صلح کرد. مراد چهارم در نامه‌ای شرط موافقت با صلح را منع «زبان‌درازی» در حق شیخین دانست. در *تاریخ منتظم ناصری* شرط سلطان عثمانی چنین نقل شده است: «... بعضی از اسافل و ادانی که در تحت حکومت شما واقع‌اند به شیخین ذوالنورین و زوجه مطهره رسول‌الثقلین و سایر اصحاب گزین و ائمه مجتهدین... رخصت زبان‌درازی نیافته، ممنوع باشد و دیگرباره به این معنی مأذون نباشد تا این که صلح مقرر الی انتهای ثابت و برقرار بماند...» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۹۴۳). شاه‌صفی با شروط عثمانی‌ها موافقت کرد که نتیجه آن معاهده ذهاب (۱۰۴۹ق/۱۶۳۹م) بود. در این معاهده نیز چون ایران در موضع

ضعف قرار داشت هیچ اشاره‌ای به تأمین حقوق زوار ایرانی نشده است، درحالی‌که به تأکید، ایرانی‌ها از سب و لعن خلفا منع شده‌اند با این‌که این دو بند معمولاً در قراردادها باهم آورده می‌شدند.

با این پیمان بغداد و به تبع آن بصره و بین‌النهرین و عتبات عالیات، از ایران جدا شدند و مشکلات رفت‌وآمد زوار ایرانی شدیدتر شد. این صلح حدود ۹۰ سال تا زمان شاه‌تهماسب دوم که افغان‌ها بر ایران حاکم شدند ادامه پیدا کرد. علت تداوم بلندمدت این صلح را می‌توان تأمین نظر عثمانی‌ها در به دست آوردن تمام آنچه در زمان شاه‌عباس در معاهده دوم استانبول از دست داده بودند دانست، به‌خصوص این‌که آن‌ها توانستند برای همیشه عراق را در اختیار خود بگیرند. این نکته زمانی جالب‌توجه به نظر می‌رسد که بدانیم عامل بیشتر جنگ‌های میان دو کشور زیاده‌خواهی عثمانی‌ها بود و اغلب، آن‌ها آغازکننده درگیری‌ها بودند. عثمانی در سال ۱۱۳۰ق/۱۷۱۸م با شکست از اتریش و محروم شدن از غنائم جنگی و برای جبران شکست‌های غرب، مجدداً متوجه شرق شد (Aktepe, 1970: 753 & 763-765, Solak-Zade, 1298: 3).

در سال‌های آخر سلطنت شاه سلطان حسین شورش افغان‌ها بزرگ‌ترین معضل حکومت وی بود. سرانجام محمود افغان بعد از شش ماه محاصره اصفهان شاه سلطان حسین را (۱۱۸۶ق/۱۷۲۲م) وادار کرد با دستان خود تاج شاهی را بر سر او نهاده از سلطنت کناره‌گیری کند (مستوفی، ۱۳۵۷: ۱۳۲). شاه‌تهماسب برای مقابله با افغان‌ها به جمع‌آوری سپاه روی آورد. افشارها به سرکردگی نادرقلی‌خان او را یاری کردند. در جنگ‌هایی که میان این دو درگرفت نادرقلی‌خان موفق شد اشرف افغان را شکست داده، شر افغان‌ها را از سر ایران کوتاه کند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱۰۵-۹۱).

نادر در سال ۱۷۳۱م/۱۱۴۳ق به عثمانی حمله کرده تبریز را تصرف کرد سپس خواسته‌های خود که مبتنی بر موارد زیر بود را به عثمانی‌های اعلام کرد: اول این‌که عثمانی‌ها مذهب جعفری را به‌عنوان مذهب پنجم تصدیق کنند. دوم این‌که هر سال امیرالحاج ایران همانند امیرالحاج‌های مصر و شام با احترام کعبه را زیارت کند. سوم این‌که عثمانی به امیرالحاج ایرانی بعد از مصر و شام اعتبار خواهد داد. همچنین آزادی اسرا، منع

فروش عالمان، تأسیس کنسولگری در مرکز شهرها برای رسیدگی به کار اتباع از مفاد دیگر این پیشنهادها بود. سرانجام با کش‌وقوس‌های فراوان با درخواست‌هایش موافقت شد. ولی به علت عدم قبول مذهب جعفری از طرف علمای عثمانی این قرارداد به تأیید باب عالی نرسید. لذا نادر دوباره حمله خود را به عثمانی آغاز کرد ولی پس از برخوردهای متعدد با مواجه شدن با مشکلات داخلی پیک صلحی به استانبول فرستاده با حذف قبول مذهب جعفری معاهده صلحی به امضا رسید.

در حالی که نادر مشغول سرکوبی افغانان ابدالی در خراسان بود «شاه‌طهماسب را نیز سرپنجه شوق انتزاع و ارتجاع قلعه ایروان گریبان‌گیر، و داعیه مملکت‌ستانی مکنون ضمیر گشته به تقلید جناب نادری... کمر اجتهاد بر میان بستند... در ماه جمادی‌الآخر سنه هزار و صد و چهل و سه در موکب شاهی از اصفهان رایت نهضت به جانب مقصد افراختند» (استرآبادی، ۱۲۸۰ق، ۷۳۵). شاه‌طهماسب در این جنگ شکست خورده تن به مصالحه داد ولی نادر از تأیید آن خودداری کرد. «چون این مصالحه در حقیقت «عز من السراب» بل پل آن طرف آب بود، در پیشگاه نادری جلوه ارتضا نیافته و حوصله غیرت قبول آن را برنتافته...» (استرآبادی، ۱۲۸۰ق: ۷۳۵-۷۳۶).

نادر بعد از مدتی تهماسب را که با سوءاستفاده از غیبت او به جنگ با عثمانی‌ها پرداخته و شکست سختی خورده بود را عزل کرد. «چون شاه والجاه بعد از آن که مغلوب رومیه گردید... او را در اصفهان گوشه‌نشین ساخته شاهزاده حسینی نسب عباس‌میرزای ولد او را که در مهد ارضاع و مهاده صبی بود... جالس چهاربالش سلطنت نمود» (نک: استرآبادی، ۱۲۸۰ق: ۷۳۵-۷۳۶) سپس برای بیرون راندن عثمانی‌ها در سال ۱۱۴۵ق به آن‌ها حمله کرد ابتدا شکست خورد اما در ۱۷۳۳ م/ ۱۱۴۶ق در نزدیکی کرکوک عثمانی‌ها را شکست سختی داده توپال‌پاشا «و بیست هزار تن از جیوش عثمانی» را در میدان جنگ به قتل رساند. «سرعسگر [توپال‌پاشا]... چون از فرار سربازان ممش‌پاشا آگاه شد از تخت روان به زیر آمد و با سپاهیان خود بگریخت. لیکن الله‌یارنام، از ایل گرایلی به او رسید و او را از اسب به زیر آورد و سرش را برید و بر نیزه کرد» (استرآبادی، ۱۲۸۰ق: ۷۳۸).

## ۶- عهدنامه کرکوک و توافق بر عدم دریافت وجوهات اضافی از زائران عتبات

در جلسه‌ای توسط عثمانی‌ها مفتی و سلطان تصمیم گرفتند به هر قیمتی شده صلح کنند زیرا معتقد بودند ادامه جنگ موجب ویرانی امپراتور خواهد شد (هنوی، ۱۳۴۶: ۱۲۵). پس از آن حاکم بغداد «احمدپاشا در باب معذرت درآمده متکفل تفویض ولایات متنازع فیها گشته...» (استرآبادی، ۱۲۸۰ق: ۱۳۶) تن به مصالحه بغداد (کرکوک) داد. هر دو طرف به مذهب یکدیگر احترام بگذارند و از کاربرد هرگونه اقدام یا کلامی که موجب توهین به مذهب دیگری است خودداری کنند و از حکام مرزی عثمانی نیز خواسته شد امنیت و آزادی لازم برای انجام مناسک زوار ایرانی را فراهم کنند. یکی دیگر از بندهای این قرارداد به منع دریافت وجوهات اضافی و غیرقانونی توسط حکام مرزی که در شهرهای مسیر عتبات قرار داشتند پرداخته، عثمانی‌ها را موظف می‌کند که از زواری که صرفاً قصد زیارت داشته و کالای تجاری همراه ندارند هیچ‌گونه مبلغ اضافه‌ای دریافت نشود. در پایان ذکر این نکته نیز لازم به نظر می‌رسد که مهم‌ترین ویژگی این قرارداد در این است که بالاخره بعد از ۲۶۰ سال عثمانی‌ها رسماً پذیرفتند که شیعیان ایرانی نیز مسلمان هستند نه کافر (استرآبادی، ۱۱۸۰: ۱۳۱؛ بی‌نا، ۱۳۲۴: ۲۷؛ پارسادوست ۱۳۶۹: ۱۴۳).

## ۷- چشم‌پوشی نادر از خواسته خود مبنی بر پس گرفتن کربلا و نجف در صلح کردان

اما پاشاهای روم تن به این صلح نمی‌دهند لذا باب عالی عبدالله‌پاشا کوپرلی‌زاده والی مصر را با اختیارات کامل راهی مرزهای ایران می‌کند در جنگی که در سال ۱۱۴۸ق/۱۷۳۵م روی می‌دهد نادر پیروز شده داغستان را پس می‌گیرد و عبدالله‌پاشا در جنگ کشته می‌شود. «عبدالله‌پاشا با اتباع و اشیاع... مدرّب کشته مقتول و حبل حیاتشان مقطوع و مفظول گردید» (استرآبادی، ۱۲۸۰ق: ۱۴۸). عثمانی‌ها به‌ناچار تن به مصالحه می‌دهند که مطابق آن، حاجیان ایرانی که از راه بغداد - شام به کعبه می‌روند امنیت جانی و مالی آن‌ها تأمین خواهد گردید. ترک تبری از طرف ایرانیان، منع شدن از حرکت‌های منفی بر علیه تسنن، عدم دریافت خراج اضافی از ایرانیانی که به بغداد یا به زیارتگاه‌های دیگر می‌روند و نیز از

تجار مانند سابق حقوق گمرکی دریافت می‌شود. برای امضای معاهده درحالی‌که ایلچیان عثمانی در همدان و ایرانی در بغداد بودند نادر به قتل رسید ولی معاهده عملی گردید (استرآبادی، ۱۱۸۰: ۲۴۷؛ آصف (رستم‌الحکما)، ۱۳۸۰: ۱۹۸؛ هنوی، ۱۳۴۶: ۱۶۷-۱۶۵).

نادر که در جنگ مرادتیپه شرط مصالحه را در نامه‌ای که به سلطان عثمانی نوشت واگذاری بصره، بغداد، کربلا و نجف قرار داده بود در این نامه‌اش دیگر از اصرار بر خواسته‌های مذهبی قبلی خود استنکاف کرد. وقتی هم که پای میز مذاکره قرار گرفت از دیگر خواسته‌های خود یعنی گرفتن کربلا و نجف چشم پوشید شاید دیگر خود نادر هم از جنگ‌های طولانی مدت و پی‌درپی خسته شده بود و می‌خواست با صلح با عثمانی‌ها کمی به آرامش برسد و روح فرسوده خود را التیام بدهد (شعبانی، ۱۳۷۷: ۶۲).

اگر درگیری‌های کوچک نادر با عثمانی‌ها را نادیده بگیریم در کل نادر دو بار، یکی در مقابل توپال‌پاشا و دیگری در مقابل محمدپاشا، به جنگ گسترده و تمام‌عیار با عثمانی پرداخته است و با این‌که در هر دو جنگ پیروزی با سپاهیان ایران بود اما او در طول این درگیری‌ها به خوبی واقف شد که علی‌رغم میلش باید این واقعیت را بپذیرد که عثمانی‌ها به‌عنوان خادمین حرمین شریفین هنوز رقبای قدرتمندی برای او هستند و با تمام ضعف‌ها و مشکلات داخلی و خارجی که دارند تسلط قطعی بر آن‌ها و تصاحب عتبات امری ساده نیست لذا سعی کرد با تعدیل تندروی‌های سنی‌ستیزانه شیعیان به‌خصوص در مورد سب و لعن خلفا راشدین و نیز چشم‌پوشی از مطالبات خود در مورد کربلا و نجف کمی آرامش را به مرزهای غربی برگرداند که ماحصلش دو پیمان صلح کرکوک و کردان بود.

### نتیجه‌گیری

از آنجاکه صفویان از عتبات عالیات و اماکن مقدس برای توسعه شیعه‌گری و نفوذ بیشتر خود در قلمرو عثمانی استفاده می‌کردند، لذا این مناطق نقش بسیار مهمی در ایجاد درگیری‌های متعدد نظامی میان دو کشور داشت؛ بنابراین یکی از اهداف مهم استراتژیک دو کشور در راستای بسط نفوذ و در صورت امکان تصاحب این مناطق و اماکن مقدس شیعی قرار داشت. این جنگ‌ها اغلب، از جانب عثمانی‌ها ظاهراً به بهانه تیرای شیعیان نسبت به خلفا آغاز می‌شد. این کشمکش‌ها گاهی با جنگ و در مواردی صرفاً با مذاکره میان طرفین

در قالب مصالحه‌نامه‌ها حل‌وفصل می‌شد. در این هفت معاهده‌ای که مورد بررسی قرار گرفت، مسئلهٔ ایجاد امنیت عبور و مرور برای زوار ایرانی عتبات عالیات، حفظ حرمت آن‌ها و نیز خودداری مأموران مرزی از اخذ مالیات‌های غیرقانونی، از اجزاء جدایی‌ناپذیر و الزام‌آور معاهدات بوده است. البته عثمانی‌ها نیز متقابلاً خواهان خودداری شیعیان ایران از لعن و نفرین نسبت به خلفای سه‌گانه و عایشه همسر پیامبر بوده‌اند.

## منابع

### کتاب‌ها

- آصف، محمدهاشم (رستم الحکما) (۱۳۸۰)، *رستم‌التواریخ، حوادث ایام سلطنت شاه سلطان حسین صفوی تا پادشاهی فتح‌علی‌شاه قاجار*، تهران، انتشارات فردوسی.
- استرآبادی، میرزا مهدی‌خان (۱۳۷۷)، *جهانگشای نادری*، به کوشش عبدالله انوار، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ (۱۱۸۰)، *جهانگشای نادری*، سازمان اسناد و کتابخانه ملی، منبع ۶-۲۰۲۹۹، شماره ثبت ۱۱۷۵۱۳۷.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن‌خان (۱۳۶۳)، *تاریخ منتظم ناصری*، به تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب.
- افندی، خواجه سعدالدین (۱۲۸۰)، *سلیم‌نامه*، استانبول.
- امامی، محمدتقی (۱۳۹۵)، *ترکان اسلام علوی‌گری بکتاشی‌گری در آناتولی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی.
- امینی هروی، امیر صدرالدین ابراهیم (۱۳۸۳)، *تاریخ فتوحات شاهی (تاریخ صفوی از آغاز تا سال ۹۲۰ق)*، تصحیح، تعلیق، توضیح و اضافات از دکتر محمدرضا نصیری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بی‌نا (۱۳۸۴)، *عالم‌آرای شاه‌اسماعیل*، مقدمه، تصحیح و تعلیق اصغر منتظر صاحب، تهران، علمی و فرهنگی.
- بی‌نا (۱۳۲۴)، *نادرشاه*، تهران، انتشارات پرچم.
- بدلیسی، ادریس بن حسام‌الدین (۱۹۹۵)، *سلیم‌شاهنامه*، به اهتمام حجابی قیر لانقیج (رساله دکترا) آنکارا، دانشگاه آنکارا، انستیتوی علوم اجتماعی.
- بیات، اوروج‌بیگ (۱۳۶۹)، *دون ژوان ایرانی*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چاپ اول، تهران، بنگاه نشر و ترجمه.

- پچوی، ابراهیم افندی (۱۲۸۳)، *تاریخ پچوی*، استانبول، بی‌نا.
- ترکمان، اسکندربیگ (۱۳۸۲)، *عالم‌آرای عباسی*، به کوشش ایرج افشار، ج ۲، تهران، امیرکبیر.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۷)، *عالم‌آرای عباسی*، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب.
- هنوی، جونس (۱۳۴۶)، *زندگی نادرشاه*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- حسینی استرآبادی، سید حسن ابن مرتضی (۱۳۶۴)، *از شیخ صفی تا شاه صفی*، به اهتمام احسان اشراقی، تهران، انتشارات علمی.
- خواجهگی اصفهانی، محمد معصوم (۱۳۶۸)، *خلاصه السیر تاریخ روزگار شاه صفی*، به سعی ایرج افشار، تهران، علمی.
- خواندمیر، خواجه همادالدین محمد (۱۳۶۲)، *حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، به تصحیح محمد دبیرسیاقی با مقدمه جلال همایی، تهران، چاپخانه سعدی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۵۳)، *حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران، خیام.
- روملو، حسن بیگ (۱۳۵۷)، *احسن التواریخ*، تصحیح و تحشیه عبدالحسین نوایی، تهران، فرهنگستان ادب و هنر ایران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۴)، *احسن التواریخ*، تصحیح و تحشیه عبدالحسین نوایی، تهران، اساطیر.
- شاملو، ولی قلی بن داود قلی (۱۳۷۱)، *قصص الخاقانی*، تصحیح و پاورقی سیدحسن سادات ناصری، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شعبانی، رضا (۱۳۷۷)، *تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه و زندیه*، تهران، سازمان سمت.
- طاهری، ابوالقاسم (۱۳۵۷)، *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس*، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.

- فلسفی، نصرالله (۱۳۴۲)، *چند مقاله تاریخی و ادبی*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- فریدون بیگ، احمد (۱۲۷۵)، *منشآت السلاطین*، اسلامبول، بی‌نا، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ثبت ۶۳۵۰۶.
- فریدون بیگ، احمد (۱۲۷۴)، *منشآت السلاطین*، استانبول، مطبعه الاعامره، جلد‌های یک و دو.
- قاضی احمد قمی، شرف‌الدین حسین (۱۳۵۹)، *خلاصه‌التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی، تهران، دانشگاه تهران.
- مستوفی، محمدحسن (۱۳۵۷)، *زبده‌التواریخ*، به کوشش بهروز گودرزی، تهران، دانشگاه تهران.
- مهدوی، عبدالرضا (هوشنگ) (۱۳۵۰)، *تاریخ روابط خارجی ایران*، تهران، انتشارات کتاب‌های سیمرغ.
- نوایی، عبدالحسین (۱۳۵۷)، *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران از تیمور تا شاه‌اسماعیل*، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- واله قزوینی اصفهانی، محمدیوسف (۱۳۸۲)، *شاه‌صفی و شاه‌عباس دوم (۱۰۷۱-۱۰۳۸هـ ق)* (حدیقه ششم و هفتم از روضه هشتم) *خلد برین*، تصحیح و تعلیق و توضیح و اضافات محمد رضا نصیری، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- هدایت، رضاقلی‌خان (۱۳۸۲)، *روضه‌الصفای ناصری*، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران، اساطیر.
- پارسادوست، منوچهر (۱۳۶۹)، *ریشه‌های اختلاف ایران و عراق*، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- عربخانی، رسول (۱۳۹۳)، *عتبات عالیات در روابط ایران و عثمانی قرن نوزدهم (با تأکید بر عصر عبدالحمید دوم)*، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.

#### مقاله‌ها

- امامی، محمدتقی، «قیام‌های علوی بکتاشی آناتولی (از تشکیل حکومت صفوی تا برقراری جمهوری در ترکیه)»، *فصلنامه علمی پژوهشی الزهراء*، شماره ۶۶، ۱۳۸۰.

## رساله

- مجربی، حسن (۱۳۹۶)، *مناسبات مرزی ایران و عثمانی با تکیه بر عهدنامه صلح آماسیه*، دانشگاه مذاهب اسلامی.

## منابع ترکی

- Aktepe, Munir, (1970), *Osmanli Iran munasebetleri*, Istanbul.
- Asrar, Ahmet, (1972), *Kanuni devrinde*, Istanbul.
- Kiliç, Remzi, (2001), *Osmanli-iran Siyasi Anlaşmaları*, Istanbul.
- Kütukoğlu, Bedir, (1993), *Osmanli-Iran siyasi munsaehtleri*, Istanbul.
- ÖZ, Gülagoz, (1999), *İslamiyet türkleri ve Alevilik*, Ankara.
- Solak- Zade, *tarih*, Istanbul, 1298
- Şener, cemal, (1989), *Alevilik olayi*, Istanbul.
- Sertoğlu midehat, (1986), *Tarih lügati*, Istanbul.



فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال دوازدهم، شماره بیست و شش، بهار ۱۴۰۰، صفحات ۶۵-۸۵

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۹/۰۶

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۹/۰۹/۲۹

## تجدد آمرانه و ظهور اسلام سیاسی در ایران با تأکید بر فدائیان اسلام

فرامرز تقی‌لو<sup>۱</sup>

سیدمجتبی حسینی<sup>۲</sup>

### چکیده

به دنبال جنگ‌های ایران و روس و آگاهی ایرانیان از عقب‌ماندگی خود، پیمودن راه ترقی برای رسیدن به قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی در برابر غرب از طریق نوسازی و دگرگونی اجتماعی-سیاسی به هدفی عاجل در ذهن نخبگان ایرانی تبدیل شد. انقلاب مشروطه از تجلیات تحقق این هدف بود. لکن جدال‌های فکری-سیاسی در مورد مشروطیت و تنش و تشتت میان قوای حاکمیت و همچنین احزاب و جریان‌ها در درون نظام مشروطه و مناطق و نواحی، هدف اولیه ترقی‌خواهی را به تأخیر می‌انداخت و ذهن اقتدارگرای روشنفکر ایرانی را به سمت تجدیدی آمرانه هدایت می‌کرد. به دنبال انقلاب اکتبر روسیه، زمینه برای ظهور تجدیدگرایی آمرانه در ایران با حمایت انگلستان فراهم شد. تجدیدخواهی آمرانه با فهمی ظاهرگرایانه از تجدید غربی و دریافتی رمانتیک از ملی‌گرایی، به سیاست‌ها و اقداماتی منتهی شد که گذشته از تحریک مقاومت اسلام‌گرایانه، در رسیدن به اهداف خود نیز ناکام ماند. ظهور اسلام سیاسی در این دوره که فدائیان اسلام نمایندگان بارز آن بودند، در تقابل با سیاست تجدد آمرانه روی می‌دهد. این مقاله به روشی توصیفی-تحلیلی و استنادی، در صدد تبیین رابطه میان تجدیدخواهی آمرانه و ظهور اسلام سیاسی با تمرکز بر روی اندیشه‌های فدائیان اسلام در ایران است.

**واژگان کلیدی:** ایران، تجدد آمرانه، اسلام سیاسی، فدائیان اسلام.

f.taghilou@tabrizu.ac.ir  
m\_hoseni6244@yahoo.com

۱. دانشیار دانشگاه تبریز، تبریز، ایران (نویسنده مسئول)  
۲. کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

## ***Authoritarian Modernity and the Emergence of the Political Islam in Iran with an Emphasis on the Devotees of Islam***

Faramarz Taghilou<sup>1</sup>

Seyed Mojtaba Hosseini<sup>2</sup>

### **Abstract**

Following the Iran-Russia wars and the Iranians' awareness of their backwardness, pursuing the path of achieving political, military and economic power over the West through modernization and socio-political transformation, became an urgent goal in the minds of the Iranian elites. The Constitutional Revolution was a manifestation of the realization of this goal. But the intellectual-political debates over the constitutionalism and the tensions between the ruling forces, as well as the parties and currents within the constitutional system and the regions, delayed the original goal of progress and led the authoritarian mind of the Iranian intellectuals to authoritarian modernity. Following the October Revolution in Russia, the groundwork was laid for the emergence of authoritarian modernism in Iran with the support of Britain. Authoritarian modernism, with its ostensible understanding of Western modernity and its romantic conception of nationalism, led to policies and actions that, in addition to inciting the Islamist resistance, failed to achieve its goals. The rise of political Islam in this period, of which the devotees of Islam were prominent representatives, was in opposition to the politics of authoritarian modernity. Using a descriptive-analytical research method, this article seeks to explain the relationship between the authoritarian modernism and the emergence of political Islam with a focus on the ideas of the devotees of Islam in Iran.

**Keywords:** Iran, Authoritarian Modernity, Political Islam, Devotees of Islam.

---

1. Associate Professor, University of Tabriz, Tabriz, Iran (Corresponding Author)  
f.taghilou@tabrizu.ac.ir

2. Master of Political Science, University of Tabriz, Tabriz, Iran      m\_hoseni6244@yahoo.com

## مقدمه

دوران حکومت قاجار و مقارن با انقلاب مشروطه سرآغاز شکل‌گیری اندیشه‌ها و جریان‌های تجددگرایانه در ایران است و روشنفکران اولیه ایران نخستین نمایندگان اندیشه‌های نوین بودند. میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا ملکم خان، میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی، میرزا یوسف مستشارالدوله و... را باید از پیشروان جنبش روشنفکری تجددخواه ایران به شمار آورد (بشیریه ۱۳۹۴: ۲۵۷). در این میان، ناسیونالیسم به مهم‌ترین رکن تجدد در ایران، تبدیل شد و عجیب نیست که «اولین متجددین ایرانی اولین ناسیونالیست‌ها هم بودند» (کاتم، ۱۳۹۴: ۳۵). متجددین مشروطه‌خواه مروج افکار ناسیونالیستی جدیدی بودند که در قالب آن ملت بر پایه مفاهیم دینی و ارزش‌های قدیم تعریف نمی‌شد (برای مثال رک، طالبوف، ۱۳۱۲: ۹۳)؛ و توجه چندانی نیز به تفاوت‌های تاریخی-اجتماعی جامعه ایرانی با غرب و نتایج ناشی از آن نمی‌شد (آجودانی، ۱۳۸۲: ۱۱۷ - ۱۲۰). با این حال مجادلات فکری و جدال‌های سیاسی در مورد اصل مشروطیت و قانون اساسی مشروطه در فرایند انقلاب و مجادلات، تنش‌ها و تشتت‌ها میان قوای حاکمیت و همچنین احزاب و جریان‌ها در درون نظام مشروطه و مناطق و نواحی، هدف اولیه و عاجل توسعه و ترقی برای دستیابی به قدرت و استقلال ملی را به تأخیر می‌انداخت و ذهن استبدادی و اقتدارگرایی روشنفکران ایرانی را به سمت تجدیدی آمرانه با توسل به زور هدایت می‌کرد. به دنبال انقلاب اکتبر روسیه در ۱۹۱۷ و مشغول شدن روسیه به مسائل داخلی خود و عزل توجه از ایران و پر کردن سریع خلع قدرت ناشی از این مسئله از جانب انگلستان، زمینه برای ظهور تجددگرایی آمرانه رضاخانی فراهم شد.

با ظهور رضاخان دستاوردهای مشروطه و اصول اساسی قانون اساسی آن به کناری گذاشته شد و در مقابل، ایده‌های تجدد آمرانه یا اقتدارگرایانه به صورت شبه‌مدرنیزاسیون با اتکا به قدرت سرکوب دولتی پهلوی به پیش برده شد. در دوره پهلوی اول، حکومت ایدئولوژی ناسیونالیسم باستان‌گرایانه را پشتوانه‌ای برای مشروعیت‌بخشی به خود و شبه‌مدرنیزاسیون آمرانه قرار داد و با دست زدن به برخی اقدامات شبه‌مدرنیزاسیون ظاهرپرستانه همچون کشف حجاب، لباس متحدالشکل و دیگر برنامه‌های تغییر اجتماعی و

فرهنگی، زمینه‌ساز ظهور مقاومت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی شد. مهم‌تر از همه این‌که سیاست شبه‌مدرنیزاسیون آمرانه زمینه‌ساز ظهور مقاومتی اسلام‌گرایانه به نام فدائیان اسلام گردید که تا سرنگونی حکومت پهلوی تداوم پیدا کرد و به ظهور یک جریان اسلام‌گرای سیاسی انقلابی منجر شد. در این مقاله به روشی توصیفی و تحلیلی با استناد به منابع کتابخانه‌ای در صدد تبیین این موضوع هستیم که تجددگرایی غرب‌گرایانه حکومت پهلوی، چگونه در ظهور و تکوین اندیشه سیاسی اسلام‌گرایانه جریان فدائیان اسلام تأثیر داشته است.

### عناصر اندیشه تجددخواهی آمرانه در ایران عصر مشروطه

افزایش تماس‌ها و ارتباط با غرب، پیامدهای ناگوار چندین جنگ با روسیه، کوشش‌های نافرجام دو سیاست‌مدار منورالفکر در جهت نوسازی یا تجدد، یعنی میرزاتقی‌خان امیرکبیر و میرزااحسین‌خان قزوینی (در آغاز معروف به مشیرالدوله و سپس سپهسالار)، تأسیس چاپخانه، اعزام محصلین به خارج، و سرانجام نفوذ افکار و مفاهیم فرهنگی و روشنفکرانه از غرب، جملگی گرایش کلی در محاجه و معارضه با وجوه سنتی اندیشه در ایران به بار آورده بود (عنایت، ۱۳۹۲: ۲۷۹). این محاجه و معارضه کم‌کم به ظهور یک نظام اندیشه یا گفتمان تجددخواهانه در ایران عصر قاجاری منجر شد. آنچه از میان عناصر مرکزی اندیشه تجدد در ایران محور اعتراض مذهبیون و موجب بروز چالش‌های اساسی و زمینه‌ساز بحران‌های بعدی گردید، فهم نژادی-قومی از ملت ایران در قالب ناسیونالیسم باستان‌گرایانه و تأکید صریح یا ضمنی این اندیشه بر جدایی نهایی نهاد دین و دولت در قالب اندیشه لائیسیتیه یا سکولاریسم بوده است. می‌توان گفت که از مقاومت مشروعه‌خواهانه شیخ فضل‌الله نوری در عصر مشروطه‌خواهی گرفته تا مقاومت و مبارزه در راه اندیشه تأسیس حکومت اسلامی نزد فدائیان اسلام در عصر پهلوی، اساساً مقاومت‌هایی در مقابل تجددخواهی آمرانه بر پایه ناسیونالیسم و سکولاریسم بوده‌اند تا مقاومت در برابر اصل حکومت مشروطه‌ای که محدود به حدود شریعت اسلامی و مبتنی بر اراده و حاکمیت ملت به‌مثابه قیدی بر استبداد سلطان باشد. مسلماً اسلام برداشت‌ها و تفسیرهای مختلف را شامل می‌شود و در مورد سازگاری اسلام با مشروطیت نیز تفسیر آخوند خراسانی و نائینی با تفسیر شیخ فضل‌الله و میرزا



علی‌اکبر تبریزی متفاوت بوده است. علاوه بر این، قانون اساسی مشروطه در عین تأسیس نهادهای حکومت مشروطه سلطنتی، حقوق و تکالیف متقابل دولت و مردم را در چهارچوب شرع مشخص می‌کند و اصل اول و دوم متمم قانون اساسی مشروطه مذهب رسمی را اعلام و پنج نفر فقیه به‌مثابه ناظر عدم تعارض قوانین مصوبه با شرع اسلامی می‌کند. به‌این‌ترتیب نوعی قانون اساسی مشروطه اسلامی شکل می‌گیرد که در قالب آن قانون عرفی و شرعی هر دو قدرت مطلق پادشاه را مقید و محدود یا مشروط به حدود و شروط قانون عرفی و شرعی می‌کند.

در بازسازی ناسیونالیستی هویت ایرانی، میراث اسلامی تاریخ ایران و نقش دین اسلام در سیاست نفی و تقبیح می‌شد و هویت ایرانی در قالبی جدید به مدد برخی عناصر تاریخی و فرهنگی تعریف می‌شد (اشرف، ۱۳۷۳: ۴). احساسات رمانتیک به وطن و ملت به‌مثابه جایگاه نژاد یا قومی خاص در آثار پیشگامان این جریان فکری همچون میرزافتحعلی آخوندزاده و میرزاآقاخان کرمانی کاملاً مشهود است. «آخوندزاده را به‌جرات می‌توان بنیان‌گذار اندیشه ناسیونالیسم ایرانی شناخت. میرزاآقاخان کرمانی کار آخوندزاده را بازآفرینی کرد و محمل انتقال آن به نسل دیگری از ملیون شد که تعریف کرمانی از ایرانیت در زبان و نژاد را به کار گرفتند. بدین‌ترتیب، انتقال، افراطی‌سازی، و افزودن روایت آگاهانه‌تری از اندیشه‌های نژادی اروپایی کاری بود که کرمانی انجام داد. این آموزه ناسیونالیستی به‌طور سراسری کوشید برنامه موجهی برای اصلاحات و انطباق با تجدد فراهم آورد (ضیاء ابراهیمی، ۱۳۹۶: ۱۰۷). ناسیونالیسم رمانتیک «مشحون از احساس دل‌تنگی برای میهن باستانی، بزرگداشت اساطیر ایرانی، دین زرتشت و تکریم زرتشتیان، برتری ملیت بر دین و بیزارى از اعراب و مغولان و ترکان» بوده است (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۲۰-۱۲۳). آخوندزاده می‌نویسد: «ما فرزندان پارسیانیم و بر ما تعصب پارسیان فرض است... یعنی تعصب وطن و هم‌جنسان و هم‌زبانان فرض است، نه این‌که تعصب دین، چنانکه شعار فرنگیان است که تعصب وطن را علامت غیرتمندی و باعث نیکنامی می‌دانند» (آخوندزاده، ۱۳۵۷: ۲۴۹).

ناسیونالیسم کرمانی نیز مبتنی بر نوعی نگاه گذشته‌گرا و نوستالژیک است. کرمانی بر پایه نوعی نژادگرایی محدودیت‌ساز که سمت‌وسویی شوونیستی می‌یابد انگشت اتهام را

به‌سوی اعراب و اسلام نشانه گرفته و آن‌ها را مسئول عقب‌ماندگی ایران و پایان عصر طلایی ایران را مقارن با حمله اعراب و ورود اسلام می‌داند (نظری، ۱۳۹۰: ۱۹۲ و ۱۹۷). ستایش نژاد و تبار ایرانی همراه با رویکردی گاه افراط‌گرایانه، تحسین جغرافیای ایران و دل‌بستگی به خاک و خون و روح ایرانی به شیوه‌های آرمان‌گرایانه و شعارگونه بر قلم آقاخان کرمانی جاری است (قرلسفلی، ۱۳۹۲: ۱۲۹). «نگاه حسرت‌آمیز آقاخان به تاریخ پیش از اسلام علتی شد که او را به ضدیت با اعراب واداشت. از این‌رو هر آن چیزی را که منتسب به اعراب بود را برای ایرانیان مضر می‌پنداشت. به‌گونه‌ای که تبلیغ دین زردشت را برای جایگزینی اسلام و رسم‌الخط ایران قدیم به‌جای استیلای زبان عربی را در دستور کار خود قرار داده بود» (ازغندی، ۱۳۹۵: ۸۵). او در مورد علوم اسلامی بر این اعتقاد بود که «علم اخبار و احادیث و حکمت و عرفان اسلامی و تفسیر چه حاصل به بار آورد؟ جز افزودن اوهام و تولید مجادله و اشکالات بی‌پایه. تمام کتب مثل اسفار ملاصدرا و فتوحات محی‌الدین و خرافات شیخ شبستری که زمین را سنگین‌بار کرده، به ملت ایران جز تضییع وقت دیگر چه خدمت کرده» (کرمانی، ۱۳۷۰: ۵۳). این در حالی بود که از منظر دین‌داران و علمای دینی عصر مشروطه، ظهور اندیشه‌های تجددگرایانه بر مبنای اندیشه‌های سکولاریستی، در تقابل با اسلام و میراث اسلامی ایران پدیده‌ای منفی به شمار می‌رفت و همواره از آن‌ها به‌عنوان اندیشه‌هایی دین‌ستیز یاد می‌شد. از این‌رو برای کم کردن حساسیت علما و مردم دین‌دار «حتی برخی از روشنفکران از معادل‌های دینی یا مفاهیم دینی که قابلیت حمل بار معنایی مفاهیم جدید غربی را دارا بودند، استفاده می‌کردند» (ازغندی، ۱۳۹۵: ۸۸-۹۰).

می‌توان استدلال کرد که کانون اصلی مخالفت نیروهای مذهبی و علمای شیعه با جریان اندیشه‌های تجددگرایانه، ناسیونالیسم و سکولاریسم صریح یا ضمنی همراه آن بوده است و مشروطیت به معنای محدودیت قانونی قدرت دولت بر پایه حقوق و آزادی‌های ملت مسلمان شیعه ایران بدان گونه که با امضای فرمان مشروطیت و تدوین اصول قانون اساسی مشروطه و متمم آن که در اصل اول و دوم به ترتیب مذهب رسمی را اعلام و پنج نفر فقیه به‌مثابه ناظر عدم تعارض قوانین مصوبه با شرع اسلامی می‌کند، در چارچوب شریعت، متجلی گردید، از حمایت غالب علمای شیعه و عامه مردم از طبقات و گروه‌های مختلف برخوردار بوده است. با این حال تجربه نهضت مشروطیت نشان داد که اندیشه تجددخواهی با

محوریت ناسیونالیسم و سکولاریسم به آنچه در قالب نهضت مشروطه و قانون اساسی آن حاصل شده بود، قانع نبود و در پی فرصتی بود که بتواند ایده‌های خود را با توسل به قدرتی اقتدارطلبانه و به شیوه‌ای آمرانه پیاده کند. فرصتی که با وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و مشغول شدن روسیه به مسائل داخلی خود، زمینه‌ساز مداخله تمام‌عیار انگلستان در چینش قدرت و سیاست در ایران به‌ویژه بعد از ناکامی در به نتیجه رساندن قرارداد ۱۹۱۹ و حرکت به سمت حمایت از کودتای رضاخانی با همکاری روشنفکران ایرانی حامی اندیشه تجدد آمرانه شد.

### شبه‌مدرنیزاسیون اقتدارگرایانه رضاخانی

روشنفکران ایرانی حامی رضاخان به این نتیجه رسیده بودند که برای بهبود اوضاع ایران در جهت اهداف تجدد، نیازمند یک فرد قدرتمند هستند که با اعمال زور به مدرنیزاسیون آمرانه و اصلاحات از بالا، مملکت را به سوی ترقی و تجدد پیش برد. در اواخر سال ۱۲۹۹ این سوار نجات‌بخش در هیئت رضاخان ظاهر شد و درحالی‌که انقلاب ۱۲۸۸-۱۲۸۴ مشروطیتی مردم‌سالار را جایگزین استبداد قاجار کرده بود، «کودتای ۱۲۹۹ راه را برای انهدام ساختارهای پارلمانی و استقرار خودکامگی پهلوی هموار کرد» (آبراهامیان، ۱۳۸۲:۹۳). بدین ترتیب، با روی کار آمدن حکومت پهلوی به مدد نیروهای تجددخواه داخلی و حمایت انگلستان... برنامه مدرنیزاسیون آمرانه پی گرفته شد» (تقی‌لو، ۱۳۹۴:۶۶). از جمله اقدامات عملی رضاشاه در جهت تحقق آمرانه شبه‌مدرنیزاسیون عبارت بودند از کشف حجاب و تغییر لباس مردان و زنان به سبک غربی، ترویج و تبلیغ ناسیونالیسم باستان‌گرایانه به صورتی رمانتیک و احساسی و قرار دادن آن در مقابل دوره اسلامی تاریخ ایران و تلاش برای کنار زدن دین و نهادهای دینی از عرصه سیاسی و دولت، تعطیلی محاکم شرعی و ایجاد محاکم و قوانین عرفی جدید و مقابله با نفوذ روحانیت بود که این اقدامات به شکل‌گیری یک سلطه مطلقه در این دوره منتهی شد که با مشت آهنین هرگونه استقلال عمل، آزادی بیان و حق اظهار عقیده و مطبوعات مستقل را درهم می‌کوبید. چنانکه ناظران غربی، خود بر این عقیده‌اند که تجدد مبتنی بر «غرب‌گرایی در این دوره بیشتر متکی بر احساسات بود تا عقلانیت، و بر فرایند اصلاحات، عقلانیت چندان حکم‌فرما نبود» (کاتم، ۱۳۹۶:۱۲).

در این فرایند، نقش روشنفکران حامی اندیشه تجدد آمرانه بی‌بدیل بوده است. سیدحسین تقی‌زاده از جمله یکی از این افراد بود که در عصر حکومت رضاشاه به مناصب مهمی چون حکومت (استانداری)، وزیرمختاری، سفارت و وزارت رسید. اندیشه‌های تقی‌زاده در مورد غرب و مدرنیته و نسبت آن با جامعه ایرانی اساساً غیرانتقادی و مبتنی بر تعارضات عدیده است، چنانکه تقی‌زاده در جایی می‌نویسد: «ما نمی‌خواهیم بگوییم که اصلاً مشرق‌زمین را نقص ذاتی و مغرب را مزیتی جلیلی است»، لکن برای ترقی یافتن چاره‌ای جز این که «ایران باید ظاهراً و باطناً و جسماً و روحاً فرنگی‌مآب شود و بس» (مجله کاوه، شماره ۱، دوره جدید، ژانویه ۱۹۲۱). وجود ندارد. در جایی دیگر نیز با وجود این که تأکید می‌ورزد «ایرانی باید تاریخ مدنیت قدیم خود را بشناسد و در عمق تمدن اروپائی غور کند و اگر ایران را به‌درستی بشناسد مرعوب یا مفتون بیهوده غرب نخواهد شد» باین حال در نهایت باز نتیجه می‌گیرد که «اما باید به خاطر داشت که تنها راه نجات ایران اقتباس تمدن غرب است» (مجله کاوه، ورقه فوق‌العاده، مارس ۱۹۲۲). او حکومت مقتدر را شرط اولیه و اساسی ترقی می‌دانست و بر اصل «از نوک پا تا فرق سر فرنگی شدن» اعتقاد داشت (بیگدلی و پندار، ۵:۱۳۹۲). روایت غربیان از مسائل جوامع شرقی و تحلیل ریشه‌های نژادی و قومی ملل مختلف جهان در قالب مطالعات شرق‌شناسی و قومی-نژادی مدرن و به‌ویژه اشاره به مشترکات نژادی میان اروپاییان و هند و ایرانیان تأثیر شگفت‌انگیزی بر دیدگاه روشنفکران ایرانی از نسبت جامعه سنتی ایران و جوامع مدرن غربی و ضرورت غربی شدن به‌مثابه یک غایت و هدف نهایی تحول اجتماعی و سیاسی داشت. تقی‌زاده در مجله کاوه سخت تحت تأثیر عقاید شرق‌شناسان و ایران‌شناسان غربی است (بیگدلو، ۱۲۸:۱۳۸۰). این فضای فکری بر افراد مختلفی همچون احمد کسروی، حکمی زاده، شریعت سنگلجی، سید اسدالله خرقانی، سیدعلی‌اکبر برقی و... که بر اصلاح‌گری در دین و مذهب و خرافه‌زدایی در صحنه فکری ایران تأکید می‌ورزیدند، تأثیر گذاشت (جعفریان، ۸۷۸:۱۳۸۲). این طیف از روشنفکران با توسل به ناسیونالیسم رمانتیک و با تحریف و بزرگ‌نمایی، تصویری از گذشته باستانی آرمانی باشکوه و عظمت ایران را ارائه دادند که به دلیل حمله اعراب و تسلط فرهنگ عربی-اسلامی دچار انحطاط شده بود (زیباکلام، ۲۷۵:۱۳۸۲). بدین ترتیب، «امید به تجدید و عظمت گذشته، معمولاً محملی برای خشک‌اندیشی‌های برتری‌جویانه حکمرانان و

ابزاری برای بسیج عواطف و پیش‌داوری‌های قومی و نژادی بوده است» (انتخابی، ۱۳۷۱: ۶). ناسیونالیسم مدرن ایرانی در صورت گزاف‌گرایانه خود بر گمانی از ایرانی‌ت ناب تکیه داشت که ناگزیر با اسلام به‌عنوان دینی بیگانه با ایرانی‌ت ناب سر ستیز داشت و یا می‌خواست آن را نادیده انگارد یا اگر بشود یک دین ایرانی بیافریند یا دین گذشته ایرانی را دوباره زنده کند (آشوری، ۱۳۷۷: ۱۸۸، اتابکی، ۱۳۸۵: ۱۳). نیروی محرکه جنبش ملت‌گرایی رمانتیک، خشم و شرمندگی ناشی از عقب‌ماندگی فرهنگی و اقتصادی و ناتوانی سیاسی بود و دستاوردهای واقعی یا خیالی ایران باستان، آن را پیش می‌برد.

ویژگی مدرنیزاسیون آمرانه حکومت رضا شاه در قالب قوانین، مقررات و برنامه‌های این دوران متجلی می‌شود: تصمیم نمایندگان مجلس راجع به دعوت دولت به تعمیر مقبره حکیم ابوالقاسم فردوسی (۱۳۰۳)، قانون سجل احوال (۱۳۰۴)، قانون یکصد هزار تومان اعتبار برای مخارج جشن جلوس و تاج‌گذاری (۱۳۰۴)، ماده ۸۱ قانون مجازات عمومی توهین به شخص اول مملکت (۱۳۱۰)، تفسیر اصل ۳۷ متمم قانون اساسی موضوع کلمه ایرانی‌الاصل (۱۳۱۷)، قانون تبدیل برج‌ها به نام‌های فارسی (۱۳۰۴)، آیین‌نامه به‌کارگیری سال شمسی به جای سال قمری (۱۳۰۶)، به کار بردن ایران به جای پرس و پرشیا (۱۳۰۹)، سلام شاهنشاهی و سرود ملی ایران (۱۳۱۴)، تغییرات اسامی نقاط و شهرهای کشور به فارسی و نام‌های باستان (۱۳۱۴)، مراسم سلام در حضور شاه (۱۳۱۲)، نحوه انتخاب اسامی، نقاشی از تمثال پادشاه (۱۳۱۵)، تأسیس سازمان‌هایی همچون سازمان پرورش افکار (۱۳۱۷)، سازمان پیشاهنگی (۱۳۱۴)، انجمن لغت و ادبیات فارسی (۱۳۱۳)، تدوین اساسنامه فرهنگ زبان فارسی (۱۳۱۴) و اساسنامه فرهنگستان زبان ایران (۱۳۱۴). شاه‌دوستی و شاه‌محوری، تلاش برای خلق وجهه کاریزمایی و اسطوره‌ای برای پادشاه و پیوند سلطنت پهلوی با شاهنشاهی باستانی ایران و تأکید بر لزوم تجدید عظمت و شکوه ایران باستان به‌صورت یک آرمان درآمد و ناسیونالیسم به‌عنوان یک ایدئولوژی به ابزاری در دست حکومت بدل گشت (عیوضی، ۱۳۸۰: ۲۵۵) بسیاری از پژوهشگران تأکید کرده‌اند که اگر تجدد و نوسازی هدف رضاشاه و تمرکز قدرت روش او بود، ناسیونالیسم، ایدئولوژی و مرامی بود که مدرن‌سازی و تمرکزگرایی رضاشاه را مشروعیت می‌بخشید. اقتدارگرایی، مدرنیسم، سکولاریسم و باستان‌گرایی افراطی از ویژگی‌های اساسی و اصلی اندیشه‌ها و اقدامات ناسیونالیستی

رضاشاه بود (پروین، ۱۳۸۸: ۲). بدین ترتیب، در دوره رضاخان تجدیدی تقلیدی و مدرنیزاسیونی اجباری غلبه کرد و نهادهای سنتی ملی و بومی تضعیف شد و نهادهای جدیدی جانشین آن‌ها گردید. در این دوره دین و مذهب تشیع از حوزه عمومی و سیاست ایران طرد شد.

### فدائیان اسلام و تقابل با تجدد آمرانه

فدائیان اسلام را باید اولین جلوه ظهور اسلام سیاسی انقلابی در ایران در نظر گرفت که اندیشه‌ها و اقدامات خود را در جهت تقابل با تجدد غرب‌گرایانه مبتنی بر اقتدارگرایی پهلوی به‌ویژه از جهت مخالفت با سیاست سکولاریزاسیون و ناسیونالیسم نژادی-قومی سامان دادند. آنان همچون همتایان سنی خود، اخوان المسلمین مصر، عمل و نظریه سیاسی را ادغام کردند و نخستین سازمان سیاسی بودند که هدف خود را تأسیس حکومت اسلامی قرار دادند (حسینی‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۷۵). در سال‌های دهه ۱۳۲۰ با رفتن رضاشاه که فضای نسبتاً مساعدی به وجود آمده بود، دوره شکل‌گیری مخالفت‌هایی علیه اقدامات حکومت به‌خصوص از جانب گروه‌ها و جریان‌های اسلامی است. چراکه «گرایش حکومت پهلوی به‌سوی ساخت قدرت مطلقه نوساز و گسترش فرایند نوسازی به شیوه غربی، موجب تضعیف مواضع روحانیون شده بود» (بشیریه، ۱۳۸۰: ۱۴۹)؛ و بدین ترتیب، «واکنش مذهبی به تحولات جدید نوسازی در ایران به شیوه غربی در طی یک قرن متحول شد و از موضعی تدافعی به تدریج موضعی تهاجمی گرفت (بشیریه، ۱۳۸۰: ۱۴۶). در این میان به نظر می‌رسد که تعاریفی که عالمان دینی از حق و باطل و دوست و دشمن با توجه به متون دینی ارائه می‌دادند در نحوه تفسیر فدائیان اسلام از اسلام مؤثر بوده است (فیضی، ۱۳۸۳: ۴۵).

فدائیان اسلام که شهرت آنان مدیون رهبر آنان سید مجتبی نواب صفوی و ترورهای سیاسی است که این گروه در تقابل با سیاست‌های حکومت پهلوی انجام داده‌اند، سازمان اسلامی سیاسی و انقلابی بودند که طی یک دهه از سال ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۴ تأثیر عمیقی بر صحنه دینی-سیاسی ایران گذاشتند (جعفریان، ۱۳۸۲: ۱۰۴). نواب صفوی بر این اندیشه بود که «پیروی از دستورات خدا و دین به اندازه‌ای منطقی و مستدل می‌باشد که اگر چنانچه تمام خلق روی زمین هم در طرف مقابل قرار گرفته به‌طور علنی مخالفت ورزند، باز هم

بایستی یک‌تنه ایستادگی کرد» (خوش‌نیت، ۱۳۶۰: ۲۱۱). بر همین اساس بود که فدائیان اسلام پس از ترور ناموفق کسروی که وی را به ترویج دین‌ستیزی و تشویق و ترویج ارزش‌های غربی متهم می‌ساختند، اولین اعلامیه خود با عنوان «دین و انتقام» را منتشر ساختند (امینی، ۱۳۸۱: ۷۱). آن‌ها حکومت پهلوی را غرب‌زده و تحت سلطه غرب، غیرمشروع و ناصالح معرفی می‌کردند و اعتقاد داشتند که «حکومت صالح، حکومت قرآن و اسلام است» (خسروشاهی، ۱۳۷۹: ۲۶۰).

فدائیان در تقابل با اندیشه تجدد آمرانه غرب‌گرایانه، نسبت به تمدن مادی غرب سخت بی‌اعتنا بوده و با مظاهر آن به شدت مبارزه می‌کردند. نواب صفوی در سخنرانی که در بهار ۱۳۲۷ در مسجد جامع سلطانی - از مراکز اصلی فدائیان در تهران - درباره تمدن غرب ایراد کرده است، بر ضرورت مبارزه با غرب‌گرایی و حفظ میراث شرقی و اسلامی در برابر اندیشه مدرن غربی تأکید می‌ورزد. وی بر این اعتقاد بود که شرقیان و مسلمانان «سالیان درازی است که خود را در مقابل ظواهر فریبنده حیوانات غرب باخته و عقل مستقلشان را از دست داده‌اند... {مردم ایران نیز} اخلاق عالی و معارف بلند اسلام را از دست دادند و عقل و هوششان را در برابر ژست‌ها و شهوات اروپایی باختند» (خسروشاهی، ۱۳۷۹: ۷۱). از نظر او راه چاره جهان اسلام این است که «یک نهضت اتحاد اسلامی و یک نهضت علمی و عالی انسانی بر مبنای معارف و اخلاق اسلام در برابر اروپای وحشی و گمراه شکل بگیرد» (خسروشاهی، ۱۳۷۹: ۷۲).

مخالفت با سکولاریسم و ناسیونالیسم از محورهای اصلی اندیشه غرب‌ستیزانه فدائیان اسلام است. مصاحبه نواب صفوی با یک روزنامه‌نگار پاکستانی نشان‌دهنده نظریات اساسی فدائیان در این ارتباط است. وی مبانی و تفکر فدائیان را در چهار اصل به ترتیب زیر خلاصه می‌کند:

۱- اسلام یک نظام کامل برای زندگی است که تمام عرصه‌های اجتماع، سیاست و دولت را دربر می‌گیرد و از این‌رو اسلام را نمی‌توان از سیاست و دولت جدا کرد.

۲- قومیت‌گرایی و ملیت‌گرایی در میان مسلمانان نباید وجود داشته باشد و مسلمانان سنی و شیعه با هر قومیتی باید باهم متحد شوند.

۳- بین اسلام و وطن‌خواهی تضادی نیست، بلکه اسلام وطن‌دوستی و نفی سلطه و سبیل دشمنان بر وطن اسلامی را مورد تأکید قرار می‌دهد.

۴- یگانگی جهان اسلام فقط در سایه پیروی از اسلام می‌تواند محقق شود و مشکلات مسلمانان حل شود (درخشه، ۱۳۸۶: ۱۵۰)

غرب‌ستیزی فدائیان ضرورتاً به معنای تحجر سنتی و جمود فکری تلقی نشده است، چنانکه به لحاظ نظری به دلیل تفاسیر موسع و عمل‌گرایانه که از قرآن ارائه کرده‌اند (عنایت، ۱۳۹۲، ۱۷۱-۱۷۷)، و نیز ارائه نظریه اتحاد جهان اسلام و همبستگی شیعه و سنی و تأکید بر عدم تعارض بین اسلام و وطن‌خواهی، گونه‌ای واقع‌گرایی و تجددخواهی در تفکر آن‌ها هویدا است (درخشه، ۱۳۸۶، ۱۴۹). بر این اساس، با توجه به این‌که هدف اساسی سازمان فدائیان اسلام اجرای احکام اسلام بوده است، چنین برمی‌آید که فعالیت سیاسی فدائیان سه محور فکری شامل: ۱- انتقاد نسبت به برداشت سنتی از دین و نیز روحانیون بی‌عمل ۲- اعتقاد به آمیختگی دین و سیاست و ۳- برپایی حکومت اسلامی داشته است. فدائیان اجرای دستورات اسلامی را منوط و مشروط به تشکیل حکومت اسلامی می‌دانستند (مقصودی، ۱۳۸۰، ۲۵۱).

از نظر فدائیان اسلام بسط و گسترش تجدد غرب‌گرایانه در ایران به‌مثابه نوعی «هجوم» و نوعی حربه استعماری از جانب بیگانگان است و از این رو حق «دفاع در مقابل هجوم» را برای خود و سایر مسلمانان قائل بودند و معتقد بودند که از دیرباز به مال و جان و ناموس و دین مسلمانان از طرف کفار و اجانب هجوم شده است و هجوم به مال با دستبرد به معادن زیرزمینی و غیره شروع گردیده و هجوم به جان با کشتن رجال مسلمان و آزاده پایه‌گذاری شده و هجوم به دین و ناموس مسلمانان هم با تعطیل عمده احکام و دستورات اسلام، یعنی با کنار گذاردن قوانین اجتماعی و قضائی و سیاسی و اقتصادی اسلام و وضع قانون در برابر آن، به عمل آمده است. فدائیان اسلام دفاع در برابر هجوم وارده را بر خود واجب دانسته و معتقد بودند که در این هجوم‌ها که از طرف کفار نسبت به مسلمانان شده، بعضی از کارگردانان مملکت آلت دست بیگانه قرار گرفته و سپر کفار واقع شده‌اند و چون آلت اجرا این‌ها هستند بایستی با دفع آن‌ها هجوم را دفع کرد (خسروشاهی، ۱۳۷۹: ۷۱).

مواضع فکری-سیاسی فدائیان اسلام در کتابی با عنوان «اعلامیه فدائیان اسلام» یا «راهنمای حقایق» که هرچند بدون مؤلف است، ولی شواهد دلالت بر نگارش آن از جانب نواب صفوی دارد (گل محمدی، ۱۳۸۲: ۶۰۹)، بیان شده است. تحلیل اندیشه و مفاهیم مرکزی این اعلامیه دلالت بر این دارد که نارضایتی ریشه‌ای از مدرنیزاسیون غرب‌گرایانه عصر پهلوی و به‌ویژه مخالفت با اندیشه و عمل سکولاریستی و ناسیونالیستی در مرکز تفکر فدائیان قرار دارد. فهم دینی از دولت و ملت ایران در کانون این تفکر است. بنا به تصریح اعلامیه: «چنانچه تربیت اجتماعی اسلامی در این مملکت می‌بود و به جای یک حکومت فاسدی که منبع جنایات و بدبختی‌های امروز ایران است، یک حکومت صالح اسلامی می‌بود و معرف اسلام را در سراسر کشور بسط می‌داد، ایران به گفته بعضی کوته‌نظران، سوئیس آسیا خیر بلکه با پایه‌های بلند معارف قرآن و اشعه نور دانش محمد و آل محمد (ص) بهشت جهان می‌شد. اینجا سرزمین پیروان آل محمد (ص) است» (اعلامیه فدائیان اسلام، ۱۳۲۹: ۴). غرب‌گرایی و پیروی از فرهنگ غرب به شیوه‌های مختلف مورد نقد و حمله قرار می‌گیرد: «مردم و روزنامه‌ها همه از فقر، گرسنگی، بدبختی، بی‌دوایی و بی‌طیبی فریاد می‌کنند. چشم‌گدایی جامعه به دروازه‌های غرب (اروپا و آمریکا) دوخته شده... همه‌چیز خود را از اروپاییان و آمریکانشینان گدایی می‌کنند... تحریک و هیجان حس شهوت از راه طبیعی و پاک خود که بیرون رفت، فضائل انسانی را چون کوره ذوب کننده‌ای نابود می‌کند... {که همه این‌ها} از شهرهای شهوت‌بار اروپا همیشه به گوش ما رسیده و می‌رسد» (همان: ۸ و ۹). عدم اجرای احکام اسلام و اجرای قوانین شریعت اسلامی عامل بدبختی دانسته شده است. «ایران مملکتی اسلامی است باید احکام اسلام اجرا شود. اگر اجرا می‌شد، محیط ایران از بامداد روزهای عمر خویش تا به شام نورباران بود... حقیقت این است که عدم اجرای احکام اسلام و قانون مجازات اسلام، یکی از عوامل بزرگ بدبختی است» (همان: ۴ و ۷).

### فدائیان اسلام و اندیشه حکومت اسلامی

در سراسر اعلامیه فدائیان اسلام تأکید می‌شود که آموزه‌ها و شریعت اسلامی باید در حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی از اقتصاد و بانکداری گرفته تا سیاست داخلی و خارجی،

قضاوت و دادگستری، ارتش و قوای نظامی، فرهنگ و آموزش عمومی از دبستان و دبیرستان تا دانشگاه، روزنامه، تلویزیون، سینما و حتی طبابت و پزشکی، هنر و صنعت و کشاورزی و وزارتخانه‌های مختلف مربوط به اجرا گذاشته شود. همه این‌ها مستلزم وجود یک دولت دینی یا حکومت اسلامی است. این حکومت اسلامی از منظر فدائیان اسلام در چارچوب قانون اساسی مشروطه‌ای ممکن می‌گردد که «مسلمانان بیچاره از روی عقیده و ایمان در این راه {مشروطیت} فداکاری می‌کردند و خون یکدیگر را می‌ریختند. آن روز با دست خود و با فداکاری‌های شدیدی بنیاد این مشروطیت را نهادند و در این راه از هیچ فداکاری و حتی از ریختن خون پاک عزیزترین پیشوای روحانی خود حضرت شهید معظم حاج شیخ فضل‌الله نوری، خودداری نکردند» (همان: ۷۲). بدین ترتیب، در مقابل اندیشه ناسیونالیسم و سکولاریسم موردحمایت روشنفکران غرب‌گرای بریده از قانون اساسی مشروطیت و حکومت اقتدارگرای پهلوی، تأکید می‌شود که «ایران مملکت اسلامی و سرزمین پیروان آل محمد (ص) است. بنیاد قانون اساسی که خود اساس ایجاد حکومت بوده و شاه و دولت و حکومت بایستی بر آن متکی باشند و از آن تولید شوند، بر اساس مقدس خلل‌ناپذیر اسلام نهاده شده است. پس جهان اسلام و قانون اساسی می‌داند که حق با ما است که می‌خواهیم به یاری خدای توانا اساس غاصبین حکومت اسلام و دشمنان اسلام را که سال‌ها با اساس اسلام و قانون اساسی دشمنی‌ها ورزیده‌اند و حتی قوانینی برخلاف اسلام و قانون اساسی وضع نموده‌اند، براندازیم» (همان: ۷۸-۷۹) بدین ترتیب، «فدائیان با جدیت تمام شعار اسلام باید حکومت کند» و «اسلام باید زنده شود» را دنبال کردند و در این راه بسیار استوار و ثابت‌قدم بودند و خود را نیازمند حمایت سایر گروه‌ها و جریانات نمی‌دیدند» (قریشی و زواره‌ای، ۱۳۹۵: ۲۲۳).

نوع نگاه فدائیان به حکومت اسلامی، نگاهی فراگیر و جامع بود. آنان اسلام را آیینی می‌دانستند که برای همه ابعاد زندگی اجتماعی و سیاسی انسان برنامه دارد و می‌تواند یک تمدن انسانی بزرگ را ایجاد کند. شاهد آنان تمدن کهن اسلامی بود که البته به نظر فدائیان در این اواخر سخت گرفتار رکود و سستی شده و غرب‌زدگی شرقیان عامل مهم این عقب‌ماندگی و عدم تحرک شده بود.



علاوه بر این، فدائیان اسلام و شخص نواب صفوی به‌عنوان رهبر آن، جزء اولین کسانی بود که به حمایت از آرمان آزادسازی فلسطین و مبارزه با اسرائیل و اتحاد شیعه و سنی پرداخت و اتحاد ملل اسلامی و مبارزه با استعمار را سرلوحه کار خود قرار داد. از آنجاکه افکار و اندیشه‌های مطرح‌شده توسط وی از زمره مفاهیم بنیادی اندیشه اسلام سیاسی هستند همچنان در مبارزات سال‌های بعد انقلابیون اسلام‌گرا که منجر به پیروزی انقلاب و تشکیل حکومت اسلامی شد، به‌عنوان مفاهیم اصلی و مرکزی اندیشه انقلاب اسلامی ایران مطرح شدند. تا جایی که آیت‌الله خامنه‌ای در مورد نقش نواب می‌فرماید: «آن کسی که در دوره جوانی من خیلی روی من اثر گذاشت در درجه اول مرحوم نواب صفوی بود». «جرقه‌های انگیزش انقلاب اسلامی به‌وسیله نواب صفوی در من به وجود آمده و هیچ شکی ندارم که اولین آتش را مرحوم نواب در دل ما روشن کرد» (آیت‌الله خامنه‌ای، <http://farsi.khamenei.ir>).

پس از اعدام نواب صفوی، تشکیلات فدائیان اسلام که قائم به شخص وی بود، از هم پاشید و سرانجام در جریان اعتراض‌های مذهبی در دهه ۱۳۴۰ و تشکیل هیئت‌های مؤتلفه، برخی از اعضای فدائیان به هیئت‌های مؤتلفه اسلامی پیوستند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اعضای جمعیت مؤتلفه اسلامی، جذب حزب جمهوری اسلامی شدند. پس از انحلال حزب جمهوری اسلامی، جمعیت مؤتلفه موافقت امام خمینی را جهت گسترش فعالیت‌هایشان به دست آوردند و به فعالیت خود ادامه دادند و در تشکیلات سیاسی کشور ایفای نقش نمودند. به نظر می‌رسد که انقلاب اسلامی ایران در طرح نظام حکومتی از اندیشه‌های مبتنی بر اسلام سیاسی این گروه‌ها تأثیر پذیرفته است.

### نتیجه‌گیری

در این مقاله به بررسی این مسئله پرداختیم که چگونه پیگیری اندیشه‌ها و اعمال تجدد آمرانه به‌ویژه اندیشه‌های سکولاریستی و ناسیونالیستی در دوره حکومت پهلوی به ظهور اسلام سیاسی انقلابی در قالب نمونه ویژه آن یعنی جریان فدائیان اسلام در ایران منجر شد. جامعه ایران از عصر مشروطه‌خواهی، شاهد تقابل بین طرفداران اندیشه تجدد غرب‌گرایانه و اندیشه دینی و سنتی بوده است. ظواهر و روح قانون اساسی مشروطه که با مجاهدت قاطبه

طبقات مختلف مردم و علما به نتیجه رسیده بود، با سکولاریسم و ناسیونالیسم قومی-نژادی در تعریف ماهیت دولت و ملت سازگاری نداشت؛ چراکه از یک سو مذهب رسمی اسلام شیعی و نگرهبانی از قوانین شریعت آن توسط هیئت علمای طراز اول پنج‌گانه را مورد تأکید قرار می‌داد و از سوی دیگر جامعه مسلمان ایران را مشتمل بر مردمانی از اقوام و نژادهای مختلف با حقوق و آزادی‌های برابر معرفی می‌نمود. این در حالی بود که حامیان تجدد غرب‌گرایانه که با عدول از تفکر مشروطه‌خواهی و اصول قانون اساسی مشروطه به حمایت از کودتای رضاخانی و تأسیس حکومت پهلوی با حمایت دولت استعماری انگلستان اقدام نمودند، از یک سو پیوند دین و سیاست و مذهب و دولت را بر نمی‌تابیدند و از سوی دیگر به ارائه تفسیری نژادی از ملت ایران بر پایه تفکری باستان‌گرایانه می‌پرداختند که در قالب آن ورود اسلام به ایران به مثابه دینی عربی که محصول تهاجم نظامی و عامل زوال و انحطاط ایران است، معرفی می‌شد. بدین ترتیب ناسیونالیسم پهلوی نیز همچون سکولاریسم آن به نفی دین اسلام و پیوند آن با سیاست و دولت منتهی می‌شد. حکومت پهلوی با اقدامات اقتدارگرایانه و شبه‌نوسازانه که خود ملازم با مسکوت گذاشتن قانون اساسی مشروطیت در رعایت حقوق و آزادی‌های مردم و نقش آنان در سیاست بود، سعی داشت تا به‌زعم خویش با ضرب‌وزور ایران را به دروازه‌های تمدن جدید جهانی که ناسیونالیسم و سکولاریسم از ارکان اساسی آن در نظر گرفته می‌شد، برساند.

تفکر اسلام سیاسی در جوامع مسلمان در دوران مدرن، واکنشی تقابلی و مقاومت‌جویانه در برابر ترویج و تحمیل تجدد غرب‌گرایانه به‌ویژه در برابر سکولاریسم و ناسیونالیسم در نظر گرفته شده است. فدائیان اسلام به رهبری نواب صفوی در ایران همسو با جمعیت اخوان‌المسلمین مصر از اولین جریان‌ها و تشکیلات اسلام سیاسی هستند که در تقابل با تجدد سیاسی غرب‌گرایانه در ایران و مصر به طرح اندیشه و عمل روی آوردند. فدائیان اسلام با تأکید بر این اندیشه که «ایران مملکت اسلامی و سرزمین پیروان آل محمد (ص) است» که در عرصه‌های مختلف اجتماعی-سیاسی آن باید قانون شریعت اسلامی اجرا شود، به مخالفت با سیاست‌های تجدد غرب‌گرایانه سکولاریستی و ناسیونالیستی پهلوی پرداختند. دعوت به اتحاد جهان اسلام در برابر سلطه استعماری غرب، تأکید بر سازگاری اسلام‌خواهی با وطن‌دوستی و وطن‌پرستی که آموزه‌های نفی سبیل و سلطه‌ستیزی بر آن اشاره دارند و در

نهایت تأکید بر اجرای احکام شریعت اسلامی در همه عرصه‌های حیات اجتماعی و سیاسی از جمله اندیشه‌های محوری فدائیان اسلام است که در تقابل با سکولاریسم و ناسیونالیسم پهلوی قرار گرفته و معطوف به برقراری و استقرار یک دولت دینی با سرشت اسلامی- شیعی است. دولتی که از منظر فدائیان، اصول شریعت اسلام و قانون اساسی مشروطه بر آن دلالت دارند. دولتی که بر اساس اراده مردم مسلمان ایران شکل گرفته، حافظ و مجری آموزه‌های اخلاقی و شریعت اسلامی است و در مقابل سلطه و تهاجم سلطه‌گران، به‌ویژه استعمارگران غربی ایستادگی می‌کند و حامی حقوق مسلمانان و مستضعفین جهان در برابر سلطه‌گران است.

## منابع

### کتاب‌ها

- اتابکی، تورج (۱۳۸۵)، *تجدد آمرانه*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران، انتشارات ققنوس.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۹)، *تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران*، تهران، سمت.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۶)، *روابط خارجی ایران ۱۳۵۷-۱۳۳۰*، تهران، نشر قومس.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۲)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل‌محمدی و ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی.
- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۲)، *یا مرگ یا تجدد*، تهران، نشر اختران.
- آدمیت، فریدون (۱۳۴۹)، *اندیشه‌های میرزافتحعلی آخوندزاده*، تهران، انتشارات خوارزمی.
- امینی، داود (۱۳۸۱)، *جمعیت فدائیان اسلام، تهران*، مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- بشیریه، حسین (۱۳۸۰)، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران، گام نو، چ دوم.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۴)، *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران، نشر نی، چ بیست و چهارم.
- بهروز لک، غلامرضا (۱۳۸۶)، *اسلام سیاسی و اسلام‌گرایی معاصر*، پایگاه حوزه، ش دویست و نهم.
- بیگدلو، رضا (۱۳۸۰)، *باستان‌گرایی در تاریخ معاصر ایران*، تهران، نشر مرکز.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۲)، *جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی و سیاسی ایران*، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر
- حسینیان، روح‌الله (۱۳۸۴)، *بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- حسینی‌زاده، محمدعلی (۱۳۹۵)، *اسلام سیاسی در ایران*، قم، انتشارات دانشگاه مفید، چ سوم.
- حقیقت، سیدصادق (۱۳۸۹)، *مبانی اندیشه سیاسی در اسلام*، تهران، انتشارات سمت.

- خامنه‌ای؛ آیت‌الله سیدعلی، *بیانات در مورد مرحوم نواب صفوی*، آدرس: <http://farsi.khamenei.ir>
- خسروشاهی، هادی (۱۳۷۹)، *فدائیان اسلام: تاریخ، عملکرد و اندیشه*، تهران، اطلاعات، چاپ دوم.
- خوش‌نیت، سیدحسین (۱۳۶۰)، *نواب صفوی: عملکرد، مبارزات و شهادت او*، تهران، منشوربرادری.
- داریوش، آشوری (۱۳۷۷)، *ما و مدرنیت*، تهران، موسسه فرهنگی صراط، چ دوم.
- درخشه، جلال (۱۳۸۶)، *اندیشه سیاسی شیعه در ایران معاصر*، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق.
- روآ، الیویه (۱۳۷۸)، *تجربه اسلام سیاسی*، ترجمه محسن مدیرشانه‌چی و حسین مطیعی، قم، انتشارات اسلامی.
- زیباکلام، صادق (۱۳۸۲)، *سنت و مدرنیت*، تهران، انتشاراتروزنه، چ پنجم.
- سعید، بابی (۱۳۷۹)، *هراس بنیادین*، ترجمه غلامرضا جمشیدیها و موسی عنبری، انتشارات دانشگاه تهران.
- شیرازی، اصغر (۱۳۹۶)، *ایرانیّت - ملیت - قومیت*، تهران، مؤسسه فرهنگی هنری جهان کتاب، چ دوم.
- ضیاء ابراهیمی، رضا (۱۳۹۶)، *پیدایش ناسیونالیسم در ایران*، مترجم حسن افشار، تهران، نشر مرکز.
- طالبوف، عبدالرحیم (۱۳۱۲)، *کتاب احمد*، تهران، انتشارات شبگیر، چ دوم.
- عنایت، حمید (۱۳۹۲)، *اندیشه سیاسی در اسلام معاصر*، ترجمه بهالدین خرمشاهی، تهران، انتشارات خوارزمی.
- عیوضی، محمدرحیم (۱۳۸۰)، *طبقات اجتماعی و رژیم شاه*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

- فیضی، سیروس (۱۳۸۳)، *چالش مشروعیت رژیم شاه و قتل نخست‌وزیران*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- کاتم، ریچارد (۱۳۹۶)، *ناسیونالیسم در ایران*، ترجمه احمدتدین، تهران، نشر کویر، چ پنجم.
- کرمانی، میرزا آقاخان (۱۳۷۰)، *سه مکتوب*، تهران، انتشارات مردامروز.
- گل محمدی، احمد (۱۳۸۲)، *جمعیت فدائیان اسلام به روایت اسناد*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- مقصودی، مجتبی (۱۳۸۰)، *تحولات سیاسی اجتماعی ایران*، تهران، انتشارات روزنه.
- نجفی، موسی (۱۳۷۸)، *مقدمه تحلیلی تاریخی تحولات سیاسی ایران*، تهران، نشر مینو.
- نظری، علی اشرف (۱۳۹۰)، *مدرنیته و هویت سیاسی در ایران*، تهران، نشر میزان.

#### مقاله‌ها

- ازغندی، علیرضا (۱۳۹۵)، *نخبگان عصر مشروطه و صورت‌بندی اندیشه ناسیونالیسم در ایران*، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، سال دوازدهم، ش سی وهفتم.
- اشرف، احمد (۱۳۷۳)، *هویت ایرانی*، *فصلنامه مطالعات فرهنگی*، ش سوم.
- انخابی، نادر (۱۳۷۱)، *ناسیونالیسم و تجدد در فرهنگ سیاسی بعد از مشروطیت*، فصلنامه نگاه نو، دوره دوم، ش ۴.
- بیگدلو، رضا (۱۳۹۰)، *پهلویسم؛ ایدئولوژی رسمی دولت محمدرضا پهلوی*، *فصلنامه گنجینه اسناد*، سال بیست و یکم، دفتر چهارم.
- بیگدلی، علی و حسین پندار (۱۳۹۲)، *تقی‌زاده از تجددگرایی تا تجددمآبی*، *پژوهش‌های تاریخی دانشگاه اصفهان*، سال پنجم، ش دوم.
- پروین، مریم (۱۳۸۸)، *رضاشاه و شبه‌ناسیونالیسم ایرانی*، *مجله یاد ایام*، سال هشتم، شماره پنجاه و چهارم.
- تقی‌لو، فرامرز (۱۳۹۴)، *مشروطیت و جمهوری اسلامی: نظریه سیاسی شیعه در گذار از تقابل سنت و تجدد*، *فصلنامه پژوهشنامه انقلاب اسلامی*، سال چهارم، ش شانزدهم.

- قادری، طاهره و آیت‌الله میرزایی (۱۳۹۰)، ناسیونالیسم ایرانی در سده نوزده، *فصلنامه مطالعات جامعه‌شناختی*، دانشگاه تهران، دوره هجدهم، ش سی ونهم.
- هدی، میرمحمد حسین، (۱۳۷۸)، *سنخ‌شناسی آرای خاورشناسان درباره انقلاب اسلامی، ماهنامه اسلام و غرب*، شماره ۳۰ و ۳۱
- قزلسفی، محمدتقی و نگین نوریان (۱۳۹۲)، *میرزاآقاخان کرمانی و نقد سنت، پژوهشنامه علوم سیاسی*، سال هشتم، ش سوم.
- قریشی، فردین و هادی داوودی (۱۳۹۵)، *مبانی فکری اصل‌گرایان اسلامی ایران معاصر، فصلنامه سیاست*، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره چهل و ششم، ش یکم.



فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال دوازدهم، شماره بیست و شش، بهار ۱۴۰۰، صفحات ۸۷-۱۱۰

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۹/۰۷/۲۳

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۴/۰۳

## تحولات زبانی آذربایجان در تاریخ‌نگاری محمدجواد مشکور

فرهاد جعفری<sup>۱</sup>

ناصر صدقی<sup>۲</sup>

محمد سلماسی‌زاده<sup>۳</sup>

ولی دین‌پرست<sup>۴</sup>

### چکیده

محمدجواد مشکور (۱۲۹۷-۱۳۷۴ ش.) از جمله مورخان آکادمیک و دانشگاهی معاصر است که طی چهار دوره فعالیت علمی و دانشگاهی، مسائل و موضوعات مختلفی از تاریخ ایران را از دوره باستان تا معاصر بررسی کرده است. با عنایت به وسعت و گستردگی موضوعی تحقیقات مشکور، در پژوهش حاضر، تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری وی در رابطه با موضوعات و مسائل فرهنگی مربوط به تاریخ و زبان آذربایجان بررسی شده است. طی دوره دوم پهلوی که عصر غلبه رویکرد ناسیونالیستی در تاریخ‌نگاری رسمی و دانشگاهی ایران بود، یکی از مهم‌ترین مسائل، نحوه پرداختن به مسئله زبان و هویت ترکی در آذربایجان بود. از جمله مهم‌ترین تلاش‌ها در این زمینه، اثبات هویت فرهنگی و زبانی آذری، به‌عنوان شاخه‌ای از زبان‌های پهلوی باستان، برای آذربایجان بود. رویکردی که نتیجه آن نفی زبان و هویت ترکی از آذربایجان بود. محمدجواد مشکور همسو با شرایط زمانه، بخش مهمی از تحقیقات خود را به تاریخ گویش آذری در آذربایجان و نسبت و رابطه آن با زبان

f\_jafari80@yahoo.com

n\_sedghi@tabrizu.ac.ir

msalmasizadeh@tabrizu.ac.ir

vali\_dinparast@yahoo.com

۱. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

۲. دانشیار دانشگاه تبریز، تبریز، ایران (نویسنده مسئول)

۳. دانشیار دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

۴. دانشیار دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

ترکی اختصاص داد. وی در خصوص تحول زبان مردم آذربایجان در بستر تاریخ، قائل به چندین دوره تاریخی است. دوره اول تاریخ پیش‌آریایی است که در آن، زبان رایج در آذربایجان ماننایی و اورارتویی بود. دوره دوم مربوط به مهاجرت اقوام آریایی و تاریخ باستان ایران است که طی آن زبان «مادی-پهلوی» به زبان رایج آذربایجان تبدیل شد. با گذار جامعه ایرانی از دوره باستان به دوره اسلامی، شاخه‌ای از زبان «مادی-پهلوی» در آذربایجان تداوم یافت که مشکور آن را «پهلوی آذری» عنوان کرده است. به نظر وی از دوره سلجوقیان، با استقرار ترکان اغوز در آذربایجان، زبان ترکی به صورت تدریجی در آذربایجان رواج یافت و طی دوره صفویه به عنوان زبان غالب، جایگزین «پهلوی آذری» شد. مشکور زبان ترکی رایج در آذربایجان کنونی را «ترکی آذری» عنوان کرده و آن را حاصل ادغام «ترکی غزی» با گویش «پهلوی آذری» دانسته است.

**واژگان کلیدی:** محمدجواد مشکور، تاریخ‌نگاری، آذربایجان، پهلوی، آذری، زبان ترکی.

## *Linguistic developments in Azerbaijan in the historiography of Mohammad Javad Mashkour*

Farhad Jafari<sup>1</sup>

Nasser Sedghi<sup>2</sup>

Mohammad Salmasizadeh<sup>3</sup>

Vali Dinparast<sup>4</sup>

### **Abstract**

Mohammad Javad Mashkour (1297-1374 AD) is one of the contemporary academic and university historians who studied various issues and topics in the history of Iran from ancient to contemporary during his four periods of scientific and academic activities. Considering his wide research scope, in the present study, Mashkour's historiography and historical view in relation to the cultural issues and issues related to the history and language of Azerbaijan were studied. During the second Pahlavi period, which was the era of the dominance of the nationalist approach in the official and academic historiography of Iran, one of the most important issues was how to deal with the issue of Turkish language and identity in Azerbaijan. One of the most important efforts in this field was to prove the cultural and linguistic identity of Azeri, as a branch of the ancient Pahlavi languages for Azerbaijan, an approach that resulted in the denial of the Turkish language and identity to Azerbaijan. Mohammad Javad Mashkour, in line with the conditions of the time, devoted an important part of his research to the history of the Azeri dialect in Azerbaijan and its relation to the Turkish language. Regarding the evolution of the language of the Azerbaijani people in the context of history, he believes in several historical periods. First era is a pre-Aryan history in which the common language in Azerbaijan was Manna and Urartian. The second period is related to the migration of Aryan tribes and the ancient history of Iran, during which the "Median -Pahlavi" language became the common language of Azerbaijan. With the

---

1. PhD student in History, University of Tabriz, Tabriz, Iran f\_jafari80@yahoo.com

2. Associate Professor, University of Tabriz, Tabriz, Iran (Corresponding Author)  
n\_sedghi@tabrizu.ac.ir

3. Associate Professor, University of Tabriz, Tabriz, Iran msalmasizadeh@tabrizu.ac.ir

4. Associate Professor, University of Tabriz, Tabriz, Iran vali\_dinparast@yahoo.com

transition of the Iranian society from the ancient period to the Islamic period, a branch of the Median - Pahlavi language continued in Azerbaijan, which Mashkour called it "Azeri Fahlavi". According to him, from the Seljuk period, with the establishment of the Oghuz Turks in Azerbaijan, the Turkish language gradually spread in Azerbaijan and during the Safavid period as a dominant language, replaced the "Azeri Fahlavi". Mashkour called the common Turkish language in the present day of Azerbaijan "Azeri Turkish" and considered it as the result of merging "Oghuz Turkish" with the "Azeri Fahlavi" dialect.

**Keywords:** Mohammad Javad Mushkour, Historiography, Azerbaijan, Fahlavi, Azeri, Turkish Language.

## مقدمه

یکی از تحولات دورهٔ دوم پهلوی در عرصهٔ تاریخ‌نگاری، شکل‌گیری جریان تاریخ‌نگاری دانشگاهی بود. پدیده‌ای که با پیدایش و گسترش دانشگاه در ایران و تأسیس دانشکده‌های ادبیات و علوم انسانی ارتباط داشت. با توجه به دولتی بودن دانشگاه، ناسیونالیسم طی دوره پهلوی، به‌عنوان ایدئولوژی رسمی و دولتی، حضور و نفوذی قدرتمند در تاریخ‌نگاری دانشگاهی پیدا کرد. به‌طوری‌که در این دوره تاریخی، نسلی از مورخان شاخص در عرصه تاریخ‌نگاری آکادمیک و دانشگاهی ایران پدید آمدند که محمدجواد مشکور یکی از آنها بود. از جمله مسائل و موضوعات مهمی که در تاریخ‌نگاری رسمی و دانشگاهی رایج در دوره پهلوی، به شکلی سلبی مورد توجه قرار گرفت، پیشینه تاریخی حضور ترکان در ایران و مسئله رواج زبان ترکی در آذربایجان بود. تقارن مرحله دوم ناسیونالیسم ایرانی با تحولات تاریخی مصادف با جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم، موجب حساسیت‌های ویژه‌ای نسبت به تاریخ و زبان ترکی در آذربایجان شد. مداخلات عثمانی در جنگ جهانی اول در آذربایجان و مداخلات شوروی در دوره جنگ جهانی دوم در آذربایجان که در هر دو مورد با گرایش برخی از نخبگان سیاسی محلی به عثمانی و شوروی و اعتراضات آنها به سیاست‌های تبعیض‌آلود مرکز همراه بود، موجب شد، در نگاه ناسیونالیست‌های ایرانی، ترک بودن آذربایجان به‌عنوان مانعی در مقابل هویت ملی مبتنی بر نژاد آریایی و زبان فارسی مطرح شود. به همین خاطر، طی دوره دوم پهلوی، در خصوص اثبات آریایی و آذری بودن نژاد و زبان آذربایجان و تهاجمی و تصادفی نشان دادن رواج زبان ترکی در آذربایجان، پژوهش‌های گسترده تاریخی و ادبی صورت گرفت. مهم‌ترین پدیده تاریخی و فرهنگی مورد توجه در این راستا، برجسته ساختن رواج و اصالت گویش آذری از شاخه‌های زبان پهلوی، به‌عنوان زبان غالب در آذربایجان، قبل از رواج ترکی در این منطقه بود. به‌طوری‌که اثبات آذری بودن هویت و زبان آذربایجان، می‌توانست به نفی زبان و هویت ترکی در آذربایجان دوره معاصر منجر شود. با عنایت به چنین مقدمه‌ای، بررسی بخشی از دیدگاه‌ها و آثار تاریخ‌نگاری محمدجواد مشکور در خصوص تاریخ آذربایجان و تحولات فرهنگی و زبانی آن موضوع پژوهش حاضر را شکل می‌دهد. در خصوص زندگی و افکار و آثار محمدجواد مشکور تحقیقات مختلفی صورت گرفته است. در مجموعه مقالاتی با عنوان «زندگی‌نامه و

خدمات علمی و فرهنگی مرحوم دکتر محمدجواد مشکور<sup>۱</sup> با سرپرستی نادره جلالی نویسندگانی چون نادره جلالی، رضا شعبانی و منوچهر صدوقی به جنبه‌هایی از حیات علمی، آثار و کتاب‌شناسی مشکور پرداخته‌اند.<sup>۱</sup> در اثر دیگری تحت عنوان «سعی مشکور: یادنامه استاد فقیه دکتر محمدجواد مشکور» که به همت سعید میرمحمدصادق منتشر شده، شرح حال و آثار محمدجواد مشکور با تفصیل بیشتری مورد بررسی قرار گرفته است.<sup>۲</sup> اثر دیگر در این حوزه «نگاهی به احوال و آثار دکتر محمدجواد مشکور» است که توسط مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی منتشر شده است. در این اثر، آثار مشکور در رابطه با زبان‌های سامی و ایرانی، ادیان و فرق و تاریخ ایران بررسی شده است.<sup>۳</sup> همچنین در معدود مقاله‌های موجود درباره مشکور، زندگی و آثار تاریخ‌نگاری وی بررسی شده است.<sup>۴</sup>

با عنایت به پیشینه تحقیقات و پژوهش‌های موجود در خصوص آثار و احوال و تاریخ‌نگاری محمدجواد مشکور، پژوهش حاضر به بررسی دیدگاه‌های مشکور در خصوص تحولات زبانی آذربایجان با محوریت نسبت و ارتباط زبان آذری و زبان ترکی در آذربایجان اختصاص دارد. موضوعی که تاکنون به صورتی مستقل مورد توجه و بررسی قرار نگرفته است. با بررسی و مطالعه جنبه‌های مختلف زندگی، فعالیت‌های علمی و آثار دکتر محمدجواد مشکور می‌توان گفت، یک دهه حضور وی در دانشگاه تبریز و ارتباط با محققان و علمای آذربایجان و همکاری با انجمن آثار و مفاخر ملی در خصوص تألیف و انتشار آثار تاریخی درباره تبریز و آذربایجان، نقش اساسی در گرایش مشکور به بررسی موضوعات تاریخی مرتبط با تحولات فرهنگی و زبانی آذربایجان داشته است. هرچند آثار مشکور در خصوص آذربایجان و زبان ترکی جنبه آکادمیک دارد، اما وی همسو با شرایط و زمانه خود که مصادف با تسلط گفتمان تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی در فضای آکادمیک و دانشگاهی بوده، درصدد اثبات اصالت و استمرار تاریخی هویت و فرهنگ مبتنی بر زبان آذری و پهلوی در

۱. نادره، جلالی، زندگی‌نامه، و خدمات علمی و فرهنگی مرحوم دکتر محمدجواد مشکور، تهیه و تنظیم مقالات از نادره جلالی، زیر نظر کاوه خورابه، چاپ اول، انجمن آثار و مفاخر ملی، تهران، ۱۳۹۷.

۲. سعید، میر محمد صادق، سعی مشکور: یادنامه استاد فقیه دکتر محمدجواد مشکور، چاپ اول، پویا، تهران، ۱۳۷۴.

۳. نگاهی به احوال و آثار دکتر محمدجواد مشکور، چاپ اول، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۴.

۴. سعید، میر محمد صادق، «به یاد استاد مرحوم محمدجواد مشکور»، وقف میراث جاودان، شماره ۹، بهار، صص ۱۴۱-۱۴۲، ۱۳۷۴. علی، شهبابی، «کلک یاد و یاد بود: به یاد استاد محمدجواد مشکور»، کلک، شماره ۶۰، اسفند، صص ۳۷۶ و ۳۷۳، ۱۳۷۳.

آذربایجان بوده است. مشکور زبان بومی و اصیل آذربایجان را فهلوی آذری می‌دانست. زبانی که از دید وی تداوم زبان‌های باستانی ایران همچون مادی و پهلوی باستان در دوره اسلامی بوده است. به نظر مشکور از دوره سلجوقیان که مصادف با ورود ترکان اوغوز به تاریخ ایران و آذربایجان بود، به تدریج زبان ترکی در شکل «گوش غزی» در آذربایجان رواج یافت. روندی که تا اواسط دوره صفویان ادامه داشت. به نظر وی در مقطع تاریخی سلجوقیان تا صفویان، بین دو گروه زبانی ایرانی در شکل «گوش فهلوی آذری» و زبان ترکی در شکل «گوش غزی» کشاکشی چند قرنی حاکم بود. از نگاه مشکور، نتیجه این تقابل و رویارویی زبانی در تاریخ آذربایجان، غلبه زبان ترکی به فهلوی آذری در دوره صفویان بود. البته به باور مشکور آثار و بقایای فهلوی آذری در آذربایجان از بین نرفت. بلکه در زبان ترکی رایج تداوم یافت. زبانی که به همین اعتبار وی آن را «ترکی آذری» عنوان کرده است.

### زمانه و آثار تاریخ‌نگاری محمدجواد مشکور

محمدجواد مشکور به سال ۱۲۹۷ ش. در کوی «دباغ‌خانه» از محلات منطقه «سنگلج» تهران به دنیا آمد. جد پدری وی حاج شیخ علی اورموی در دوره فتحعلی شاه قاجار از باکو به ارومیه و در دوره ناصری به تهران مهاجرت کرده بود. شیخ محمدحسن و علاءالدین، پسر و نواده حاج شیخ علی هر سه از علمای دین بودند. شیخ علاءالدین پدر محمدجواد مشکور یکی از فقهای چهارگانه تهران بود که در دوره رضاخان در وزارت عدلیه فعالیت می‌کرد. مشکور از طرف مادری نیز نسبش به عالم معروف تهران، شریعت سنگلجی می‌رسید. وی تحصیلات ابتدایی را در مدرسه تمدن، تحصیلات متوسطه را در دارالفنون و تحصیلات عالی را در دانشسرای عالی سپری کرد. در سال ۱۳۱۸ ش. از دانشکده علوم معقول و منقول لیسانس ادبیات فارسی و عربی گرفت (مشکور، ۱۳۷۸: ۱۳ - ۱۱). حیات علمی مشکور را با توجه به ادوار حضور وی در دانشگاه، همکاری با مؤسسات علمی و فرهنگی و آثاری که تألیف کرده، به چهار دوره می‌توان تقسیم کرد. در دوره اول (۱۳۲۷-۱۳۱۸ ش.) که بلافاصله بعد از اخذ لیسانس آغاز شد، وی کارمند وزارت دارایی بود و در کنار آن در مدارس تهران به تدریس زبان‌های عربی و سریانی می‌پرداخت. مشکور در ۱۳۲۴ ش. از طرف علامه دهخدا به همکاری در کار تدوین لغت‌نامه دعوت شد. وی در این دوره که دهه اول زندگی

علمی او را شامل می‌شود، با شخصیت‌هایی همچون علی‌اکبر دهخدا، محمد معین، غلامحسین صدیقی، محمد پروین گنابادی، ذبیح‌الله صفا و محمد دبیرسیاقی آشنا شد. آثاری که وی در این دوره تألیف کرد، عبارت بودند از کلمات محمد(ص) (۱۳۱۸)، گفتار درباره دینکرد (۱۳۲۵)، تاریخ ایران به روایت ابن عبری (۱۳۲۶) و کارنامه اردشیر بابکان: متن پهلوی و ترجمه فارسی (۱۳۲۷) (همان، ۱۳ - ۱۱ و ۲۲ - ۱۹). دوره دوم زندگی علمی مشکور از سال ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۸ ش. را شامل می‌شود. وی در این دوره به‌عنوان عضو هیئت علمی در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز استخدام شد و به تدریس زبان‌های باستانی ایران از جمله زبان پهلوی پرداخت. مشکور ضمن فعالیت در دانشگاه تبریز، از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۶ ش. در دانشگاه سوربن پاریس، تحصیلات عالی خود را ادامه داده و موفق به اخذ دکترای تاریخ اسلام شد. وی در دوره تحصیل در دانشگاه سوربن، معلومات خود را در زبان‌های قدیم سغدی، پهلوی، سریانی و آرامی گسترش داد و تاریخ و عرفان اسلامی و تشیع را در خدمت استادانی چون لوئی ماسینیون، هانری کربن و بلاشر فرا گرفت (همان، ۱۵-۱۴). مهم‌ترین آثار وی در این دوره عبارت‌اند از کارنامه اردشیر بابکان (۱۳۲۸)، تاریخ مردم اورارتو (۱۳۳۲)، ترجمه تاریخ طبری: قسمت مربوط به ایران (۱۳۳۷)، ترجمه الملل و النحل من اجزاء کتاب بحرالزخار اثر ابن مرتضی الیمانی (۱۳۳۸) (مشکور، ۱۳۷۸: ۲۱ - ۱۹). تاریخ مردم اورارتو را شاید بتوان مهم‌ترین اثر مشکور در این دوره دانست. وی این رساله کم‌حجم را در دو بخش نوشت و معرفی سه کتیبه برجای‌مانده از تمدن اورارتویی در آذربایجان پیش‌آرایی پرداخت (مشکور، ۱۳۳۲: ۷ - ۱ و ۳۹ - ۳۷). دوره سوم حیات علمی مشکور از سال ۱۳۳۸ ش. هم‌زمان با انتقال وی به دانشگاه تهران شروع می‌شود و به مدت دو دهه تا سال ۱۳۵۸ ادامه می‌یابد. وی در این دوره درجهٔ دانشیاری در تاریخ ایران قدیم را کسب کرد. در ۱۳۴۴ ش. استاد تمام‌وقت دانشسرای عالی شد و هم‌زمان در دو دانشکده ادبیات و علوم انسانی و دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران به تدریس پرداخت. مشکور در ۱۳۵۳ ش. رایزن فرهنگی ایران در سوریه شد و تا سال ۱۳۵۷ ش. این مسئولیت را بر عهده داشت. وی در این مدت ضمن تدریس تاریخ فرق اسلامی، کرسی زبان و ادبیات فارسی را در دانشگاه حلب دایر کرد. از ثمرات حضور مشکور در سوریه، کشف مقبره دو فیلسوف بزرگ اسلامی، ابونصر فارابی و شیخ شهاب‌الدین سهروردی بود. مشکور

بعد از بازگشت از سوریه، به سال ۱۳۵۸ ش.، از تدریس و فعالیت در دانشگاه بازنشسته شد. مهم‌ترین آثار تاریخ‌پژوهی (اعم از تألیف، ترجمه و تصحیح) وی در این دوره عبارت‌اند از: *ایران در عهد باستان* (۱۳۴۳)، *هفتاد و سه ملت یا اعتقادات مذاهب* (۱۳۴۶)، *تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان* (۱۳۴۷)، *نظری به تاریخ آذربایجان* (۱۳۴۹)، *اخبار سلاجقه روم* (۱۳۵۰)، *تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری* (۱۳۵۲)، *فرهنگ هنرورث‌های پهلوی* (۱۳۵۳)، *ترجمه فرق‌الشیعه نوبختی* (۱۳۵۳)، *تاریخ نظامی جنگ‌های ایران در دوران اشکانی* (۱۳۵۵)، *نام خلیج فارس در طول تاریخ* (۱۳۵۵)، *سیر اندیشه‌های دینی در ایران* (۱۳۵۷)، *خلاصه‌الادیان در تاریخ دین‌های بزرگ* (۱۳۵۷)، *المنیه و العمل فی شرح الملل و النحل* (۱۳۵۷)، *تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم هجری* (۱۳۵۷)، *ترجمه کتاب «الفرق بین الفرق» عبدالقاهر بغدادی به فارسی* (۱۳۴۴)، *نسب‌نامه خلفا و شهرباران فرهنگ تطبیقی عربی با زبان‌های سامی و ایرانی* (۱۳۵۷)، *تاریخ ایران‌زمین از آغاز تا عصر حاضر* (۱۳۵۷). دوره چهارم زندگی علمی مشکور از سال ۱۳۵۸ و بازنشستگی وی از فعالیت رسمی در دانشگاه تا ۱۳۷۴ ش که سال وفات اوست، ادامه می‌یابد. در این دوره وی همچنان به‌صورت حق‌التدریس در دانشگاه‌های تهران فعالیت می‌کرد و به پژوهش مشغول بود. مهم‌ترین آثار پژوهشی مشکور در این دوره عبارت بود از: *تاریخ سیاسی ساسانیان* (۱۳۶۶)، *تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان، پارتیان یا پهلویان قدیم* (۱۳۶۷)، *فرهنگ فرق اسلامی* (۱۳۶۸)، *تاریخ مختصر زبان‌های سامی* (۱۳۷۰) *جغرافیای تاریخی ایران باستان* (۱۳۷۲) (مشکور، ۱۳۷۸، صص ۱۸ - ۱۵ و ۲۲ - ۱۹). با عنایت به تحقیقات و آثار تألیفی مشکور، تاریخ ایران باستان، جغرافیای تاریخی، ادیان و فرق اسلامی، تاریخ سلجوقیان و تاریخ آذربایجان پنج حوزه تخصصی مهم در تاریخ‌نگاری وی را تشکیل می‌دهد. در ارتباط با موضوع پژوهش حاضر، بخش مهمی از تحقیقات و پژوهش‌های مشکور مربوط به تاریخ و فرهنگ آذربایجان است که عموماً در دوره سوم حیات علمی وی (۱۳۵۸ - ۱۳۳۸ ش.) نوشته شده است. اساس این آثار طی دوره دوم فعالیت علمی وی (۱۳۳۸ - ۱۳۲۷ ش.) با گردآوری اسناد و مدارک مربوط در دانشگاه تبریز فراهم شد و تألیف آن‌ها در دوره سوم در تهران، صورت گرفت (مشکور، ۱۳۵۲: ۳ و ۲).

یکی از مسائل و موضوعات مهم مطرح در پژوهش‌ها و تحقیقات ادبی و تاریخی در

دوره دوم پهلوی، تحقیق در خصوص پیشینه و هویت تاریخی و فرهنگی آذربایجان قبل از رواج زبان ترکی در این منطقه بود. طی ادوار فعالیت علمی مشکور، چندین نهاد و مؤسسه آموزشی و تحقیقاتی، بخش مهمی از فعالیت‌هایشان متمرکز در موضوعات مذکور بود. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آذربادگان تبریز، انجمن آثار و مفاخر ملی و بنیاد موقوفات محمود افشار، سه مرکز و نهادی بودند که در خصوص اثبات هویت تاریخی و فرهنگی آذربایجان بر اساس گویش آذری و بیگانه و تحمیلی نشان دادن زبان ترکی در این منطقه، مقالات و کتب مختلفی را منتشر می‌کردند. محمدجواد مشکور از جمله مورخان بود که در دوره فعالیت در دانشگاه‌های آذربادگان و تهران، با نهادها و مؤسسات مذکور، همکاری داشت. یکی از این مؤسسات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آذربادگان (تبریز) و مجله رسمی آن بود که نقش محوری در تحقیقات معطوف به اثبات گویش آذری در آذربایجان داشت. به نوشته منوچهر مرتضوی استاد دانشکده ادبیات و آخرین رئیس دانشگاه تبریز در دوره پهلوی، «مایه سرافرازی است که دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آذربادگان سهم عمده در بیست‌وشش سال گذشته در این مورد داشته و وظیفه خود را در بررسی هویت ایرانی، زبان دیرین آذربایجان و ارائه و بررسی آثار بازمانده از آذری دیرین و همچنین مواد ایرانی گویش کنونی در حد قابل‌تحسین انجام داده است» (مرتضوی، ۱۳۵۴: شماره ۱۱۶، ۴۴۷ و ۴۴۶). در طول سه دهه انتشار این نشریه طی سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۵۷ ش. ده‌ها مقاله در خصوص ترویج ایده وحدت ملی در آذربایجان، بر اساس اثبات آذری بودن زبان آذربایجان و تهاجمی و بیگانه نشان دادن زبان ترکی نوشته شد. مشکور از جمله مورخان و محققانی بود که در دوره تدریس زبان‌های باستانی ایران در دانشگاه آذربادگان، با نویسندگانی چون یحیی ماهیار نوابی، محمدامین ادیب طوسی، منوچهر مرتضوی و محمد مهران در مجله مذکور همکاری داشت. علاوه بر نشریه دانشکده ادبیات تبریز، مؤسساتی چون «بنیاد موقوفات محمود افشار» و «انجمن آثار و مفاخر ملی» به حمایت از تحقیقات تاریخی و ادبی درباره زبان و گویش آذری در آذربایجان می‌پرداختند. آثاری چون «زبان دیرین آذربایجان»<sup>۱</sup>، «زبان فارسی در آذربایجان»<sup>۲</sup>، «جستارهایی درباره

۱. منوچهر، مرتضوی، *زبان دیرین آذربایجان*، چاپ دوم، موقوفات محمود افشار، تهران، ۱۳۸۴.

۲. *زبان فارسی در آذربایجان*، ۱۳۹۷، ۲ جلدی، چاپ دوم، موقوفات محمود افشار، تهران، ۱۳۹۷.

زبان مردم آذربایگان»<sup>۱</sup>، «آذربایجان و اران (آلبانیای قفقاز)»<sup>۲</sup>، «زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران»<sup>۳</sup> از جمله تحقیقاتی هستند که توسط بنیاد موقوفات محمود افشار به‌دفعات منتشر شد. انجمن آثار و مفاخر ملی در این راستا تدوین و انتشار یک دوره کامل تاریخ، باستان‌شناسی و جمعیت‌شناسی تبریز و آذربایجان را در دستور کار خود قرار داده بود که حجم تنها سه عنوان از این آثار به بیش از پنج‌هزار صفحه می‌رسید.<sup>۴</sup> محمدجواد مشکور از محققانی بود که از طرف این انجمن مأمور نوشتن تاریخ آذربایجان شد. وی در سال ۱۳۴۹ ش. اثری مفصل با عنوان «نظری به تاریخ آذربایجان» منتشر کرد که مقدمه‌ای شد برای دیگر اثرش با عنوان «تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری». مشکور این دو اثر را به سفارش انجمن آثار و مفاخر ملی نوشت.<sup>۵</sup> وی در کتاب نظری به تاریخ آذربایجان، تاریخ این سرزمین را از عصر تمدن‌های نخستین تا دوره معاصر، در موضوعاتی چون جغرافیای تاریخی آذربایجان، زبان فهلوی آذری، ترک شدن آذربایجان و زبان ترکی آذری، باستان‌شناسی و جمعیت‌شناسی آذربایجان، به نگارش در آورد. مشکور همچنین در زمینه نوشتن تاریخ شهر تبریز، طرح بزرگ‌تری را در نظر داشت و در صدد بود تاریخ تبریز را در دو مجلد با عنوان‌های «تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری» و «تاریخ تبریز از آغاز قرن دهم تا غائله آذربایجان»<sup>۶</sup> به نگارش در آورد. وی تنها موفق به نوشتن بخش نخست این اثر شد و

۱. یحیی، یحیی، جستارهایی درباره زبان مردم آذربایگان، با مقدمه محمدامین ریاحی، چاپ دوم، موقوفات محمود افشار، تهران، ۱۳۹۷.

۲. عنایت‌الله، رضا، آذربایجان و اران (آلبانیای قفقاز)، چاپ اول، موقوفات محمود افشار، تهران، ۱۳۷۲.

۳. ناصح، ناطق، آذربایجان و وحدت ملی ایران، چاپ اول، موقوفات محمود افشار، تهران، ۱۳۵۸.

۴. در این مورد آثار زیر حائز اهمیت‌اند:

محمدجواد، مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان، آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن، چاپ اول، انجمن آثار و مفاخر ملی، تهران، ۱۳۴۹.

عبدالعلی کارنگی، آثار باستانی آذربایجان (آثار و ابنیه تاریخی شهرستان تبریز)، چاپ اول، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۵۱.

محمد جواد، مشکور، تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری، چاپ اول، انجمن آثار و مفاخر ملی، تهران، ۱۳۵۲.

۵. محمد جواد، مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان، آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن، چاپ اول، انجمن آثار و مفاخر ملی، تهران، ۱۳۴۹.

۶. در تاریخ‌نگاری ایران مراد از «غائله آذربایجان» حکومت یک‌ساله فرقه دموکرات آذربایجان از ۲۱ آذر ۱۳۲۴ تا ۲۱ آذر ۱۳۲۵ بود. خاننابا بیانی کتابی با این عنوان درباره این حادثه نوشته است.

آن را به سال ۱۳۵۲ ش. منتشر کرد. این بخش در حکم دائره‌المعارفی درباره تاریخ، جغرافیا، فرهنگ، اقتصاد و تذکره رجال شهر تبریز تا دوره صفویه است (مشکور، ۱۳۵۲: ۴ و ۳). «نامه باستان» از آخرین آثار تألیفی مشکور است که حاوی مجموعه مقالات وی درباره تاریخ ایران باستان است. این اثر که بعد از وفات مشکور، به سال ۱۳۷۸ در چهار بخش اوضاع اجتماعی، ادیان، زبان و ادبیات و جغرافیای تاریخی ایران باستان منتشر شد، در خصوص نگرش مشکور به اوضاع زبانی آذربایجان در دوران باستان اهمیت دارد.<sup>۱</sup>

### گوش «پهلوی آذری» در آذربایجان

در تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی ایران معاصر، موجودیت و هویت آذربایجان، با هویت فرهنگی و زبانی آذری گره خورده است. ایده اثبات رواج «گوش آذری» به‌عنوان شاخه‌ای از زبان‌های پهلوی باستان، در آذربایجان قبل از حضور ترکان، نخستین بار توسط احمد کسروی مطرح شد (کسروی، ۱۳۷۸: ۱۱۸-۱۱۶، ۱۵۳-۱۴۴). درحالی‌که محققان دیگری چون محمدمامین ریاحی بر این باور بودند که زبان آذربایجان چه در دوران باستان چه در بعد از اسلام به‌کلی پهلوی بوده است نه آذری. ریاحی بر این دیدگاه کسروی این خرده را گرفت که آذری یا به تعبیر خود وی زبان پهلوی محدوده جغرافیایی به‌مراتب وسیع‌تری از آذربایجان داشته و گوش‌ها و لهجه‌هایی چون تاتی باکو، خلخال، هرزنی، کربنگانی، سمنانی، شه‌میرزادی و خوری را شامل می‌گردیده است.<sup>۲</sup> دیدگاه مشکور به نوعی جامع و حاصل پیوند این دو ایده بود. در تاریخ‌نگاری مشکور هویت پیشاترکی آذربایجان، با گوش آذری و پیوند آن با هویت نژادی و فرهنگی آریایی گره خورده است. از نگاه مشکور، دوره ماد در تاریخ ایران باستان، آغاز دوره آریایی شدن آذربایجان و رواج زبان پهلوی در این منطقه بود. از دیدگاه وی، «زبان نواحی کنونی آذربایجان و کردستان ایران از قرن نهم تا هفتم قبل از میلاد، زبان‌هایی غیرایرانی بود و ساکنان آن نقاط به زبان‌های لولوبی و کوتی و منایی گفتگو می‌کردند» (مشکور، ۱۳۷۵: ۷۳ و مشکور، ۱۳۷۸: ۷۳). در تاریخ‌نگاری

۱. مشکور، محمدجواد، نامه باستان (مجموعه مقالات دکتر محمدجواد مشکور)، به اهتمام سعید میرمحمدصادق و نادره جلالی، چاپ

اول، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۸.

۲. ریاحی، ۱۳۶۷، صص ۱۹۱۷ - ۱۹۱۴.

مشکور، هرچه از قرون نهم، هشتم و هفتم ق.م در آذربایجان به قرون چهارم و سوم ق.م نزدیک‌تر می‌شویم، از کثرت قومی و زبانی و پراکندگی جغرافیایی اقوام در این منطقه، به وحدت زبانی و جغرافیایی بر حول زبان و نژاد آریایی در واحد جغرافیایی ماد آتروپاتن می‌رسیم. به نظر مشکور، زمینه‌های این وحدت زبانی کم‌وبیش از دوره حکومت ماد فراهم شده بود (مشکور، ۱۳۶۳: ۱۴۰). از دیدگاه مشکور، گویش‌هایی چون آذری، تاتی و لهجه‌هایی نظیر هرزندی و خلخال، بقایای زبان مادی بوده‌اند که آثاری از این گویش‌ها و لهجه‌ها در گوشه و کنار آذربایجان معاصر باقی مانده بود (همان، ۱۶۲ و مشکور، ۱۳۷۸: ۴۶۵). مشکور آریایی بودن زبان و نژاد مردمان ماد آتروپاتن و شکل‌گیری نام این سرزمین و وجه‌تسمیه واژه «آتورپاتکان» را که در زبان پارسی باستان به معنای نگهبان آتش است، مرتبط با اقوام آریایی و آیین تقدس آتش در نزد آن‌ها دانسته است (مشکور، ۱۳۷۵: ۹۵ و ۹۴، مشکور، ۱۳۶۳: ۳۱۳). وی عدم نفوذ فرهنگ هلنیسم در آذربایجان دوره اسکندر و سلوکیان را ناشی از «وجود طایفه مغان» دانسته که به جهت آن، آذربایجان «پناهگاه آیین زرتشت و تکیه‌گاه ایرانیت در برابر یونانیت گردید» (مشکور، همان، ۳۱۳). مشکور بر اساس دیدگاه‌های مارکوارت آلمانی در خصوص زبان باستان آذربایجان، بر این عقیده بود که بعد از دوره ماد، این منطقه یکی از مراکز عمده زبان پهلوی، به‌عنوان «زبان کتابت اشکانیان» بوده است. زبانی که بر اساس زبان مادی قرار داشت (مشکور، ۱۳۷۵: ۱۸۳). مشکور، گویش «فهلوی آذری» در تاریخ دوره اسلامی آذربایجان را تکامل‌یافته و دنباله زبان‌های مادی و پهلوی باستانی دانسته و معتقد بود، «همان‌طور که مردم آذربایجان امروز به ترکی آذری سخن می‌گویند ولی تمام مکاتبات خود را به زبان پارسی می‌نویسند، در آن روزگار هم مردم آن ایالت بین خود به زبان فهلوی آذری گفتگو می‌کردند، ولی منویات و مقاصد خود را به زبان فارسی [دری] می‌نوشتند» (مشکور، همان، ۱۸۷-۱۸۳). وی «فهلوی آذری» در آذربایجان را گویشی متفاوت از زبان دری رایج در شرق ایران چون خراسان دانسته است (همان، ۲۱۸-۲۱۴). به نظر مشکور، «فهلوی آذری» گویش رایج در نزد مردم آذربایجان تا دوره ایلخانان بود. به نوشته وی، مغولان چون زبانشان ترکی نبود، در ترویج این زبان در آذربایجان تلاشی هم نکردند. در نتیجه، زبان و گویش غالب آذربایجان در این دوران همچنان «فهلوی آذری» و «فارسی» باقی ماند. به نظر مشکور، علیرغم تداوم مهاجرت‌ها و

اسکان ترکان در آذربایجان دوره سلجوقی و ایلخانی، هرچند ترک و تاجیک به‌عنوان دو عنصر زبانی و قومی اصلی آذربایجان در کنار هم می‌زیستند، اما تا دوره صفویه، اکثریت با «فهلوی‌زبان‌ها» بود (مشکور، ۱۳۷۵: ۲۱۸-۲۱۶). مشکور برای اثبات رواج «فهلوی آذری» در آذربایجان تا دوره صفویه، به اشعار و ابیات قدیمی به‌جامانده از بعضی شعرای آذربایجان چون ماما عصمت تبریزی، همام تبریزی، یعقوب اردبیلی، مهان کشفی، عبدالقادر مراغه‌ای، مغربی تبریزی، شیخ صفی‌الدین اردبیلی و نقل‌قول‌هایی از حمداله مستوفی و رساله روحی انارجانی استناد کرده است (مشکور، ۱۳۷۵: ۲۲۰ و ۲۱۹).

از نظر مشکور، آغاز عصر صفوی، پایان دوران رواج گویش «فهلوی آذری» در آذربایجان بود. «ضربت قاطع و نهایی را صفویه به زبان قدیم آذربایجان زدند؛ زیرا اکثر عمده طرفداران شاه‌اسماعیل بنیان‌گذار آن سلسله را ایلات ترک آسیای صغیر و سوریه و ارمنستان تشکیل می‌دادند (همان، ۲۱۹). به نوشته وی، از دوره صفویه، تدریجاً با رواج زبان ترکی در بین توده‌های شهری و روستایی آذربایجان، «فهلوی آذری» جایگاه خود را در بین عامه از دست داد و تنها بقایایی از آن در قالب لهجه‌های هرزندی، حسنو، گلین قیه، زنوز و خلخال باقی ماند (مشکور، ۱۳۷۵: ۲۰۲-۱۸۸ و ۲۲۰). مشکور در اطلاق «فهلوی آذری» به زبان آذربایجان نه کاملاً پیرو ایده «گویش آذری» کسروی بود و نه ایده «زبان پهلوی» ریاحی. در واقع دیدگاه وی در تکمیل ایده «فهلوی آذری» ای بود که محمدمین ادیب طوسی طی سلسله‌مقالاتی در مجله دانشکده ادبیات تبریز در سال‌های بین ۱۳۳۴-۱۳۳۷ش مطرح کرده بود. ادیب طوسی در این مقالات دوبیتی‌هایی از شیخ صفی‌الدین اردبیلی، یعقوب اردبیلی، عبدالقادر مراغه‌ای، مهان کشفی، ماما عصمت تبریزی، مغربی تبریزی و کلماتی منسوب به گویش آذری از مردم تبریز، اردبیل، زنجان، قزوین، مراغه مورد بحث و بررسی قرار داده و آن‌ها را نمونه‌های «فهلویات آذری» دانسته بود.<sup>۱</sup>

۱. مهم‌ترین مقالاتی که ادیب طوسی در آن به ایده «زبان فهلوی آذری» پرداخته به شرح زیر است:

محمدمین ادیب طوسی، «نمونه ای از فهلویات قزوین زنجان و تبریز در قرن ۷»، سال هفتم، شماره ۲۵، اسفند، ۲۷۳-۲۵۱، ۱۳۳۴.

محمدمین ادیب طوسی، «فهلویات زبان آذری در قرن هشتم و نهم»، سال هفتم، شماره ۳۶، نیمه اسفند، ۴۸۲-۴۶۰، ۱۳۳۴.

محمدمین ادیب طوسی، «فهلویات مغربی»، سال هشتم، شماره ۳۸، تابستان، ۱۲۷-۱۲۱، ۱۳۳۵.

## مراحل رواج زبان ترکی در آذربایجان

محمدجواد مشکور، از معدود مورخان دوره پهلوی بود که به تحقیق در خصوص تاریخ ترکان و ترک‌شناسی اقدام کرد. وی به سال ۱۳۴۸ ش. در مجله بررسی‌های تاریخی، به نوشتن مقالاتی درباره ترکان اغوز اجداد سلجوقیان و نحوه مهاجرت آن‌ها به ایران پرداخت.<sup>۱</sup> مشکور همچنین در سال ۱۳۵۰ ش. کتاب *الأوامر العلامیه فی الأمور العلامیه* تألیف امیر ناصرالدین حسین بن محمد بن علی الجعفری الرغدی، مشهور به ابن بی‌بی المنجمه را با عنوان *مختصر سلجوق‌نامه* تصحیح و چاپ کرد. مشکور برای این اثر تاریخ‌نگاری مربوط به سلجوقیان، مقدمه تحقیقی مفصل و عالمانه‌ای نوشت و در آن به بررسی خاستگاه سلجوقیان، تاریخ سلجوقیان روم، سلجوقنامه‌ها، جغرافیای تاریخی آناتولی و اوضاع این منطقه از عهد باستان تا تشکیل خلافت عثمانی پرداخت.<sup>۲</sup> این مقدمه از بهترین و نخستین تحقیقات ایرانی دوره پهلوی، در عرصه سلجوقی‌پژوهی و خصوصاً تاریخ سلجوقیان روم بود. پژوهش‌های مشکور در خصوص ترکان اغوز به‌عنوان قبایل نقش‌آفرین در شکل‌گیری حکومت سلجوقیان، از معدود تحقیقات آکادمیک درباره ترکان در دوره پهلوی بود. وی در بررسی تاریخ اقوام و قبایل ترک اغوز، مسکن اولیه آن‌ها را در قرن چهارم هجری متعلق به منطقه واقع در بین دریاچه آرال و رود سیحون، ولگا، دریای خزر و رود ایرتیش دانسته و ضمن بررسی آداب و رسوم، سنت‌ها، عقاید و شیوه‌های حکومت‌داری ترکان اغوز، به روابط

محمدامین ادیب طوسی، «فهلویات ماما عصمت و کشفی بزبان آذری اصطلاح راژی یا شهری»، سال هشتم، شماره ۳۹، اسفند، ۱۳۲۵، ۲۵۸-۲۶۲.

محمدامین ادیب طوسی، «نمونه ای چند از لغت آذری»، سال هشتم، شماره ۴۰، زمستان، ۱۳۲۵، ۳۱۰-۳۴۹.

محمدامین ادیب طوسی، «نمونه ای چند از لغت آذری، سال نهم»، شماره ۴۲، تابستان، ۱۳۲۶، ۱۲۵-۱۶۸.

محمدامین ادیب طوسی، نمونه ای چند از لغت آذری، سال نهم، شماره ۴۳، پاییز، ۱۳۲۶، ۲۷۵-۲۴۲.

محمدامین ادیب طوسی، «نمونه ای چند از لغت آذری»، سال نهم، شماره ۴۴، زمستان، ۱۳۲۶، ۳۸۸-۳۸۸.

محمدامین ادیب طوسی، «دو قصیده به دو لهجه نیمه‌آذری، سال دهم»، شماره ۴۸، زمستان ۴۱-۳۶۷، ۱۳۳۷.

۱. محمدجواد مشکور، «ترکان غز و مهاجرت ایشان به ایران [۱]»، بررسی‌های تاریخی، سال پنجم، شماره ۲۸، صفحات ۱۴۲-۱۱۸، ۱۳۴۹.

محمدجواد مشکور، «ترکان غز و مهاجرت ایشان به ایران [۲]»، بررسی‌های تاریخی، سال پنجم، شماره ۲۹، صفحات ۷۴-۶۳، ۱۳۴۹.

۲. یحیی بن محمد، ابن بی‌بی، *تاریخ سلاجقه روم به انضمام مختصر سلجوقنامه ابن بی‌بی*، به اهتمام محمدجواد مشکور، کتابفروشی تهران، تبریز، ۱۳۵۰.

آن‌ها با قبایل ترک همجوار چون اویغورها، قرقیزها، تانگوت‌ها، تورکیش‌ها، کیماک‌ها، قارلوق‌ها، پچنک‌ها، قیچاق‌ها، خزرها، بلغارها پرداخته است (مشکور، ۱۳۴۹: شماره ۲۸، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۳۵-۱۲۹). از دیگر اقدامات مشکور در زمینه ترک‌شناسی در دوره پهلوی، بررسی کتاب «دده قورقود»، منظومه حماسی و فولکوریک متعلق به ترکان اغوز یا همان ترکمانان منابع اسلامی بود (مشکور، ۱۳۴۹: ۱۳۷ و ۱۳۶). مشکور، کتاب دده قورقود را متعلق به ترکان اغوز، یعنی همان ترکانی دانسته که «در اواخر قرن چهارم و اوایل پنجم هجری به آذربایجان مهاجرت کردند و بعد در آنجا اقامت گزیدند». به نظر مشکور، کتاب دده قورقود هرچند متعلق به خاطرات و آگاهی‌های تاریخی و اسطوره‌ای دیرینه ترکان اغوز است، اما کتابت و تألیف آن طی سده پانزده میلادی/ قرن نهم هجری و در دوره حکومت آق‌قویونلوها در آذربایجان صورت گرفته است (همان، ۱۳۸ و مشکور، ۱۳۷۵: ۲۳۱ و ۲۳۰). تحقیقات مشکور در زمینه لهجه‌شناسی، گویش‌شناسی زبان ترکی، صرف و نحو و موارد دستوری زبان و ادبیات ترکی آذربایجانی، و اشعار شاعران ترکی‌سرای، چون عزالدین حسن اوغلو، نسیمی، حبیبی، شاه اسماعیل ختایی، صائب، قوسی، مسیحی، نشاط، واقف و ودادی بخش دیگری از پژوهش‌های وی در عرصه ترک‌شناسی، در دوره پهلوی است (مشکور، ۱۳۷۵: ۲۳۴-۲۳۱، ۲۵۲-۲۳۷).

محمدجواد مشکور در خصوص ترکان و آذربایجان همواره در چهارچوب خطوط کلی تاریخ‌نگاری دوران پهلوی می‌اندیشید و می‌نوشت. این تاریخ‌نگاری بر محور نقش‌آفرینی عناصر آریایی و زبان فارسی استوار گردیده بود و در آن نقش عناصر ترک و عرب همواره مورد حذف و انکار واقع شده و یا این‌که این تاریخ‌نگاری برای این عناصر در تاریخ ایران نقش حاشیه‌ای و فرعی قائل بود. مشکور نیز در آثارش همواره از این خطوط پیروی می‌کرد اما آنچه پژوهش‌های وی را از آثار دیگران متمایز می‌کرد، زاویه دید و نوع نگرش وی به این مسائل بود. مشکور بر مبنای سنت تاریخ‌نگاری ایرانی، ترکان را اقوام مهاجر می‌دانست که در دوران بعد از اسلام به آذربایجان کوچ کرده بودند. وی در خصوص ورود اولین فوج از ترکان اغوز به آذربایجان می‌نویسد: «گروهی از ترکان غز از ماوراءالنهر در اواخر قرن چهارم و در زمان سلطان محمود غزنوی به آذربایجان آمدند و در حوالی سال ۴۱۰ هجری به آذربایجان راه یافتند و سپس به لشکر وهسودان مملان پادشاه روادی درآمدند و هسته

کوچک ولی مؤثری را از اقلیتی ترک در آذربایجان تشکیل دادند که همان کانون ترک، باعث جلب دیگر ترکان به آن استان شد» (مشکور، ۱۳۷۵: ۲۱۳). وی شکست سلطان مسعود غزنوی از سلجوقیان در نبرد دندانقان و تسلط سلجوقیان بر خراسان را نقطه‌عطفی در مهاجرت ترکان به ایران دانسته است (مشکور، ۱۳۷۵: ۲۱۳ و مشکور، ۱۳۴۹: شماره ۲۸، ۱۴۲-۱۳۸). به نظر مشکور، هسته اصلی عنصر ترک در دوران پیش از استقرار سلجوقیان در آذربایجان، توسط اغوزهایی تشکیل شده بود که از کشتار امیر قراوش صاحب موصل در سال ۴۳۵ هجری جان سالم به در برده بودند. به طوری که بعد از این واقعه، قبایل ترکان اغوز، «برای بار چهارم به پناهگاه دیرین خود آذربایجان بازگشتند و همین ترکان بودند که با دیگر هم‌نژادان خود در آذربایجان مانده به تدریج زبان خود را در آن استان رواج دادند» (مشکور، ۱۳۴۹: شماره ۲۹، ۶۸). از نگاه مشکور، فتح آذربایجان توسط سلطان طغرل سلجوقی از مراحل مهم در آغاز ترک شدن آذربایجان و رواج زبان ترکی در آن سامان بود. «پس از تسلط سلجوقیان بر آذربایجان چون اقلیتی از مردم ترک‌نژاد در زمان غزنویان در آن استان وجود داشتند، با آمدن سلاجقه که خود از نژاد ترک بودند، راه برای مهاجرت ترکان به آذربایجان هموار شد و ترکان از ترکستان و ماوراءالنهر چون سیل به ایران و آذربایجان روی آوردند و زبان خود را در آن استان گسترش دادند» (مشکور، ۱۳۷۵: ۱۴۵). وی جغرافیای مناسب و وجود چراگاه‌های فراوان در آذربایجان را مستعد زندگی چادرنشینی و دامداری قبایل مهاجر ترک دانسته و آن را عاملی مهم در جذب و سکونت ترکان طی دوره سلجوقی و ادوار تاریخی بعد در آذربایجان دانسته است. به نوشته مشکور، مهاجران ترک از دوره سلجوقیان، در فرایند سکونت تدریجی در بخش‌های مختلف آذربایجان، تدریجاً اسامی ترکی را بر سکونتگاه‌ها و عارضه‌های طبیعی آذربایجان به کار بردند (همان، ۲۱۴ و ۲۱۳).

فرایند ترک شدن آذربایجان از ابتدای پیدایش تاریخ‌نگاری جدید در ایران تا زمان تألیف آثار مشکور در قالب سه ایده مختلف که هرکدام متمرکز در یک دوره تاریخ بود، مطرح شده بود. این سه دوره عبارت بودند از عصر سلجوقی، عصر مغول و عصر صفویه. تا روزگار کسروی اکثریت محققان و نویسندگان فرایند ترک شدن آذربایجان را به حاکمیت مغولان در ایران نسبت می‌دادند. در این راستا حتی زبان ترکی هم محصول حملات قبایل مغول و

قبایل ترک حاضر در سپاه مغولان معرفی می‌شد. اما این احمد کسروی بود که برای نخستین بار به صورت جدی سر آغاز این فرایند را دوره سلجوقیان دانسته و ترک شدن آذربایجان را نتیجه مهاجرت قبایل ترک اغوز و استقرار سلجوقیان در این سرزمین عنوان کرد (کسروی، ۱۳۷۸: ۱۱۸-۱۱۶). دسته سوم این فرایند را مربوط به دوران صفویه می‌دانستند. از دید این دسته هرچند پای ترکان در عصر سلجوقیان به آذربایجان باز شده بود اما تا استقرار صفویان زبان ترکی در آذربایجان تا آن حد قدرت نیافته بود که گویش آذری را از میدان خارج بکند (فقیه، ۱۳۴۶: ۱۸۴ و اقبال آشتیانی، ۱۳۲۴، یک سند مهم در باب زبان آذری: ۴۷ و ۴۶) مشکور هرچند آغاز رواج زبان ترکی در آذربایجان و ترک شدن این سرزمین را زاینده تحولات عصر سلجوقی می‌دانست اما از دید وی این فرایند تا دوران صفویان و حتی عصر قاجار ادامه داشته است. بنابر این از دید مشکور این فرایند به یکباره در آذربایجان اتفاق نیفتاده و در طی چهار دوره زبان ترکی جایگزین گویش فهلوی آذری گردیده بود. وی در هر دوره‌ای نقش یک یا چند حکومت را در این خصوص برجسته‌تر دانسته است. وی بعد از دوره سلجوقیان، دوره ترکمانان آق‌قویونلو و قره‌قویونلو را مرحله دوم استقرار ترکان اغوز یا ترکمانان و از سویی مرحله دوم رواج زبان ترکی در آذربایجان دانسته است. وی حضور ترکان شرقی در عصر ایلخانان را مرحله‌ای گذرا و موقت در ترک شدن آذربایجان دانسته و اسکان ترکمانان در آذربایجان در دوره تیموریان و آق‌قویونلوها را موجب تقویت دوباره جایگاه ترکان اغوز در آذربایجان دانسته است. مشکور استقرار حکومت‌های ترک در ایران و سکونت گسترده جمعیت‌های ترک در آذربایجان را عامل اصلی غلبه تدریجی زبان ترکی در آذربایجان و زوال زبان‌ها و گویش‌های محلی ایرانی، چون «فهلوی آذری»، در این منطقه دانسته است. به نوشته وی، اقدام نخست توسط سلجوقیان و اتابکان، به صورت اسکان دادن ترکان اغوز در مناطق مرزی و سرحدات اسلام از جمله آذربایجان، قفقاز و آناتولی در برابر تجاوزات مسیحیان گرجی و بیزانس صورت گرفت (مشکور، ۱۳۷۵: ۲۱۵ و ۲۱۴). همچنان که دوره ترکمانان آق‌قویونلو و قره‌قویونلو مرحله دوم رواج زبان ترکی در آذربایجان بود و مرحله سوم گسترش زبان ترکی در آذربایجان، در دوره صفوی صورت گرفت (همان، ۲۱۹). وی اقدامات شاه‌اسماعیل اول در ترویج زبان ترکی در دربار و قلمرو صفوی و اعتماد وی به قزلباش‌ها را از مصادیق بارز

اقدامات سلاطین صفوی در راستای تقویت ترکان و زبان ترکی در آذربایجان دانسته است. «از زمانی که صفویه بر سر کار آمدند برای راضی کردن قبایل حامی ترک خود به زبان ایشان سخن گفتند و لغت ترکی را زبان درباری و حتی تبلیغات مذهبی خود ساختند و شاعران ترکی‌گوی را به گفتن اشعار ترکی تشویق کرده شعرای پارسی‌زبان را جز در گفتن مرثی برای ائمه دین از چشم انداختند و شعرشان را به چیزی نخریدند» (همان، ۲۲۷). از نگاه مشکور دوره قاجار، چهارمین و آخرین مرحله رواج زبان ترکی در آذربایجان بود. وی در خصوص نقش قاجارها در این زمینه می‌نویسد: «قاجاریه نیز در ترویج زبان ترکی در آذربایجان سهم بسزایی داشتند و زبان دربار ولیعهدهای آنان که همیشه در آذربایجان مقیم بودند ترکی بود. از این جهت زبان ترکی زبان اشرافی و طراز اول جلوه کرد و همواره باب روز و مورد تقلید مردم آن روزگار بود و این وضع تا مقارن مشروطیت ایران دوام داشت» (مشکور، ۱۳۷۵: ۲۲۷). مشکور، زبان کنونی رایج در آذربایجان را «ترکی آذری» دانسته و معتقد بود این زبان از پیوند و تداخل کلمات و واژگان زبان ترکی اغوزی و فهلوی آذری پدید آمده است. به نوشته وی، رواج زبان ترکی در آذربایجان موجب شد «فهلویات آذری که تکلم‌کنندگان به آن‌ها در هر جا به لهجه مخصوصی مغایر با لهجات دیگر سخن می‌گفتند و با یکدیگر ارتباطی نداشتند و متکی به خط و کتابت هم نبود، یکی پس از دیگری از میان برود و با زبان غالب بیامیزد و جای خود را به زبانی دهد که از زبان ترکی غزی و لهجات فهلوی آذری ترکیب یافته و هنوز به نام ترکی آذری در آذربایجان متداول است» (همان، ۲۲۷).

### نتیجه‌گیری

یکی از مسائل و موضوعات مهم مطرح در تاریخ‌نگاری آکادمیک و دانشگاهی دوره محمدرضا شاه پهلوی، پرداختن به هویت فرهنگی و تاریخی آذربایجان بود. مطرح بودن آذربایجان به‌عنوان یکی از مسائل مهم در پژوهش‌های تاریخی و ادبی معاصر، بیشتر تحت تأثیر شرایط سیاسی و تعاریف و دغدغه‌های شکل‌گرفته در خصوص هویت ملی مبتنی بر ناسیونالیسم در ایران بود. تفاوت‌های زبانی و فرهنگی موجود در آذربایجان از جمله مسائلی بود که در تعارض با تعریف هویت و ناسیونالیسم ایرانی بر اساس نژاد آریایی و زبان فارسی

قرار گرفت. به طوری که تلاش برای اثبات اصالت تاریخی و استمرار هویت ایرانی مبتنی نژاد آریایی و زبان فارسی در تاریخ آذربایجان به یکی از اقدامات مهم در عرصه پژوهش‌های تاریخی معاصر تبدیل شد. محمدجواد مشکور از جمله مورخان بود که به جهت یک دهه حضور در تبریز و آذربایجان بعد از واقعه جریان سید جعفر پیشه‌وری و همکاری با نهادها و مؤسسات فعال در حوزه تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی، بخش مهمی از پژوهش‌های خود را به تاریخ و فرهنگ آذربایجان اختصاص داد. هدف و دغدغه مهم مشکور به‌مانند قاطبه مورخان و محققان زمانه او، اثبات هویت ایرانی مبتنی بر زبان و فرهنگ آریایی و فارسی در آذربایجان بود؛ آذربایجانی که به‌عنوان یکی از بخش‌های مهم جغرافیای ایران، مردم آن به زبان ترکی سخن می‌گفتند. در تاریخ‌نگاری مشکور، آنچه در تاریخ و فرهنگ آذربایجان دارای اهمیت بود، نه هویت ایرانی مبتنی بر رواج زبان ترکی در آذربایجان معاصر، بلکه گذار از این واقعیت و پدیده معاصر و تلاش برای اثبات هویت ایرانی مبتنی بر زبان و فرهنگی فارسی و آریایی بر اساس تئوری «فهلوی آذری» بود. در تاریخ‌نگاری مشکور، منطبق با گفتمان حاکم در تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی ایرانی، هویت تاریخی و زبانی تعریف‌شده برای آذربایجان در شکل «فهلوی آذری»، امری اصیل و ایرانی بود. همچنان که هویت موجود و معاصر آذربایجان در شکل زبان ترکی، امری تهاجمی و تصنعی و غیرایرانی مطرح می‌شد. مشکور در خصوص شرایط تاریخی مؤثر در رواج زبان ترکی در آذربایجان، به شکلی سطحی و ساده برخورد کرده است. به طوری که وی این مسئله را به فعالیت و اقدامات پاره‌ای از حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی چون صفویان یا قاجاریه تقلیل داده است. درحالی که رواج زبان ترکی در آذربایجان ناشی از تحولات جمعیتی و اجتماعی مستمر و گسترده‌ای بود که از دوره سلجوقیان تا دوره صفویه جریان داشت؛ واقعیتی که به جهت تلاش مشکور برای اثبات «فهلوی آذری» در آذربایجان و استمرار آن تا دوره معاصر، مورد بی‌توجهی قرار گرفته است. همچنان که ایشان در آن سوی بی‌اعتنایی به واقعیت‌های تاریخی رواج زبان ترکی در آذربایجان. به جهت عدم آشنایی با ماهیت و ساختار این زبان، آن را تحت عنوان «ترکی آذری» ترکیبی از گویش ترکی غزی و فهلوی آذری دانسته است. درحالی که زبان ترکی رایج در آذربایجان با وجود تأثیرپذیری از زبان‌های فارسی و عربی، برای خود دارای ساختار و ویژگی‌های زبانی مستقل است. روی هم رفته نگرش

محمدجواد مشکور در آثارش به تاریخ آذربایجان و مسئله زبان آن نه کاملاً منطبق با گفتمان رسمی ناسیونالیسم دوران پهلوی بود و نه نگرشی کاملاً آکادمیک و بی‌طرفانه به موضوع داشت بلکه وی همواره تحت تأثیر فضای ایدئولوژیک زمانه خویش و به‌خصوص فضای ناسیونالیستی حاکم بر محافل آکادمیک آن دوران بود. اما همواره در آثارش از موضعی میانه نه افراطی به مسئله ترکان در تاریخ ایران و آذربایجان نگریسته است. چنانکه زبان آذربایجان را نه به‌کلی آذری دانسته و نه پهلوی بلکه از آن تحت عنوان «پهلوی آذری» یاد می‌کند. یا این‌که ترک شدن آذربایجان را نه به‌کلی به دست سلجوقیان و نه مغولان و یا حتی صفویان دانسته، بلکه سهم و نقش هریک از این حکومت‌ها را در این مسئله مشخص کرده است. وی نهایتاً نتیجه این تغییر و تحولات قومی و زبانی را شکل‌گیری لهجه «ترکی آذری» دانسته است.

## منابع

## کتاب‌ها

- توکلی طرقي، محمد (۱۳۸۲)، *تجدد بومي و بازنديشي تاريخ*، نشر تاريخ ايران، تهران.
- جلالی، نادره (۱۳۹۷)، *زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی مرحوم دکتر محمدجواد مشکور*، تهیه و تنظیم مقالات از نادره جلالی، زیر نظر کاوه خورابه، چاپ اول، انجمن آثار و مفاخر ملی، تهران.
- ریاحی، محمدامین (۱۳۶۷)، *نامواره دکتر محمود افشار (دربیرگیرنده چهل و چهار مقاله)*، جلد چهارم، به کوشش ایرج افشار با همکاری کریم اصفهانیان، چاپ اول، بنیاد موقوفات محمود افشار، تهران.
- فقیه، جمال‌الدین (۱۳۴۶)، *آتورپاتکان: آذربایجان و نهضت ادبی از عهد باستان تا روزگار نظامی گنجه‌ای*، چاپ اول، انتشارات علمی، تهران.
- کسروی، احمد (۱۳۷۸)، *مجموعه (زبان پاک، آذری یا زبان باستان آذربایگان، نام‌های شهرها و دیه‌های ایران)*، به کوشش عزیزاله علیزاده، چاپ اول، فردوس، تهران.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۳۲)، *تاریخ مردم اورارتو و کشف یک سنگ‌نبشته به خط اورارتو در آذربایجان*، چاپ اول، انجمن فرهنگ و هنر ایران، تهران.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۴۹)، *نظری به تاریخ آذربایجان، آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن*، چاپ اول، انجمن آثار و مفاخر ملی، تهران.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۵۲)، *تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری*، چاپ اول، انجمن آثار و مفاخر ملی، تهران.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۶۳)، *ایران در عهد باستان (در تاریخ اقوام و پادشاهان پیش از اسلام)*، چاپ چهارم، سازمان انتشارات اشرفی، تهران.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۷۵)، *نظری به تاریخ آذربایجان، آثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن*، انجمن آثار و مفاخر ملی، تهران.

- مشکور، محمدجواد (۱۳۷۸)، *نامه باستان (مجموعه مقالات دکتر محمدجواد مشکور)*، به اهتمام سعید میرمحمدصادق و نادره جلالی، چاپ اول، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.
- میرمحمدصادق، سعید (۱۳۷۴)، *سعی مشکور: یادنامه استاد فقیه دکتر محمدجواد مشکور*، چاپ اول، پویا، تهران.
- *نگاهی به احوال و آثار دکتر محمدجواد مشکور*، (۱۳۸۴)، چاپ اول، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران.

#### مقاله‌ها

- ادیب طوسی، محمدامین، «*نمونه‌ای از فہلویات قزوین زنجان و تبریز در قرن ۷*»، سال هفتم، شماره ۳۵، اسفند، ۱۳۳۴، صفحات ۲۷۳-۲۵۱.
- ادیب طوسی، محمدامین، «*فہلویات زبان آذری در قرن هشتم و نهم*»، سال هفتم، شماره ۳۶، نیمه اسفند، ۱۳۳۴، صفحات ۴۸۲-۴۶۰.
- ادیب طوسی، محمدامین، «*فہلویات مغربی*»، سال هشتم، شماره ۳۸، تابستان، ۱۳۳۵، صفحات ۱۳۷-۱۲۱.
- ادیب طوسی، محمدامین، «*فہلویات ماما عصمت و کشفی به زبان آذری اصطلاح رازی یا شہری*»، سال هشتم، شماره ۳۹، اسفند، ۱۳۳۵، صفحات ۲۶۲-۲۵۸.
- ادیب طوسی، محمدامین، «*نمونه‌ای چند از لغت آذری*»، سال هشتم، شماره ۴۰، زمستان، ۱۳۳۵، صفحات ۳۴۹-۳۱۰.
- ادیب طوسی، محمدامین، «*نمونه‌ای چند از لغت آذری*»، سال نهم، شماره ۴۲، تابستان، ۱۳۳۶، صفحات ۱۶۸-۱۳۵.
- ادیب طوسی، محمدامین، «*نمونه‌ای چند از لغت آذری*»، سال نهم، شماره ۴۳، پاییز، ۱۳۳۶، صفحات ۲۷۵-۲۴۲.
- ادیب طوسی، محمدامین، «*نمونه‌ای چند از لغت آذری*»، سال نهم، شماره ۴۴، زمستان، ۱۳۳۶، صفحات ۳۸۸-۳۶۱.

- ادیب طوسی، محمدامین، «دو قصیده به دو لهجه نیمه‌آذری»، سال دهم شماره ۴۸، زمستان، ۱۳۳۷، صفحات ۴۱۷ - ۳۶۷.
- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۲۴)، «یک سند مهم در باب زبان آذری»، سال دوم، شماره ۳، آبان، صفحات ۵۰ - ۴۳.
- شهابی، علی، «کلک یاد و یادبود: به یاد استاد محمدجواد مشکور»، کلک، شماره ۶۰، اسفند، ۱۳۷۳، صفحات ۳۷۶ و ۳۷۵.
- مرتضوی، منوچهر، «آثار و اسناد مربوط به زبان دیرین آذربایجان»، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۱۱۵، سال ۲۸، ۱۳۵۴، صفحات ۴۷۹ - ۴۴۵.
- مشکور، محمدجواد، «ترکان غز و مهاجرت ایشان به ایران [۱]»، بررسی‌های تاریخی، شماره ۲۸، سال پنجم، ۱۳۴۹، صفحات ۱۴۲ - ۱۱۸.
- مشکور، محمدجواد، «ترکان غز و مهاجرت ایشان به ایران [۲]»، بررسی‌های تاریخی، شماره ۲۹، سال پنجم، ۱۳۴۹، صفحات ۷۴ - ۶۳.
- میرمحمدصادق، سعید، «به یاد استاد مرحوم محمدجواد مشکور»، وقف میراث جاودان، شماره ۹، بهار، ۱۳۷۴، صفحات ۱۴۱ - ۱۴۲.

فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال دوازدهم، شماره بیست و شش، بهار ۱۴۰۰، صفحات ۱۱۱-۱۴۷

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۸/۱۲/۲۵

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۶/۰۷

## ملاحظات در تاریخ کودکی عصر صفوی

شهاب شهیدانی<sup>۱</sup>

متین سادات اصلاحی<sup>۲</sup>

مهشید سادات اصلاحی<sup>۳</sup>

### چکیده

ترسیم ابعاد دنیای کودکان در دوره صفوی، همچون تاریخ زنان، اغلب در ارتباط با وقایع دربار و بزرگان ثبت و ضبط شده است. منابع تاریخی از جمله گزارش‌های سیاحان و سفرنامه‌نویسان در خصوص تاریخ کودکان عصر صفوی از جمله تعریف دقیق این دوره، حدود و ثغور سنی و تمام ویژگی‌های کودکان، استقلال کافی را ندارد اما به‌کرات به مزایا و معایب کودکان دربار اعم از شاهزادگان و سایر کودکان وابستگان به دربار اشاره کرده‌اند. باین‌حال اشارات پراکنده تا حدودی تکافوی چهره‌نمایی از حیات اجتماعی کودکان عامه و غیردرباری را نیز نشان داده است. این مقاله ضمن توجه به اهمیت تاریخ کودکی، تلاش می‌کند تا به این سؤال پاسخ دهد که مزایا و بلائای تاریخ کودکان دربار صفوی چگونه رقم خورده است؟ و نیز کیفیت حیات اجتماعی کودکان غیردربار چگونه بوده است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد کودکان دربار در نوع شاهزادگان اگرچه از نظام تعلیم و تربیت پیشرفته و مناسبی برخوردار بوده‌اند اما در روند بحران جانشینی و کشمکش‌های خونین و نیز از نیمه دوم عصر صفویان با قرار گرفتن در چنبره حرم‌سرا، دچار بحران و آسیب جدی شده‌اند که

shahidani.sh@lu.ac.ir

matineslahi@yahoo.com

mahshideslahi@yahoo.com

۱. استادیار دانشگاه لرستان، لرستان، ایران (نویسنده مسئول)

۲. کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

۳. کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

اغلب منجر به قتل، مقطوع‌النسلی و کوری کودکان می‌شد و در واقع تربیت کودکی آن‌ها مغایر با تربیت سیاسی و امور مملکت‌داری بود. مصائب کودکان وابسته به دربار از جمله غلام‌بچه‌ها، کالای جنسی شدن و اعتیاد آن‌ها بوده است. در نوع کودکان غیردرباری اگرچه تا حدودی اشتراکاتی از جمله در تعلیم و تربیت، متون درسی و مذهبی با کودکان دربار داشته‌اند اما مخاطرات بیماری، جنگ و قحطی و تجاوز جنسی آن‌ها را تهدید می‌نمود. در عوض این کودکان از آزادی، فعالیت و روابط اجتماعی بیشتری برخوردار بوده‌اند. روش پژوهش در این مقاله کتابخانه‌ای و مبتنی بر تحلیل تاریخی است.

**واژگان کلیدی:** صفویان، کودک، دربار، شاهزادگان، ایران.

## *Considerations in the Childhood History of the Safavid Era*

Shahab Shahidani<sup>1</sup>

Matin Sadat Islahi<sup>2</sup>

Mahshid Sadat Islahi<sup>3</sup>

### **Abstract**

The depiction of the dimensions of the world of children in the Safavid period, such as the history of women, has often been recorded in connection with the events of the court and the elders. Historical sources such as the reports of the travelers and travel writers on the history of children of the Safavid era, including the precise definition of this period, the age limits and all the characteristics of children, do not have enough independence, but repeatedly the advantages and disadvantages of the children in the court, including the princes and other children of the courtiers have been mentioned. Scattered allusions, however, have to some extent reflected the social life of the ordinary and non-court children. This article, while considering the importance of childhood history, tries to answer the question of how the advantages and disasters of the children's history in the Safavid court were determined. It also examines the quality of social life of non-court children. The findings of the study show that the court children including the princes, although enjoyed an advanced and appropriate education system, but in the process of crisis of succession and bloody conflicts and also, from the second half of the Safavid era, by being in the circle of the harem, have suffered from a crisis and serious damage, which often led to murder, mutilation and blindness of the children. Sufferings of the court-affiliated children included becoming child slaves, a sexual commodity and also addiction. In the case of non-court children, although they had some commonalities with the court children, such as in education, textbooks, and religion, they were at risk of disease, war, famine, and rape. Instead, these children enjoyed more freedom of activities and social relationships. This is a library research based on the historical analysis.

**Keywords:** The Safavids, Child, Court, Princes, Iran.

---

1 . Assistant Professor Lorestan University, Lorestan, Iran (Corresponding Author)

shahidani.sh@lu.ac.ir

2. Master of History, University of Isfahan, Isfahan, Iran

matineslahi@yahoo.com

3. Master of History, University of Isfahan, Isfahan, Iran

mahshideslahi@yahoo.com

## مقدمه

دنیای کودکان با هر سنجه و معیاری، تفاوت‌های مهمی با تاریخ ستمبر و حجیم بزرگ‌سالان دارد. بنا به اهمیت کودکان دربار و بزرگان صفوی و قرار گرفتن در حلقه‌ای از قداست و فره ایزدی در ارتباط با تبار و نیا و مقوله معنوی سیادت، صوفی و مرشد که در تاریخ سیاسی و مذهبی صفویان رایج بود و نیز بر عهده گرفتن نقش سیاسی زود هنگام و مشروعیت‌بخشی به سایر ارکان حکومت با داشتن شاهزادگان در کنف حمایت رقبا، این موضوع در شمار مسائل مهم و ارزشمند عصر صفوی به شمار می‌رود. کودکان دربار و کودکان وابسته به دربار که در روند اتفاقات دربار قرار داشتند، بیشتر در تیررس روایات تاریخی قرار گرفته‌اند. آن‌ها ظرفیت ویژه‌ای برای اجتماعی شدن و بر عهده گرفتن نقش‌های مهم سیاسی و اجتماعی داشته‌اند و از این لحاظ دوران کودکی آن‌ها صرف‌نظر از پیامد و عواقب آن بسیار مهم و پرحادثه بود. کودکان غیردربار از این مسئولیت‌ها و خطرات به‌ظاهر در امان بوده‌اند اما مصائب تلخ دیگری چون بیماری مسری، قحطی و جنگ، آن‌ها را تهدید می‌نمود. درحالی‌که دامنه مطالعات مفهوم کودکی در جامعه‌شناسی، روانشناسی و علوم تربیتی بسیار فراخ و گسترده است، در مطالعات تاریخ ایران جدی گرفته نشده است. از آنجاکه مفهوم کودکی اساساً یک مفهوم تاریخی است، بررسی آن می‌تواند به شناخت و درک صحیح‌تری از تاریخ ایران عصر صفوی، منجر شود. در باب این موضوع، پژوهش‌های پراکنده‌ای وجود دارد. مطالعات عام صفوی‌پژوهی، همچون زندگانی شاه‌عباس پاره‌ای از مسائل کودکان دربار را بررسی کرده است (۱۳۴۷). ناصر تکمیل همایون در مقاله «آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان در عصر صفویه» (۱۳۸۷) صرفاً به بررسی تکالیف آموزش و پرورش فرزندان خانواده و تحولات تاریخی آن اشاره کرده است. شایسته فر به همراه دیگر پژوهشگران در مقاله «بررسی جایگاه اجتماعی زنان و کودکان در دوره شاه‌طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۳ق) بر اساس تطبیق نگاره‌های نسخ شاهنامه طهماسبی و هفت‌اورنگ جامی» (۱۳۹۳) با تکیه بر عوامل تأثیرگذار اجتماعی، فرهنگی و مذهبی دوره صفویه به تحلیل ویژگی‌های بصری و جایگاه اجتماعی زنان و کودکان در این دو نگاره پرداخته است. مقاله «زیرساخت‌های مفهوم دوران کودکی در تطور تاریخ» (۱۳۹۵)، از سجادیه و آزادمنش بر اساس فلسفه تعلیم و تربیت به سیر تحول مفهوم کودکی در چهار

مقطع تاریخی دوره باستان، قرون میانه، دوره رنسانس و دوره معاصر می‌پردازند. «مفهوم آموزش و تأثیر آن در معماری مدارس اسلامی» (۱۳۹۵) از جمله پژوهش‌هایی است که وثیق و قدردان قراملکی، دیدگاه‌های مختلف درباره مفهوم آموزش، شیوه‌های آموزشی و معماری مدارس کودکان و نوجوانان دوره سلجوقی و صفوی را در قالب مقایسه تطبیقی، بررسی کرده‌اند. از جدی‌ترین مطالعات انجام‌شده در این حوزه باید به کتاب تاریخ کودکی در ایران؛ از آغاز عصر ناصری تا پایان دوره رضاشاه (۱۳۹۵)، اشاره نمود که اگرچه مفهوم کودکی، آموزش و پرورش، بهداشت و کار را در دوره قاجار دوره بررسی کرده است اما مدخل خوبی از حیث بررسی پاره‌ای ملاحظات نظری در تاریخ کودکی و مسائل مرتبط با آن است. با وجود این، در حوزه تاریخ کودکی عصر صفوی پژوهش‌های موجود تکافوی بحث را نمی‌دهد. این پژوهش سعی دارد تا به زوایای ناشناخته تاریخ کودکان دربار و غیردربار در دوره صفویه را با استفاده از روش کتابخانه‌ای و تحلیلی بررسی نماید.

### تعریف کودکی و مفاهیم آن

برای کسانی که در دنیای امروزی زندگی می‌کنند، کودکی یک مقوله سنی، مرحله‌ای آشکار از زندگی و متمایز با دوره نوباوگی و نوزادی است و دوره‌ای بین طفولیت و آغاز نوجوانی است (گیدنز، ۱۳۸۵: ۱۱۰). «دوران زندگی انسان‌ها به نوزادی، کودکی، نوجوانی، جوانی، میان‌سالی و پیری تقسیم شده است. برخی کودک را مترادف صغیر می‌دانند و بلوغ را معیاری برای سنجش کودکی برمی‌شمارند و برخی رشد عقلی را مرز میان کودکی و غیر آن به حساب می‌آورند» (اسدی، ۱۳۸۶: ۳۶). از این رو «اشتراک نظری در تعریف مفهوم کودکی وجود ندارد و تلاش‌های انجام‌شده برای فراهم آوردن برداشت نسبی از کودکان و دوران کودکی در جوامع مختلف با مشکلات زیادی روبرو بوده است» (شبان، ۱۳۹۵: ۹۳). «کودک به کسی گفته می‌شود که حیاتی اتکالی دارد، تحت حضانت و ولایت دیگران است، القائات و تلقینات دیگران در او شدیداً مؤثر است و از خود طرحی، فکری و بینشی شناخته‌شده ندارد» (قایمی، ۱۳۷۳: ۲۶). کودکان نسبت به جایگاه اجتماعی بزرگسالان، در فاصله‌ای دور قرار دارند و ورود تدریجی آن‌ها به فضای اجتماعی گسترده‌تر بزرگسالان، صرفاً به صورت تصادفی یا به تدریج به عنوان یک پاداش یا امتیاز ویژه یا به عنوان بخشی از

مناسک گذار به جامعه بزرگسالان صورت می‌گیرد (جیمز و دیگران، ۱۳۸۳: ۹۳-۹۴). از منظر علم جامعه‌شناسی دوران کودکی یک مفهوم است و پیش از آن که وجود خارجی داشته باشد تصویری است که از آن ارائه می‌شود وابسته به زمینه‌های فرهنگی است (شاه‌آبادی، ۱۳۸۲: ۴۶). ساخت زمانی اجتماعی که کودکان زندگی‌شان را در آن سپری می‌کنند به روایت‌های تاریخ اشاره دارد که به‌طور مستقیم به کنش‌های جمعی کودکان با بزرگسالان اشاره دارد. مفهوم کودکی با سایر مقوله‌های ساختاری همانند طبقه، جنسیت و گروه‌های سنی تعامل دارد (کورسارو، ۱۳۹۳: ۵۸۴). شواهد تاریخی نشان می‌دهد که تجربه زندگی کودکان، اوقات فراغت و بازی‌های کودکانه طبقات فرادست و فرودست اجتماعی در بخش بزرگی از دوره تاریخ، یکسان نبوده است (حاتمی، ۱۳۹۵: ۱۸۱). با وجود این «دوران کودکی» مفهومی اساساً تاریخی است اما به وجود آمدن سازمان‌های فراوان مربوط به کودکان از عصر مدرن و حدوداً از قرون هفدهم به بعد در غرب رایج شد و قبل از آن تاریخ کودکی، حداکثر در حواشی مسائل خانوادگی قرار داشته است (جیمز و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۰-۹، پستمن، ۱۳۷۸: ۸۰، استیرنس، ۱۳۸۸: ۸۴-۸۵). مفهوم «کودکی» در قرون میانه وجود نداشته است. البته نه به این معنا که کودکان را نادیده گرفته‌اند یا کوچک می‌شمردند، بلکه تفکیک دقیقی میان بزرگسالی و کودکی وجود نداشته است (aries، ۱۹۶۲: ۱۲۹). در متون ادبی و تعلیمی تاریخ ایران، از دوران کودکی به گونه گذرا و خلاصه یاد شده است. برای مثال، سعدی شیرازی بلوغ جسمانی را نشانه‌ای مبنی بر پایان کودکی و ورود به دنیای بزرگسالان قلمداد می‌کند (سعدی، ۱۳۶۹: ۱۵۹). رساله‌های اخلاقی و تعلیمی در باب تربیت، آموزش و پرورش، نوع پیشه، تشویق و تنبیه و آموختن حرفه و هنر به کودکان توصیه‌های بسزایی داشته‌اند (غزالی، ۱۳۵۴: ۳۲۱؛ طوسی، بی‌تا: ۲۵۴). مهم‌ترین ویژگی مشترک این آثار، تأکید آنان بر پذیرش کودکان به عنوان الواح سپید و نانوشته همراه با نفسی ساده و پاک است که نوع تربیت و شیوه آن می‌تواند در رفتار آینده آنان تأثیر بسزایی داشته باشد (دانش‌پژوه، ۱۳۴۵: ۲۱۹-۲۲۰). در ادبیات عصر صفوی نیز کودکی بیشتر در قالب خامی، بازیگوشی و نادانی تعبیر شده است:

چون کودکان مکن به تماشا نگاه صرف این رشته بهر گوهر عبرت نگاه دار

(صائب، ۱۳۶۴: غزل ۴۷۱۲)

## سرآغاز کودکی دربار صفوی

محدوده دوران کودکی در متون تاریخی دوره صفویه به طور دقیق ذکر نشده است اما گزارش‌های مورخان و سیاحان حاکی از آن است که دوران کودکی از بدو تولد (سال اول کودکی) تا سن ازدواج یا بلوغ را شامل می‌شد (اولثاریوس، ۱۳۶۳: ۳۰۱). ظاهراً مفهوم کودکی و توجه به مسائل آن در عصر صفویه، در نزد خانواده‌های اشراف، بزرگان و شاهزادگان بیشتر مورد توجه بود تا عوام. از دیدگاه جامعه‌شناسی «زنان ارتباط نزدیک و بی‌واسطه‌ای با کودکان دارند؛ زنانگی و مادری از بُعد هویتی لازم و ملزوم یکدیگرند، چیزی که به سادگی در ارتباط با مردانگی و پدری اتفاق نمی‌افتد» (Thorne, 1987: 96). این امر بی‌ارتباط با سنت صفویان در باب کودکان دربار نبود. در بین زنان حرم‌سرا تنها یک زن بوده که می‌توانست تا اندازه‌ای بر سلامتی پسرش ایمن باشد و آن زنی بود که پسر ارشد-اولین پسر- شاه را به دنیا می‌آورد. بقیه پسران شاه یا در سنین جوانی به‌طور دسته جمعی سر به نیست می‌شدند و یا آن که در همان بدو تولد، چندان از خوردن شیر محروم می‌شدند که بر اثر آن جان می‌سپردند. سانسون بیان می‌کند که اگر زنان شاه در موقع وضع حمل، خواجه سرایان را برای خفه کردن نوزاد پسر خود خبر نمی‌کردند، جان خودشان را در معرض خطر قرار می‌دادند (سانسون، ۱۳۶۴: ۳۹).

## کودکان دربار و نظام آموزش، تعلیم و تربیت

تربیت و آموزش کودکان و نقش اجتماعی کودکان با توجه به حمایت عاطفی، اجتماعی و فیزیکی شکل و تکوین می‌یابد. کودکان به دلیل این که یک مقوله‌ای ساختاری و بخشی از ترکیب زندگی اجتماعی‌اند می‌بایستی در درون هر نظام اجتماعی، به عنوان یک شکل کامل و یکپارچه ادراک شوند (جیمز و همکاران، ۱۳۸۳: ۴۸۲). لذا آموزش و تعلیم کودکان بخشی از این ادراک محسوب می‌شود. کودکان در برخی جوامع به عنوان شهروندانی بزرگسال تشخیص داده شده و با آن‌ها رفتاری بزرگسالانه می‌شد (جیمز و همکاران، ۱۳۸۳: ۲۴). «در روند کودکی تمرینی برای رسیدن به جایگاه بزرگسالی دیده می‌شود و مسیر آن را می‌توان بر اساس سن، رشد جسمانی و توانایی شناختی ترسیم کرد» (Kehily, 2004: 7) در عصر صفوی برای بسیاری، آموختن مقدمات علوم دینی و یادگرفتن و خواندن

دعا در شش‌سالگی به دلیل آمادگی ذهنی آنان محدوده مهمی از کودکی بود (شاردن، ۱۳۹۳: ۹۳۲/۳). این خصیصه بیشتر از همه در اهداف تربیتی کودکان دربار صفوی از عصر شاه اسماعیل اول تا عصر شاه‌طهماسب دیده شده است. از این منظر می‌توان به دوران صباوت شاه‌اسماعیل اول اشاره نمود که نزد خاندان کارکیا پرورش یافت و دوران مهم زندگی خود را تحت تعلیم و تزکیه آنان گذراند (غفاری‌قزوینی، ۱۳۴۳: ۲۶۳). مولف تاریخ خانی می‌نویسد؛ شاه‌اسماعیل به مدت هشت سال در نزد خاندان کارکیا تعلیم علم و آداب و سنت های لازم را فراگرفت (لاهیجی، ۱۳۵۲: ۱۰۳). اسماعیل در لاهیجان، علوم دینی و قرآن را فرا گرفت و «نزد مولا شمس‌الدین لاهیجی، قرائت قرآن مجید فرمود و کارکیا میرزاعلی و کارکیا سلطان‌حسن، برادرش متکفل خدمت او بودند» (ترکمان، ۱۳۵۰: ۲۶/۱). گویا انتخاب شمس‌الدین لاهیجی برای تعلیم و تربیت اسماعیل میرزا، نقش مهمی در ایجاد و علاقه وی به تشیع داشته است (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۶۴) لاهیجان، در آن دوره یکی از پایگاه های مهم مذهب تشیع اثنی‌عشری بود که در دوران کودکی و نوجوانی مسلماً بر اسماعیل میرزا بیشترین نقش را داشته است (ترکمنی‌آذر، ۱۳۸۳: ۱۲۷).

شاه‌طهماسب حمایت از آموزش کودکان دربار را به خوبی انجام داد. پریخان‌خانم دختر شاه‌طهماسب اول از همان بدو کودکی مورد توجه پدرش قرار گرفت و شاه از دوران کودکی توجه مخصوصی به تعلیم و تربیت وی داشت (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۶۹) حتی افرادی را از خاندان‌های بزرگ برای سرپرستی و تربیت او انتخاب نمود (منشی‌قزوینی، ۱۳۷۸: ۲۰۱). تا جایی که در شعر، فقه، اصول و فروع معروف شد (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۶۹). وی سروده‌های بسیاری داشت و مورد ستایش مولانا محتشم کاشانی قرار گرفت (محتشم، ۱۳۴۴: ۳۲۳). فراگیری هنر نیز در زمره مراحل تعلیمی کودکان بود. سازه‌ای موسیقی مانند دُهل، رباب، فلوت، تنبک و چنگ‌های کوچک را بهرام‌میرزا برادر شاه‌طهماسب اول در دوران کودکی خویش فراگرفت (ممبره، ۱۳۹۳: ۳۷). شرف‌خان بدلیسی درباره حساسیت بالای آموزش کودکان دربار توسط شاه‌طهماسب آورده است: «عادت پادشاه چنان بود که اولاد امراء و اعیان خود را در صغر سن به حرم خاص برده در سلک شاهزادگان اختصاص داده در تربیت و رعایت دقیقه‌ای نامرعی نمی‌گذاشت. به تعلیم قرآن خواندن احکام شرعیه و تقوی و طهارت تحریض کرده ترغیب می‌فرمود» (بدلیسی، ۱۳۴۳: ۵۲۶-۵۲۷).

دربار صفویه در آموزش و پرورش افراد، آموزشگاه‌های خاص خود را داشت که «تحت ریاست عالیه و زیر نظر مستقیم شاه توسط معلمین و مربیان و لئه‌های درباری به تعلیم و تربیت شاهزادگان و فرزندان درباریان و امراء لشکر و اشراف و خوانین می‌پرداختند (گلشنی، ۱۳۴۹: ۳۳۰). غلامان هم در این آموزش سهیم بودند «غلامان ساده کوچک که مادام ملتجی نبودند و ریش نداشتند، لئه‌های مخصوص و معلم مخصوص داشتند که ایشان را تربیت می‌نمودند (Minorsky, ۱۹۸۰: ۳۲). معمولاً فرزندان بزرگان و اشراف در خانه‌ها با بردن آموزگاران پیش خود، خواندن و نوشتن می‌آموختند و چون مکتب فراخور حال ایشان و آمیزش با سایرین آن‌ها نبود از رفتن بدانجا خودداری می‌کردند (بیانی، ۱۳۱۹: ۱۷). در این دوره والدین فرزندان خود را از سنین پنج و شش‌سالگی برای شناخت آداب مذهبی و خواندن قرآن و آشنایی با نیازهای زندگی به مکتب‌خانه می‌فرستادند و به محض این‌که به مراحل رشد کافی می‌رسیدند، آنان را به شغلی می‌گماشتند. البته سنین یادشده ملاک همیشگی نداشت. شاه اسماعیل دوم در هشت‌سالگی به خواندن و تعلیم قرآن پرداخته است (روملو، ۱۳۵۷: ۹-۱۰). به کودکان دربار خواندن، نوشتن، نماز و شرعیات (امور دینی) و تفسیر قرآن می‌آموختند، شاه‌عباس تفسیر را خوب می‌دانست و در نقاشی و خوشنویسی تبخّر داشت (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۱۶۳/۳). آموزش آن‌ها توسط بزرگان و صاحبان نام انجام می‌گرفت. محمدطاهر قزوینی در *عباسنامه* می‌نویسد: «شاه‌عباس دوم (۱۰۵۲/۴۲۱-۱۶۴۱) در سن ۹ سالگی بعد از جلوس به تخت سلطنت و پس از این‌که محمدشفیع منجم ساعت شروع تحصیل را تعیین کرده بود؛ خواندن و نوشتن را نزد میرمرتضی اصفهانی در قزوین فرا گرفت» (وحیدقزوینی، ۱۳۲۹: ۲۴). به دلیل نگهداری کودکان در حرم‌سرا به ویژه از عصر شاه‌عباس اول به بعد اطلاعات دقیقی از نحوه رفتار شاه با آن‌ها در دسترس نیست. گزارش‌ها حاکی از آن است که کودکان خاندان سلطنت همواره در اسارت و انزوا پرورش می‌یافتند و جز با پدر و مادر خود که با آنان زندگی می‌کردند و خواجگانی که مامور نگهداری آنان بودند، هیچ‌کس را نمی‌دیدند. آنان زیر نظر مادر تربیت و تا زمانی که شانزده یا هفده‌ساله می‌شدند، تحت نظر خواجگان تعلیم می‌دیدند (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۱۶۱/۳-۱۱۶۲). شاهزادگان صفوی از سن هفت‌سالگی از مادرشان جدا و تا سنین شانزده یا هفده‌سالگی، تحت نظارت خواجه سرایان در بخش ویژه‌ای از حرم‌سرا پرورش می‌یافتند (سانسون، ۱۳۶۴: ۲۸-۲۹).

تربیت پسر به عهده مادر، مادربزرگ و بعضی زنان سالخورده بود به این دلیل که حرمت و احترامی یافته‌اند که نسبت به سایرین افراد ممتازند (نصیری، ۱۳۷۳: ۲۲). شاردن اشاره می‌کند؛ کودکان از این‌که پدرشان پادشاه است بی‌اطلاع بودند و کسی حق نداشت آن‌ها را از این راز باخبر کند. در واقع کودک بدون اطلاع و آگاهی از محیط پیرامون خویش و نحوه اداره مملکت، جانشین پدرش می‌شد. اگرچه نحوه پرورش او در طول این مدت، ملاک سنجش سلطنت قرار می‌گرفت اما باید اذعان نمود که کودک از سرنوشت و تقدیر خویش بی‌اطلاع بود (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۱۶۲/۳). «کودکان ساکنان حرم‌سرا از همان بدو تولد، تحت سه لقب از هم شناخته می‌شدند: عنوان دخترانی که در حرم‌سرا به دنیا می‌آمدند بیگم، و مونث آن بیگ است و این لقب معرف و بیانگر این است که شخصیت وی شاهزاده است. معشوقگان شاه و زنانی که در حرم متعهد امور مهم می‌باشند، خانم نامیده می‌شوند. زنان دیگری که در مقام پایین‌تر قرار دارد خاتون و باقی زنان کنیز نامیده می‌شوند. لذا حرم‌سرای سلطنتی و دربار از هم جدا هستند» (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۳۱۳/۴). شاه‌عباس ثانی (۱۰۲۱-۱۰۴۵) در سن نُه‌سالگی بر تخت سلطنت نشست (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۳۳۸) (شاملو، ۱۳۷۵: ۲۶۶/۱). آموزش‌های کودکان دربار منحصر به تعلیم مذهبی نبود بلکه به تدریج آداب معاشرت، تعلیمات نظامی مانند تیراندازی، شمشیر زنی، اسب سواری و به‌طور کلی تربیت بدنی را شامل می‌شد. سانسون از مهارت شاه‌سلیمان در کشتی و تیراندازی و شمشیر زنی خبر می‌دهد (سانسون، ۱۳۶۴: ۲۹-۳۰). «حسین‌میرزا» ولیعهد نیز همچون سایر شاهزادگان صفوی بعد از شاه‌عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۶ هـ ق) دوران کودکی، نوجوانی و جوانی خود را در حرم‌سرای گزراوند (نصیری، ۱۳۷۳: ۲۲) اما پس از عصر شاه‌عباس اول چون در دربار تربیت و تعلیم جدی برای شاهزادگان صورت نمی‌گرفت، بیشتر اوقات آن‌ها در حرم‌سرا و بدون معاشرت با افراد شایسته و لایق بود. همین امر سبب شد که سلطنت در اواخر دوره صفویه در سرایشی سقوط قرار بگیرد.

### کودکان، لاله‌ها و خواجگان

مفهوم لاله‌ها در دوره صفویه مانند اتابک در ادوار تاریخی قبل، کاربرد فراوانی داشت. لاله در لغت به معنای مربی مرد طفلی از اطفال اعیان است. مقابل دَده که زن است (دهخدا،

۱۳۵۴: ذیل لیه). در واقع لیه، مسئولیت تربیتی شاهزادگان را بر عهده داشت که منابع تاریخی به وفور به آن اشاره کرده‌اند (ابن بی‌بی، ۱۳۵۰: ۱۵۹ و ۱۴۱). اگرچه پدر یا مادر در تربیت کودکان دربار نقش مهمی را ایفا می‌کردند اما «لیه‌ها» در تربیت اخلاقی و رفتاری کودکان خانواده مرفه جایگاه ویژه‌ای داشتند به طوری که کودک بیشترین تأثیر را از او می‌گرفت. نخستین طایفه‌ای که منصب للگی شاهزادگان صفوی را بر عهده داشت، شاملوها بودند و حسین‌بیگ از همین طایفه نخستین کسی بود که این منصب را بر عهده داشت و لیه سلطان‌علی‌میرزا، برادر شاه‌اسماعیل بود. لیه‌ها نقش مهمی در تربیت روحی و روانی شاهزادگان صفوی داشتند. برای نمونه می‌توان به حسین‌بیگ شاملو لیه شاه‌اسماعیل اشاره نمود که بسیار با نفوذ بود (امینی، ۱۳۸۳: ۶۹ و ۱۳۱). للگی شاه‌طهماسب‌اول از هنگام تولد ۹۱۹ق بر عهده حسین‌بیگ شاملو بود (عالم‌آرای شاه‌اسماعیل، ۱۳۸۴: ۴۵۱، صفوی، ۱۳۶۳: ۳۹۸). در سال ۹۳۰ق. شاه‌طهماسب للگی شاهزاده سام‌میرزا را به دورمیش‌خان شاملو سپرد (صفوی، ۱۳۶۳: ۵، روملو، ۱۳۵۷: ۱۱۳۸/۲، جنابدی، ۱۳۷۸: ۳۶۴). در حقیقت بعد از زنان دربار و مادران، بخش مهمی از آموزش کودکان دربار توسط خواجه‌سرایان انجام می‌شد. آنان در خانه‌های بزرگان، سیمت للگی و آموزگاری کودکان را بر عهده داشتند. به آنان خواندن، نوشتن، تعلیمات دینی و مقدمات علوم را یاد می‌دادند و هنگامی که به معلمانی داناتر نیاز داشتند، خواجه‌ها سمت للگی آنان را بر عهده می‌گرفتند تا جایی که دقیقه‌ای از مراقبتشان غافل نمی‌شدند. در واقع پسران پادشاه (مخصوصاً از عصر شاه‌عباس به بعد) که پیش از رسیدن به تخت سلطنت به هیج عنوان اجازه بیرون رفتن از حرم‌سرا را نداشتند به وسیله خواجه‌ها خواندن و نوشتن را می‌آموختند. شاردن بیان می‌کند «خواجه‌سراهای دانشمند و هنرمندی دیده‌ام که در حرم‌سرای شاه خدمت می‌کردند که بعضی آن‌ها در برخی فنون مهارت داشتند» (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۳۳۱/۴). در دربار صفویه دو نوع لیه وجود داشت. یک دسته لیه‌های ممتازی بودند که از میان غلامان خاصه شاهی اعم از زنگی یا قفقازی برای تربیت کودکان شاهزادگان در حرم‌سرا انتخاب می‌شدند و دسته دیگر لیه‌هایی بودند که دوباره از میان غلامان برای سرپرستی و تربیت سایر غلامان برگزیده، سپس از میان تربیت یافتگان انتخاب می‌شدند. برخی نیز در گروه غلامان خاصه قرار می‌گرفتند. طبق گفته میرزاسمیعا هر دو گروه یادشده زیر نظر یوزباشی غلامان خاصه انجام وظیفه می‌کردند و

رئیس آن‌ها دارای عمارت، دستگاه، تیول و مواجب معینی بود (میرزاسمیعا، ۱۳۶۸: ۱۸-۱۹)؛ اما در بعضی موارد «خواجه‌سرایانی بودند بی‌آن که سهمی در حکومت داشته باشند، تنها وظیفه آنان به عنوان محافظ تخت خواب شاه محدود می‌شد و نه پاسداری از تخت پادشاهی» (طباطبائی، ۱۳۸۱: ۲۲). کمپفر اشاره می‌کند، لیه شاهزاده از غلامان خاصه بود و به کودک دربار بیشتر آداب‌دانی و دینداری می‌آموخت؛ اما نگاه منتقدانه وی بیان می‌کند که در این نظام تربیتی ذهن کودک با افسانه‌های موهوم پر می‌شد و اصلی‌ترین اصول تربیت شاهزادگان که شامل شناخت قوانین مملکت‌داری، ورزش، تربیت بدنی، تمرین هوش، در ادراک و سرعت انتقال و اصول جنگ بود به آن‌ها یاد داده نمی‌شد و در عوض آن‌ها در شهوت‌رانی و می‌خواری پرورش می‌یافتند (کمپفر، ۱۳۶۳: ۲۷-۲۹ و ۲۲۷). این عمل بیشتر برای احاطه لیه‌ها بر آن‌ها بود تا کودکان بر آن‌ها غلبه و طغیان نکنند البته للگان تنها معلم حکومتی نبودند، بلکه اغلب آن‌ها سیاستمدار و نظامیان باتجربه بودند که عموماً به‌واسطه همین مولفه‌ها در مقام تربیتی شاهزادگان قرار می‌گرفتند (بهرام‌نژاد و همکاران، ۱۳۹۳: ۳۸). برای نمونه می‌توان به دورمیش‌خان شاملو اشاره نمود که شاه‌اسماعیل، للگی سام‌میرزا را به وی سپرد و آن‌ها را به حکومت خراسان فرستاد (منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۳۷) لیه‌ها می‌توانستند نظرات خودشان را در امور کشورداری اعمال کنند. شاه‌صفی دوم که مانند دیگر شاهزادگان در حرم پرورش یافته بود بعد از آغاز سلطنت نیز کاملاً در سلطه خواجه‌سرایان بود. دو تن از خواجه‌سراهای سیاه‌پوست به نام آغا مبارک و آغا کافور چنان در شاه نفوذ کرده بودند که شاه در هیچ امری بدون نظر از آن‌ها اقدام به کاری نمی‌کرد (کمپفر، ۱۳۶۳: ۲۲۹) کسانی که خواجه بودند از همان بدو کودکی که سن هفت تا ده‌ساله داشتند اخته و نسبت به هوش و استعداد، رفتار و اندام خوش، دانش و ادب و هنری که می‌آموختند فروخته می‌شدند. البته همه خواجه‌ها دارای استعداد هنری، فنی، علمی و نیروی جسمانی کافی برای تربیت کودکان حرم‌سرا نبودند و تنها تعداد معدودی از آن‌ها برای آموزش کودکان در نظر گرفته می‌شدند (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۳۳۱/۴).

## معضلات کودکان دربار

### کودکان در کشاکش وقایع حرم سرا

ورود به حرم سرا یا اندرونی شاه، جز برای شخص شاه و خواجه‌سرایان مجاز نبود (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۱۳). کانون اصلی منازعات سیاسی، داخل دربار بود که مستقیم حیات و ممت کودکان دربار را تعریف می‌نمود. هنگامی که شاه‌طهماسب در سال ۹۸۴ ق. فوت کرد، حیدر میرزا در درون حرم سرا بر سر جنازه پدر در میان مادر و طرفداران خود قرار گرفت و با طرفدارانش دست به تلاش برای پادشاهی زدند نهایتاً بسیاری از شاهزادگان که در میان آن‌ها کودکان نیز بود قربانی تصمیم خشونت‌آمیز شاه‌اسماعیل دوم به روش کور کردن و خفه کردن شدند (ترکمان، ۱۳۵۰: ۱۴۹/۱ و افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۲۱-۲۲) شاه‌عباس به دلیل این‌که می‌ترسید، پسر ارشدش، صفی‌میرزا نسبت به جان وی سوءقصد کند او را کُشت و فرزندان دیگر را کور کرد وی این روش را مرسوم کرد تا شاهزادگان در حرم سرا نگاه داشته شوند (جنابدی، ۱۳۷۸: ۱۱۸۳)

با این وضعیت، حرم‌سرای پادشاه برای شاهزاده جوان در حقیقت همانند قفس طلایی شد که بیرون شدن از آن تقریباً ناممکن بود. بدیهی است زمانی که به قدرت شاهی می‌رسید، به دلیل عادات ناپسند، نمی‌توانست خود را با موقعیت و شرایط جدید تطبیق دهد. این همان عاملی بود که همه افرادی که مترصد قدرت و کسب منافع بودند با آن توافق داشتند (کمپفر، ۱۳۶۳: ۳۶) تأثیر گذراندن دوران کودکی در حرم‌سرا برای آینده حکومت‌داری سخت بود. شاه‌سلیمان، تحت تربیت حرم‌سرا و خواجه‌سرایان از امور کشور غافل ماند و به دلیل پرورش سنتی دوران شاهزادگی خود، برای سامان‌دهی امور مملکتی نتیجه برعکس داشت. با توجه به سن کم پادشاهان صفوی، تمام اداره مملکت بر دوش وزیراعظم بود گویا وزیراعظم در باطن قدرت سلطنتی را اعمال می‌کرد و شاه فقط در ظاهر صاحب و واجد آن بود (کمپفر، ۱۳۶۳: ۷۳). شاه‌سلطان حسین صفوی بیست‌وپنج سال از عمرش را در حرم‌سرای شاهی گذراند (نصیری، ۱۳۷۳: ۴۴).

دختران شش یا هفت‌ساله، زنان و معشوقگانی که بچه‌هایشان زنده بودند یا مدتی در حرم‌سرا زندگی می‌کردند هرگز از حرم بیرون نمی‌رفتند. البته بعد از تولد نوزاد، عمارتی جداگانه و خاص در اختیار آنان قرار داده می‌شد و به نسبت این که نوزاد پسر یا دختر است و شاه دارای فرزندان کم یا زیاد باشد خدمتگر به آنان تعلق می‌گرفت (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۳۱۶/۴). باین‌حال، محرومیت کودک شاهزاده‌ها از آزادی و استقلال از بدترین، شوم‌ترین و سخت‌ترین مصائب حرم‌سرا به شمار می‌رفت. انواع شکنجه‌ها بنا به اراده سیاسی در حرم‌سرا برای کودکان اعمال می‌گردید «برخی زنان آبستن را خفه می‌کنند، برخی را به سقط جنین اجباری محکوم می‌نمایند و نوزادان را چندان از خوردن شیر محروم می‌دارند تا جان بسپارند یا به‌گونه‌ای دیگر تلف می‌کنند» (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۳۱۶/۴). این مصائب بیشتر برای کودکان شاهزادگان است اما سرنوشت زنان دیگر که در مرتبه پایین‌تر قرار داشتند این بود که با فرزندان خود در گوشه‌ای از حرم‌سرا در حال تبعید و انزوا به سر می‌بردند. می‌توان به فرزندان ذکور سلاله شاهی صفویه اشاره نمود که آنان را در حرم‌سرا پنهان و در بی‌خبری و نادانی تربیت می‌کردند و تنها دو سه خواجه به آن‌ها خواندن و نوشتن می‌آموختند و آن‌ها را تیراندازی و سواری حیوانات همراهی می‌کردند (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۱۷).

«دوران کودکی، بخشی از وجود شخصی است که شدیدترین کنترل در قبال آن اعمال می‌شود. سلامت، آسایش، تربیت و پرورش کودکان، هسته اصلی برنامه‌هایی است که می‌کوشند کودک را از تهدیدات اخلاقی، جنسی و فیزیکی حفاظت کنند» (Rose, 1989: 121) تمام این عوامل در تربیت کودک نقش مؤثری دارند باین‌حال در بیشتر ادوار صفوی پس از این که فرزند ارشد، به تاج و تخت می‌رسید از تنظیم و تمشیت امور ناآگاه و آن را به وزیرانش واگذار و به اقتضای سنش به عشرت و نشاط می‌پرداخت (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۲۱۵). همین امر سبب شد که مدت مدیدی طول بکشد تا فرد جانشین شاه با توجه به سن کم به درک درستی از محیط پیرامون خویش برسد و به امور مملکتی واقف شود. به همین دلیل مفهوم «فرهنگ‌پذیری» به تأخیر می‌افتاد. در واقع کودکان، فرهنگ گروه‌های انسانی که خود را درون آن می‌یابند، قبول و به‌تدریج آن را جذب و کسب می‌کنند (Ritchie, 1964: 117). لذا با توجه به اقتضای سن کودک، فرآیند اجتماعی شدن به صورت آرام در محیط پیرامون وی شکل می‌گیرد. رشد و گسترش حرم‌سراها در اواخر دوره صفویه و مشکلات آن

فرهنگ‌پذیری و نقش اجتماعی مطلوب را از کودکان سلب نمود و آن‌ها نتوانستند تحت آموزش و تربیت صحیحی نسبت به بر عهده گرفتن مسئولیت آینده خود داشته باشند. آن‌ها برای حفظ جان و عدم شورش بر پادشاه، تحت نظر لله زندگی می‌کردند و همین عامل سبب انحطاط اخلاقی، آسیب جسمانی و عدم جسارت و تمرکز در تصمیم‌گیری امور دربار و سیاسی شد.

مهم‌ترین معضلات کودکی در دربار، بحران جانشینی و کشمکش‌های مربوط به آن بود. مخصوصاً پس از دوره شاه‌طهماسب اول که شدت منازعات بیشتر شد. شاه‌طهماسب در واقع خردسال‌تر از آن بود که بتواند از عهده اداره کشور برآید و همین امر سبب فرصتی برای کسب قدرت قزلباشان شد (الحسینی، ۱۳۷۹: ۸۴). دامنه بحران جانشینی سایر کودکان اطراف شاه را نیز در برمی‌گرفت. برای مثال شاه‌عباس اول بعد از آبستن شدن دو خواهر خود، دستور داد که نوزادان آن‌ها از بین ببرند (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۲۱۱). شاردن نیز از میل و اراده مطلق شاه برای زنده ماندن یا کشته شدن کودکان دربار سخن رانده است (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۱۶۴/۴).

اعتیاد به افیون، یکی از معضلات اجتماعی در دوره صفویه به شمار می‌رفت که در برخی از مجالس و مهمانی‌های دربار نیز استفاده می‌شد (عمادالدین شیرازی، ۱۳۸۸: ۱۳۳، متی، ۱۳۹۸: ۱۴۸-۱۴۹، تابش و همکاران، ۱۳۹۶: ۳۴). چنانکه فیض کاشانی از پسرش درخواست می‌کند که در چنین مهمانی‌هایی حاضر نشود (فیض کاشانی، ۱۳۸۷: ۱۱). لذا حذف کودکان دربار، به‌وسیله تریاک و اعتیاد تدریجی به افیون مرسوم بود که از همان بدو تولد صورت می‌گرفت. به دستور شاه اسماعیل دوم، شاهزاده سلیمان میرزا (نوه دختری شاه‌طهماسب) را در سال ۹۸۴ق با خوراندن بیش از حد تریاک بر سر رقابت‌های جانشینی هلاک نمودند (تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۵۹۲۵/۸). استفاده بیش از حد افیون برای حذف رقبای سیاسی و یا خودکشی رایج بود. شاه اسماعیل دوم مخصوصاً از این حیث قابل‌ذکر است؛ چنانکه اعتیاد وی به افیون و زندگی سخت پیش از رسیدن به سلطنت را عاملی برای لذت‌جویی و گشودن عقده‌های کودکی وی می‌دانند (ترکمان، ۱۳۸۲: ۲۱۸/۱-۲۱۹؛ حسینی منشی، ۱۳۸۵: ۴۱۰؛ غفاری کاشانی، ۱۴۱۴: ۳۸۰؛ جنابدی، ۱۳۷۸: ۵۸۵).

## مقطوع‌النسل و کور کردن

اخته کردن پسران اغلب در سنین کودکی انجام می‌شد. در واقع این عمل ابتدا برای عدم رسیدن آن‌ها به تاج و تخت و دوم برای استفاده آن‌ها در حرم‌سرا صورت می‌گرفت. تاورنیه بیان می‌کند والی تبریز (میرزا ابراهیم) به جراح فرنگی، دستور اخته شش پسر گرجی مسیحی را داده بود که البته هیچ‌کدام از آن شش پسر نمردند و به حرم شاهی فرستاده شدند (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۲۴۰). مقطوع‌النسل نمودن کودکان دربار به این دلیل بود که نتوانند بعدها به‌وسیلهٔ وراثت به تاج و تخت برسند (دل‌واله، ۱۳۷۰: ۲۵۰). علاوه بر اخته کردن، کور کردن کودکان هم بدین منظور صورت می‌گرفت. شاردن بیان می‌کند که کور کردن کودکان شاهزادگان منطبق با مصالح ملی است و منافاتی با قوانین شرعی و عرفی ندارد؛ اما شاهان صفویه به دو دلیل به کور کردن کودکان دربار بسنده می‌کردند «نخست این که ریختن خون بی‌گناهان حرام و دوم دیگر این که ممکن است بازماندگانشان بلاعقب بمانند و اگر آن شاهزادگان زنده نباشند، نژاد قانونی پادشاه از بین می‌رود» (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۱۶۱/۳-۱۱۶۲).

## سرآغاز کودکان غیردربار

تولد و آغاز حیات کودکان در این دوره با رسوماتی همراه بوده است؛ زنانی که درد زایمان داشتند و به علل مختلف نمی‌توانستند وضع حمل کنند، دوستان و خویشاوندانشان به مکتب‌خانه می‌رفتند و برای هر پسری که کار خلافی کرده و چیزی را شکسته یا ضایع کرده است پولی به ملای مکتب‌خانه می‌دادند تا آن شاگرد را تنبیه و مجازات نکند زیرا معتقد بودند که با این کار جنین نیز از زندان شکم مادر رها شده و بیرون می‌آید (اولتاریوس، ۱۳۶۳: ۶۷۰). بریدن بند ناف کودک، شستشوی وی، طرز قنناق کردن و نوع تغذیه و شیر دادن کودک، ختنه کودکان و نام‌گذاری آن‌ها از مراسم‌های دیگر بود (سیریل، ۱۶۸۶: ۳۱۴-۳۱۵). وقتی نوزادی به دنیا می‌آمد و این خبر را کسی به پدر طفل می‌برد، می‌بایست هدیه درخوری از او بگیرد (شاردن، ۱۳۹۳: ۷۷۹/۲). مردمان این سرزمین (ایران) اسامی کودکان را از نام‌های ائمه و اولیا و اوصیای دین خود یا ادیان حقه دیگر با بزرگان تاریخ خود یا عناوینی که بیانگر تقوا و فضیلت باشد انتخاب می‌کردند (شاردن، ۱۳۹۳: ۷۷۸/۲). به نوشته تاورنیه،

ایرانیان نام خانوادگی نداشتند اما مانند یهودیان برای شناسایی میان خود، چون نام کسی را می‌بردند، او را فلان پسر فلان می‌گفتند. «وقتی که برای ختنه‌سوران و نام‌گذاری کودکی می‌آیند سه چهار نام روی تکه‌های کاغذ می‌نویسند و توسط طغلی یکی از آن‌ها را بیرون می‌کشند و اغلب نام بچه را بنا بر آن قرعه می‌گذارند. برای عمل ختنه مانند دیگر مسلمانان زمان مشخصی ندارند. بیشتر اوقات آن را در سنین پایین انجام می‌دهند تا کودک به اندازه سنین بالا درد نکشد» (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۲۸۴). ایرانی‌ها پسران خود را در هفت، هشت و یا نُه‌سالگی ختنه می‌کردند و سپس نوشابه‌ای شیرین به او می‌دادند تا احساس درد نکند (اولثاریوس، ۱۳۶۳: ۳۲۹). «اصالت کودکان از سوی پدرشان است، خواه از کنیزی زرخرید یا متعه یا زن عقدی زاده شده باشند. در ایران اصالت افراد که آن را سیادت می‌نامند مبتنی بر آن است که از نسل محمد (ص) باشند» (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۳۱۶).

برای جلوگیری از رسیدن چشم‌زخم به کودکان، رایج‌ترین اقدام، بستن خرمهره به پیشانی کودک و یا آویزان کردن آن به گردن او و یا بستن و ان یکاد به بازوی او بود. برای این منظور از برخی مواد دارویی نیز استفاده می‌کردند؛ مثلاً سوزاندن مشک، اسپند و یا کهربا. اگر کودکی دچار بیماری می‌شد و بیماری او در اثر نظر خوردن تشخیص داده می‌شد برایش تخم‌مرغ می‌شکستند و اعتقاد داشتند که بعد از شکستن تخم‌مرغ حال طفل خوب می‌شود. تخم‌مرغ، خاکه‌ذغال و نمک را در ظرفی که سکه‌ای در آن انداخته بودند خوب مخلوط می‌کردند و آن را به سر طفل می‌مالیدند و بعد سکه را به فقیر می‌دادند و برای درمان طفلی که بیماری او در اثر نظر خوردن تشخیص داده شده بود درمان‌های فوق‌العاده گوناگونی که همه جنبه خرافی داشتند وجود داشت (سیریل، ۱۱۳۸۶: ۳۱۶-۳۱۷). هربار که نوزاد را می‌شستند چند قطره آب‌نمک به داخل چشم، گوش، بینی و دهان او می‌چکاندند. روزی یک بار نیز به مفاصل دست، زیر زانو، زیر گردن و سایر نقاطی پوست بدن نوزاد دارای چین‌خوردگی بود پودر برگ مورد و برگ گل سرخ نیز می‌پاشیدند؛ اما انجام این کار با توجه به جنسیت نوزاد متفاوت بود. بدن نوزاد پسر را تا پنج‌ماهگی با روغن زیتون و بدن نوزاد دختر را تا سه‌ماهگی با روغن بنفشه چرب می‌کردند (سیریل، ۱۳۸۶: ۳۱۴-۳۱۵).

اگر موضوع تاریخ کودکی این دوره را به اقلیت‌های مذهبی توسعه دهیم، اختلافاتی نیز

از حیث آداب و مناسک کودکی مشاهده می‌شود همچون غسل تعمید کودکان ارامنه در روز یکشنبه که از ضروریات و امّهات مذهبی بود (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۱۱۲-۱۱۳؛ کارری، ۱۳۸۳: ۱۰۴-۱۰۵). گبرها کودکان تازه متولد شده خود را با آب مخصوصی که مقدار زیادی گل در آن می‌جوشاندند در حضور موبد و دعا او را شستشو می‌دادند (کارری، ۱۳۴۸: ۹۷). نام‌گذاری کودکان ارامنه معمولاً در روز تولد انجام می‌گرفت (کارری، ۱۳۸۳: ۱۰۴). آموزش درسی ارامنه تحت تأثیر متون مذهبی مسیحیت گریگوری و گاه نیز با علاقه‌مندی به زبان‌های غربی از جمله فرانسه بود (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۸۳-۸۴). باین‌حال در کثرت اولاد فرقی میان ایرانیان مسلمان و ارامنه نبود. ارامنه نیز «خانواده‌هایشان خیلی گسترده است، پسرها، نوه‌ها و نتیجه‌ها هم در زیر یک سقف با هم زندگی می‌کنند؛ وسایل زندگی‌شان مشترک است» (cartwright, ۱۹۷۷: ۲۴). روایت شاردن از ایام کوتاه کودکان ارامنه را می‌توان در حکم و ویژگی کلی و قابل‌اطلاق به همه کودکان اعصار موردبخت دانست «کودکان این گروه مردمان تا نه و ده‌سالگی زیباترین کودکان جهانند، اما از آن پس در صورتشان جوش‌های زیاد نمودار می‌شود. بر چهره دل‌فریب دخترکان نیز همانند سیمای پسرپچه‌ها جوش بسیار می‌نشیند، و طراوت و شادابی زنان پس از بیست‌وپنج‌سالگی نمی‌پاید. از آن پس بر عارض لطیف و گلگونشان چین‌های زشت نمایان می‌شود و جملگی کریه می‌نمایند» (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۵۷۳/۴). از این‌رو دوران تفریح و بازی کودکان زیاد نبوده است و مراحل ورود آن‌ها به کار و ازدواج بسیار زود اتفاق می‌افتاد.

از نوع بازی کودکان این دوره اطلاع زیادی در دست نیست. در گزارش اروپائیان نیز اشارات مختصری آمده است؛ تفریح معمولی جوان‌ها و بچه‌ها پروازدادن بادبادک است و آن لوله مقوایی بود که دم درازی به آن می‌بستند و با نخ نازکی آن را به هوا می‌فرستادند. صدای این بادبادک در حال پرواز شبیه صدای ارگ کلیسا بود (کارری، ۱۳۸۳: ۱۶۷-۱۶۸).

### کودکان غیردربار، مکتب و تعلیم

برنامه‌های آموزشی مکتب‌خانه‌های عصر صفوی که کودکان غیردربار را تحت ریاست ملا و خلیفه (جانشین ملا) آموزش می‌داد؛ شامل قرآن، تربیت و آموزش دینی، علمی که مختص خواندن و نوشتن مقدمات سواد فارسی و عربی و مخصوصاً ادبیات و اشعار فارسی

مخصوصاً گلستان و بوستان سعدی و علم حساب بود (کمپفر، ۱۳۶۳: ۲۸؛ اولتاریوس، ۱۳۶۳: ۶۸۰، ۳۰۲؛ وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۴؛ گلشنی، ۱۳۴۹: ۸۶) غالب این مدارس در مساجد یا درجوار آن بوده است (کارری، ۱۳۸۳: ۴۴). خواندن قرآن و فراگرفتن تجوید و گاه معانی آن اساسی ترین بخش آموزش کودکان و نوآموزان بود و این امر به طور مشترک خاندان سلطنتی و بزرگان جامعه را نیز در بر می گرفت. محمدعلی حزین در احوال خود نوشته است «در دو سال سوادخوانی و خطی میسر آمد... ملا هشت سالگی والد مرحوم اشارت به تجوید و قرائت قرآن نمود» (حزین، ۱۳۳۲: ۱۰-۱۱)

در روند تعلیم کودکان، تنبیه امری عادی و متعارف بود که با کوچک ترین خطایی با چوبدستی ملا کتک می خوردند، پاهایشان را به فلک می بستند. گاهی «دستان محصلین خلافکار را می بندند و آن چنان ضربه می زنند که خون از زیر ناخنشان فواره می زند. حال اگر گناهی که از محصل سرزده است بزرگ باشد و یا هنگامی که او را می خواهند به چوب فلک ببندند از دست ملا بگریزد، او را می گیرند و پاشنه پایش را می شکافند و بر آن زخم نمک می پاشند» (اولتاریوس، ۱۳۶۳: ۳۰۳). اولتاریوس علت این همه تنبیه را این نکته ذکر کرده بود که چون کودکان ایرانی دارای طبیعتی خشن هستند به مجازات های معمولی اهمیت نمی دهند، بنابراین بزرگ ترها مجبور بودند این چنین با خشونت و شدت عمل کنند. دلیل دیگر این همه خشونت، تعدد و کثرت فرزندان بود زیرا مردان ایرانی همسران متعددی اختیار می کردند، بنابراین کودکان بسیاری نیز به دنیا می آوردند. برخی از کودکان سال های اول زندگی خود را مانند زندانیان در اطاق های در بسته نزد مادران خود به سر می بردند و اجازه نداشتند که مدت زیادی در برابر چشم پدر خود ظاهر شوند. همچنین اکنون، آن چنان اجباری وجود ندارد که تیراندازی با کمان و اسب سواری بیاموزند و تعدادی از آنها همین که خواندن و نوشتن فرامی گرفتند، مشغول کار می شدند، تعداد دیگر محرر (کاتب) می شدند و یا اینتر که به تحصیل دانش ادامه می دادند. در واقع باید اذعان کرد که کمتر ایرانی دیده می شد که خواندن و نوشتن نداند، بدون در نظر گرفتن این که در کدام قشر اجتماعی قرار داشت، زیرا ایرانی ها فرزندان خود را زودتر از زمان معمول به مدرسه می فرستادند (اولتاریوس، ۱۳۶۳: ۳۰۱ و ۳۰۳) با این حال همیشه مکتب خانه، جای خوب و مناسبی برای تحصیل نبود مخصوصاً برای بزرگان و کسانی که دارایی و تمکن داشتند. لذا افراد متمکن برای تحصیل

فرزندان خود معلمان سرخانه به خدمت می‌گرفتند، حتی آنان که دارایی بسیار داشتند معلمین را در خانه خود می‌آوردند (شاردن، ۱۳۹۳: ۹۴۲/۳). تاورنیه بر این امر صحّه می‌گذارد و بیان می‌کند که «کودکان خانواده‌های اعیانی به مدرسه‌های عمومی نمی‌روند و پدرانشان کسانی را برای تعلیم آن‌ها به خانه می‌آورند و آن‌ها را تا سن هجده‌سالگی جز برای شکار یا تیراندازی یا چوگان بازی نمی‌گذارند از خانه خارج شوند، بدین جهت این کودکان با شعور و متمدن و شریف‌اند و هرگز از دهانشان سخنان زشت بیرون نمی‌آید، زیرا هیچ معاشرت و آمیزشی با مردمان پست ندارند» (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۲۶۲). گاه سیاست‌هایی برای ازدواج کودکان اندیشیده می‌شد که از مراحل تعلیم و مکتب‌خانه تا ازدواج را در بر می‌گرفت. «در بلاد شیعه به تخصیص مشهد مقدس معلی و سبزوار و استرآباد و قم و کاشان و یزد و تبریز و اردبیل، چهل نفر از ایتم ذکور و چهل نفر از اناس، مبلوس و مایحتاج تعیین فرموده، معلم و معلمه شیعه‌مذهب پرهیزگار و خدمتکاران صلاحیت‌شمار قرار داده، تربیت می‌کردند و در هنگام بلوغ هر کدام را با دیگری تزویج داده، غیربالغی در عوض می‌آوردند» (ترکمان، ۱۳۵۰: ۱۱۲۴/۱).

«پدران و مادران چون بیم می‌کنند اگر فرزندان‌شان به مکتب و مدرسه بروند بر اثر هم‌نشینی و هم‌صحبتی بچه‌هایی که تربیت صحیح ندارند اخلاقشان فاسد شود، آنان را به مدرسه نمی‌فرستند بلکه معلم سرخانه برای آنان می‌آورند. همچنین به آنان اجازه نمی‌دهند که با خدمتگران صحبت بدارند، و نیز کمال مراقبت را به کار می‌برند تا چشم فرزندان‌شان به نظرهای زشت و ناسزاوار نیفتند و گوششان حرف بد نشنود. خدمتگران نسبت به آنان نهایت ادب را رعایت می‌کنند. افراد طبقات پایین‌تر نیز در تربیت فرزندان خود سعی بسیار به جا می‌آورند و از دویدن در کوی و برزن و بازی کردن بسیار در بیرون خانه و جنگ با همسالان و بازی‌گوشی و شیطنت منعشان می‌کند. آنان هر روز دوبار بچه‌های خود را به مدرسه می‌فرستند و وقتی به خانه بازگشتند آن‌ها را نزد خود نگاه می‌دارند تا به شغل و پیشه‌ای که در آینده باید بدان اشتغال ورزند آشنا کنند» (شاردن، ۱۳۹۳: ۷۶۷/۲)

کودکان در سنین پنج یا شش‌سالگی به مکتب می‌رفتند و مقدمات خط و کتابت و قرآن و ادبیات فارسی را فرا می‌گرفتند (جزایری، بی‌تا: ۳۰۲/۴) و چون بر این باور بودند که در

سنین کمتر مغز کودکان برای آموختن خواندن و نوشتن آمادگی ندارد کمتر اتفاق می‌افتاد که پیش از شش‌سالگی آنان را به این کار وادارند (شاردن، ۱۳۹۳: ۹۳۲/۳) به گفته شاردن حساسیت در این نوع تعلیم و تربیت و نیز وجود مدارس عمومی که کمک‌هزینه به طالبان علم می‌داد سبب شد تا ایرانیان بعد از کودکی نیز تنها به شوق و عشق دست یافتن به مراتب عالی دانش و ادب و نه برای تحصیل ثروت، به جستجوی علم بپردازند (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۵۹۵/۴). گویی تنبیه برای این کودکان بیشتر و فزون‌تر بوده است. «در ایران شاگرد خلافکار را دو نفر از همشاگردی‌های او روی زمین به پشت خوابانده و پاهایش در چوب فلک می‌گذارند و بلند می‌کنند و ملا با چوب و ترکه ضربات شدیدی بر کف پای او وارد می‌آورد و گاهی اوقات چوب را به کف دست آن‌ها می‌زنند. به طوری که از ناخن‌هایشان خون می‌آید و اگر خلاف پسر بچه شدید باشد کف پای او را شکاف داده و در آن شکاف نمک می‌پاشند. طبیعت کودکان ایرانی خشن‌تر از کودکان اروپایی است و سرسخت‌تر و لجبازتر به شمار می‌روند و تنبیه‌های عادی و معمولی، آن‌ها را از خلافتکاری باز نمی‌دارد (اولتاریوس، ۱۳۶۳: ۶۷۵-۶۷۶)

### مشاغل کودکان غیردربار

بنا به گفته تاورنیه کودکان ایرانی، برخلاف کودکان سایر کشورها در کوچ‌بازی نمی‌کنند، بلکه به محض خروج از مکتب پیش پدران خود می‌نشینند تا کم‌کم حرف‌ها و سخنانش را یاد بگیرند. این شیوه در سراسر ایران معمول و رایج است (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۴۶)؛ اما گذشته از آن که کودکان اغلب مشاغل پدرانشان را ادامه می‌دادند اما برخی از آن‌ها ظاهراً خیلی زود وارد خدمات نظامی و اداری می‌شدند یا دست‌کم آن‌ها را برای این کار آماده می‌کردند. پسر بچه‌ها را از دوسالگی به خدمت سپاه درمی‌آوردند، بدین گونه که نام و اسم آنان را با حقوقی (ماهی نیم‌تومان که معادل ۲۲ لیور و ۱۰ سو) در دفتر ارتش ثبت می‌کردند که به این حقوق سال به سال افزوده می‌شد (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۱۹۸/۳). کتاب‌نویسی از جمله مشاغل کودکان عامه و غیردربار به شمار می‌رفت. عدم وجود چاپخانه در ایران و هزینه گزاف و گران چاپ کتاب سبب شد تا خانواده‌هایی که فرزند بیشتری دارند، فرزندان خود را به فراگرفتن هنر خوشنویسی و کتابت وادار کنند. چندین هزار نفر از این افراد از طریق

کتاب‌نویسی و به‌طور کلی نوشتن امرار معاش می‌کردند (اولثاریوس، ۱۳۶۳: ۲۸۰). تعلیم این هنرها برای اطفال توسط مالاها صورت می‌گرفت. ملاجان کاشی «خوشنویس بود و خطی اختراع کرد موسوم به شکسته‌بسته و اغلب اوقات به تعلیم اطفال می‌گذارند» (صفوی، ۱۳۱۴: ۲۶۱). گلشنی کاشانی «خطوط را طوری می‌نویسد و به تعلیم اطفال مشغول است» (صفوی، ۱۳۱۴: ۲۸۵). ایرانیان داشتن شاطر را از بزرگی می‌دانستند. این شاطران پشت‌درپشت، از پدر تا پسر، خدمت می‌کردند و دویدن را با تمرین می‌آموختند. آن‌ها کودکان را از سن شش یا هفت به راه‌روی جلد و سبک عادت می‌دادند. به این صورت که در سال اول یک نفس یک فرسخ می‌دوند و نوعی نیمه‌یورتمه می‌روند. سال دوم دو یا سه فرسخ می‌دوند و سال‌های بعد به همان نسبت بر مسافت اضافه می‌کنند. (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۴۶). گاهی نیز از اطفال برای سرگرمی، شعبده‌بازی و بندبازی استفاده می‌شد (شاردن، ۱۳۹۳: ۷۸۹/۲ و ۷۸۵).

## معضلات کودکان غیردربار

### بیماری کودکان

این معضلات شامل بیماری کودکان، ازدواج زود هنگام، قرار دادن کودکان در رسوم اندوهناک عزاداری و وفات، استفاده جنسی مخصوصاً از کنیزان که گاه دختران کم‌سن‌وسال بودند، غلام‌بچگی و نهایتاً آسیب‌پذیری آن‌ها در جنگ‌ها و قحطی‌ها بود. نخستین بیماری که دامنگیر کودکان تا سن دوازده‌سالگی بود می‌توان به کچلی اشاره کرد. شاردن اشاره می‌کند که مهم‌ترین عامل سرایت این بیماری عدم پاکیزگی تیغ دلاک است؛ زیرا دلاک با همان تیغ کثیف سر تمام بچه‌ها از سن پنج و شش ماهگی به‌طور معمول هفته‌ای دو سه بار می‌تراشد و به همین دلیل بچه‌ها به بیماری کچلی گرفتار می‌شدند؛ اما بچه‌های ارامنه از این بیماری در امان بودند زیرا آن‌ها سرشان با قیچی اصلاح می‌شد (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۱۲۹/۳؛ تاورنیه، ۱۳۸۲: ۳۰۲).

بسیاری از کودکان هشت و ده‌ساله از ابتلا و گزند بیماری سیفلیس در امان نبودند. این بیماری زشت بر اثر هم‌خوابگی با زنان روسپی که تقریباً همه به آن گرفتار بودند عارض می‌شد. همچنین همنشینی کودکان با مبتلایان، هم‌کاسه شدن و شست‌وشو در حمام‌های

عمومی از جمله عوامل مؤثر نشر و گسترش این بیماری بود (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۱۲۹/۳-۱۱۳۰). کودکان در ایران به آبله‌مرغان کمتر دچار می‌شدند (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۳۰۲؛ شاردن، ۱۳۹۳: ۱۱۲۸/۳).

### استفاده از عواطف کودکان

استفاده از معصومیت کودکان و برانگیختن عواطف، جزئی از مخاطرات کودکان غیردربار بوده است. کودکان به واسطه معصومیت و بی‌گناهی همواره بخشی از روند برانگیختن حس ترخّم در مراسم‌ها می‌شدند. از این رو آن‌ها بخش لاینفکی از مراسم عزاداری بودند «وقتی کسی می‌میرد در هر وقت روز یا شب باشد تمام مستخدمان خانه و کودکان و بستگان، در کوچه‌ها پراکنده می‌شوند و فریاد و فغان می‌کنند...» (تکتاندرفون در یابل، ۱۳۵۱: ۵۹). «در مراسم عزاداری امام حسین (ع) بر روی عمارت تابوتی کوچک به چشم می‌خورد و در تابوت یک بچه کوچک که خود را به مردن زده بود. همه کسانی که این دو کودک را همراهی می‌کردند می‌گریستند و ناله و زاری عظیم می‌کردند. این تجسم و نمایش دو طفلان حسین (ع) است که پس از شهادت امام در دست یزید گرفتار شدند» (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۹۰).

ازدواج زودهنگام کودکان را تا حدودی می‌توان از معطلات دوره زمانی موردبحث دانست اگرچه از نگاه اجتماع آن دوره، امری طبیعی و عادی به نظر می‌رسید اما ایرانیان فرزندان خود را خیلی زود از سن نه یا ده‌سالگی نامزدی و به ازدواج وامی‌داشتند (کارری، ۱۳۸۳: ۱۵۵)؛ اما در ارمنیان ازدواج کودکان از سن پنج یا شش مشاهده می‌شد که همان وقت یک بستر مشترک داشتند (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۳۱۵)

### غلام‌بچه‌ها؛ کودکان غیردرباری اما وابسته به دربار

شاهدبازی بنا به پژوهش‌های انجام‌شده در زمره معایب اخلاقی بوده است که در عصر صفوی نیز رواج داشت. برخی مطالعات این فعل را حتی در نزد شعرای بزرگ صفوی و در ادبیات این دوره به‌طور آشکار رصد کرده‌اند (شمیسا، ۱۳۸۱: ۲۰۰-۲۲۰ و ۲۲۴-۲۳۷). به‌طور قطع فرزندان شاهزادگان و بزرگان هیچ‌گاه در معرض این پدیده نبودند و این سرنوشت شوم

از کودکان غیردربار بود که به دربار صفوی انتقال می‌یافتند. با آن که عموماً شدیدترین کنترل‌ها در قبال دوران کودکی می‌شود تا کودکان از تهدیداتی چون جهل و مخاطرات اخلاقی و جنسی به دور باشند (جیمز و همکاران، ۱۳۸۳: ۲۷) اما اخلاق جنسی در دوره صفوی با فراز و فرودهایی همراه بود که دامن کودکان و غلام‌بچه‌های دربار را نیز در بر می‌گرفت. شاه اسماعیل اول به روایت بازرگان ونیزی، به هنگام فتح تبریز به عنوان اولین دستور، دوازده‌تن از زیباترین پسران شهر را به کاخ خود فراخواند (سفرنامه ونیزیان در ایران، ۱۳۴۹: ۴۳۰). افوشته‌ای نطنزی به نگاه هوس‌آلود شاه‌طهماسب به سفره‌چی شاه‌طهماسب که پسری زیباروی بود اشاره کرده است اگرچه بعدها از این کار استغفار کرد و دستور داد که بعد از آن، غلامان دربار شلواری بی‌پوشند که تا زانوی آن‌ها برسد (افوشته‌ای نطنزی، ۱۳۵۰: ۱۵-۱۶). تاورنیه می‌نویسد: «شاه که به سی یا سی‌وپنج‌سالگی رسیده است... جز سه چهار زن از زیباترین زنانش را نمی‌بیند و دیگر زنان باید، هرکدام با خواجه‌ای سیاه و دو سه غلام‌بچه برای خدمتگزاری به اتاق خود بروند بی‌آن که با سایر زنان حشر و نشری داشته باشند. این کار برای عدم توطئه برای شاه است» (تاورنیه، ۱۳۸۲: ۲۱۰). مشکلات این غلام‌بچه‌ها گاه مصیبت‌وار بود؛ در موقع قتل اعتمادالدوله صدراعظم، یکی از غلام‌بچه‌هایی که در آنجا حضور داشت و نمی‌توانست این منظره فجیع و دلخراش را ببیند روی خود را برگرداند و اشک از چشمانش سرازیر شد، شاه‌صفی متوجه تغییر حالت غلام‌بچه شد و بلافاصله به جلاد دستور داد تا چشمان آن غلام‌بچه را هم از حدقه درآوردند (اولتاریوس، ۱۳۶۳: ۷۳۰) دلاواله در سفرنامه خویش از غلام‌بچه‌هایی سخن می‌گوید که در ضیافت‌ها و مهمانی‌های دربار صفویه مسئول ریختن شراب در جام‌های نقره و کشیدن غذا برای مهمانان بودند (دلاواله، ۱۳۷۰: ۲۴ و ۲۶ و ۲۹۵). با آن که شاه سلطان حسین در اوایل زمامداری خود طی فرامینی رسم شراب‌خواری و صرف مسکرات را شدیداً منع و اماکن فساد، فحشا، قماربازی، لهو و لعب را برچید و رسم سجده به پادشاه و کورکردن و کشتن محارم را که سلاطین سلف او در پیش گرفته بودند، برانداخت و به اصلاح دستگاه نظامی و قضایی همت گماشت و بر ساده‌پوشی و محافظت از اخلاق نسوان و کودکان اصرار ورزید (نصیری، ۱۳۷۳: ۱۸) اما این فرمان دیرهنگام و چندان مورد توجه قرار نگرفت.

در مجموع، کودکان عامه از حیث تنوع جنسی امکان بیشتری را برای مردم فراهم

می‌کردند. یکی از راه‌های «استفاده و لذت بردن از زنان، خرید کنیز است و مردی که زن یا دختری را به‌عنوان برده و کنیز خریداری کرد، در حقیقت مالک او شده و می‌تواند هر طور که بخواهد از او استفاده نماید. معمولاً این کنیزکان را تاتارهای داغستانی از مسیحیان گرجستان ربوده و به ایرانی‌ها می‌فروشد، کودکانی را که از این دو نوع زنان یعنی متعه و کنیزها به وجود می‌آیند مردان نزد خود نگه‌داری می‌کنند و غالباً مانند فرزندان زنان عقدی ارث هم از پدر خود می‌برند، مگر آن‌که پدر طبق وصیت‌نامه خود سهم بیشتری برای فرزندان زنان عقدی خود منظور کرده باشد ولی در هیچ موردی این قبیل کودکان، نامشروع محسوب نمی‌شوند» (اولثاریوس، ۱۳۶۳: ۶۷۰). به گزارش کارری، مردها می‌توانستند از کنیزهای زرخرید خود نیز استفاده کنند. بچه‌هایی که از این کنیزها به دنیا می‌آمدند، مانند سایر بچه‌ها دارای حقوق قانونی بودند (کارری، ۱۳۸۳: ۱۵۶).

### کودکان در کشاکش جنگ‌ها

کشتار، اسارت و تجاوز به زنان و کودکان در جنگ‌های این دوره به‌ویژه در بحبوحه جدال‌های بین ایران و عثمانی و اوزبکان مکرراً گزارش شده است. در حمله ازبکان و عثمانی‌ها بارها کودکان و اطفال در معرض قتل و اسارت قرار گرفتند، در تبریز و در جدال ایران و عثمانی پیش آمده بود که حتی اطفال سادات که بسیار مورد احترام بودند، توسط ترکان عثمانی اسیر شده و به گفته ترکمان «در استانبول به کفره فرنک فروختند» (ترکمان، ۱۳۵۰: ۴۳۵ / ۲) و به روایت منشی قمی کودکان شیرخواره را کشتند و هفت هشت‌هزار نفر از اطفال و زنان و دختران تبریزی را اسیر نموده در میانه یکدیگر خرید و فروش نمودند (منشی قمی، ۱۳۸۳: ۷۸۹ / ۲) و در زمان عبدالله خان و عبدالؤمن خان «پسرش طایفه اوزبکیه نیز در خراسان این شیوه پیش گرفتند در مشهد مقدس معلی جمعی کثیری از سادات و فرزندان اشراف، علما و زهاد و فرزندان سپاهی و رعیت را اسیر و در اقصی ترکستان، ماوراءالنهر تا کابل و هندوستان فروخته شد» (ترکمان، ۱۳۵۰: ۴۳۵ / ۲). عبیدالله خان ازبک نیز در جنگ ماوراءالنهر و جدال با شیخ میرزا «سادات عالی‌درجات آن ولایت... را که با عیال و اطفال، پناه به مسجد جامع برده بودند، به همراه کثیر زیادی از مردم به قتل رسانید» (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۲۱۶).

طبق گزارش ترکمان در هنگامه هجوم و غارت عبدالؤمن خان اوزبک به مشهد «بعد از سه چهار روز که در هیچ یمین یسار نمانده بود به رعایا ترحم نموده اما با وجود غارت‌زدگی مال امانی حواله می‌شد و هرکس قدرت بر ادای آن نداشت اطفال و کودکان را در عوض می‌گرفتند بسیاری از نساء و صبیان را که اسیر شده بودند به ماوراءالنهر برده بذل رقیت گرفتار کردند» (ترکمان، ۱۳۵۰: ۲/۲۷۷). عبدالؤمن خان اوزبک در سبزواری نیز قتل عام سنگینی نمود که حتی «از کشتن کودکان شیرخواره خود را معاف نداشته بود» (ترکمان، ۱۳۵۰: ۲/۳۵۰) اسکندر بیگ خود این عمل ظالمانه کودک‌کشی را بعد از رسیدن موکب شاه‌عباس به آن منطقه نظاره‌گر بوده است.

گاهی نیز در سرکوب شورش‌های محلی کودکان نیز از کشتار و اسارت در امان نبودند. قزوینی در شرح تاخت اکراد محمودی در آذربایجان و سرکوب آن می‌نویسد «... به نیروی اقبال بی‌زوال غازیان عظام آن طایفه طاغیه را تاخته مردان را طعمه تیغ درخشان و زنان و کودکان را بسته قید ذل و اسیر هوان گردانیده...» (قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۲۶).

در ایام پایانی حکومت صفویان، اطفال و کودکان در معرض خشونت قرار داشتند. گزارش هلندی‌ها از وضعیت خطرناک زنان و کودکان در بحبوحه حملات افغانه به قلعه هلندی‌ها در بندر گمبرون یاد کرده است که مجبور به پناه دادن آن‌ها در قلعه شدند (فلور، ۱۳۶۷: ۱۴۴ و ۱۷۲). گاه کودکان را گرو می‌گرفتند تا والدینشان برای آزادی هر کودک مبلغی (هفتاد تا صد محمودی) پرداخت کنند (فلور، ۱۳۶۷: ۸۹). در خطه شمال ایران در کشاکش نبردهای روس و ترک گاه حتی کودکان نیز به‌راحتی کشته می‌شدند (فلور، ۱۳۶۷: ۲۱).

گزارش گیلانتر از این وضعیت اسفناک و فاجعه‌بارتر است. «بیش از دوهزار تن از ارمنیان را پیر و جوان و مرد و زن، حتی زنان شیرده و باردار را بکشتند. جمعی از زنان و اطفال را با خواسته بسیار به همراه خویش به ایروان بردند. این سربازان، که ولایت چغاگون را در آتش بیداد سوخته بودند، چون به ایروان رسیدند شرح نامرادی خویش را با نایب‌الحکومه باز گفتند. چون مسلمانان ایروان و نایب‌الحکومه آگهی یافتند که لشگریان ارمنی سپاهیان آنان را شکسته‌اند، آنان نیز از سر کینه‌جویی، همه‌جا در شهر و روستاها بر ارمنیان حمله بردند، و به قتل و غارت پرداختند، مردان را بکشتند و زنان و کودکان را به

اسارت کشیدند. نتیجه این شد که ارمنیان بدبخت دیگر نمی‌توانستند روزگهان از خانه‌های خویش بدرآیند و آسیب و بیدادی سخت بر آنان وارد گشت. این ارمنیان، و حتی تمام مردم روستاهای آنان، چون که دیدند روزبروز محنت و مرارت و سوءحظشان در افزایش است خان‌ومان خویش بگذاشتند و زن و فرزند برگرفتند و به ترکیه گریختند» (گیلاتت، ۱۳۷۱: ۱۲۱).

در کتاب *وقایع خراسان*، یادداشت‌هایی درباره حمله افغانه به روستاهای قائن (۱۱۳۴) از نویسنده گمنامی آمده است «یکی از خوف افغان خود را به چاه انداخته بود، و دو نفر دیگر نیز به درجه شهادت رسیده بودند ... دو نفر طفل که حیوانات را به چرا برده بودند- اسیر قید جفا نموده، دو نفر دیگر که همراه ایشان بودند به درجه شهادت رسیده بودند» (بهبهانی، ۱۳۸۹: ۱۱۳). در ایام قحطی و محاصره «مشمتمل بر سی چهل خانواده- جمعی از گرسنگی ضایع و مردند و مردم از اهل و عیال و اطفال خود به تنگ آمده بودند و راضی به همه چیز بودند. استماع شد که طفل از ضعیفه که در تکاب شاخن اسیر نموده بودند، چون طفل یک دو ماهه بود، می‌خواستند که به صحرا باندازند و مادر بیچاره نمی‌داده، طفل را بی خبر به دور به صحرا انداخته بودند و ضعیفه را بسیار زده بودند» (بهبهانی، ۱۳۸۹: ۱۲۰).

### نتیجه‌گیری

تاریخ کودکی همچنان موضوعی تازه در پژوهش‌های تاریخی است و تاریخ کودکی عصر صفوی نیز تاریخ پنهان و کم‌سوئی است که اغلب در ارتباط با زندگی بزرگان و در کانون تحولات دربار مورد توجه جدی قرار گرفته است. ترسیم همه‌جانبه تاریخ کودکی این دوره با توجه به قلت توجه منابع تاریخ‌نگاری، امکان‌پذیر نیست و در گام نخست مشاهده شد که حتی حدود و ثغور کودکی در دوره مورد بحث کاملاً مشخص نشده است. با وجود چنین خصیصه‌ای، تاریخ‌نگاری سیاسی و سفرنامه‌ها اطلاعات ذی‌قیمتی از مولفه‌های کودکان دربار ارائه داده‌اند. شاید بتوان شاه اسماعیل اول را به‌مثابه کودک - بزرگ یاد کرد که از سیادت، قداست معنوی وی و احترام حلقه مشاورینش نشئت گرفت اما در ادامه این ویژگی شاهزادگان، تحت‌الشعاع منازعات سیاسی رنگ باخت. حتی‌المقدور تا عصر شاه‌عباس اول و برگرفته از نظام تعلیم و تربیت و آموزش شاهزادگان صفوی، نوع آموزش آن‌ها جدی و

پرمایه بود و شامل آموزش‌های ادبی، هنری و مذهبی بود که از مزایای کودکان دربار تلقی شده است. اگرچه به فراخور حال و علاقه پادشاه، این نوع آموزش از لحاظ جنسیت، می‌توانست شامل کودکان دختر نیز باشد اما بیشتر بر آموزش پسران استوار بود و در این میان توجه بیشتر به شاهزادگانی بود که بخت و اقبال شاهی داشتند اما راه دقیق طی شده در تعلیم و تربیت شاهزادگان با تکانه‌های سیاسی و بحران جانشینی به هدر می‌رفت.

شمول فراوان انگیزه‌های سیاسی باعث شد تا نظام آموزش کودکان دربار در هجمه‌ای از آموزش‌های چندگانه و رسمی دربار، لاهها و خواجه‌سرایان و نهایتاً نقش محوری حرم‌سرا قرار گیرد. این امر ضمن آن‌که فرایند فرهنگ‌پذیری شاهزادگان را دچار تلاطم می‌کرد، با نادیده انگاشتن تربیت دقیق و مستمر شاهزادگان، بر عهده گرفتن نقش سیاسی و اجتماعی آتی را عملاً به مخاطره انداخت. می‌توان گفت؛ با وجود نوع تعلیم و تربیت در حوزه ادب، دانش، هنر و مخصوصاً عقاید مذهبی و شیعی شاهزادگان کودک، آنگاه که به مسائل حاد سیاسی می‌رسید تمام این مزایا و فضایل به قتل، شکنجه، مقطوع‌النسلی، کور کردن و حذف یا اعتیاد کودکان دربار کشیده می‌شد. اقامت طولانی و بیش از حد کودکان در حرم‌سرا، آن‌ها را با عوالم بزرگی و آشنایی با مسئولیت‌های خطیر پیش رو، بی‌اطلاع می‌نمود؛ خصلت اتکایی کودکان دربار و عدم تجربه برای کسب استقلال، حتی وقتی که شاهزادگان به سلطنت می‌رسیدند ادامه داشت امری که در نیمه دوم حکومت صفویان خود را بیشتر نشان داد. لیه‌ها در آموزش و فرهنگ‌پذیری شاهزادگان در قالب سیاسی و نظامی نقش پُرنرنگی داشتند اما اغلب آن‌ها در راستای حفظ جایگاه خود مایل بودند، شاهزاده بدون استقلال در کنف حمایت و تحت سیطره وی باشد. در چنین شرایطی هریک از شاهزادگان کودک، مادامی که به سن بلوغ و آگاهی و زیرکی سیاسی نرسیده بودند تنها حکم فرصت و غنیمتی برای قبائل رقیب، لیه‌ها و افراد ذی‌نفوذ بودند. هرچند که مقررات سخت اخلاقی، کودکان دربار و شاهزادگان را احاطه می‌نمود اما این امر اولاً مستمر نبود و ثانیاً با هر تکانه سیاسی می‌توانست درهم بشکند. دست‌کم اعتیاد و افیون با گستردگی آن، روشی شناخته‌شده برای حذف یا تضعیف به شمار می‌رفت. مقایسه حیات اجتماعی دو گروه کودکان درباری و غیردرباری خالی از لطف نیست؛ اما با پذیرش برخی موانع باید بدان اشاره نمود از جمله آن‌که ترسیم ابعاد مختلف کودکان غیردرباری از حیث فقر منابع و گزارش‌ها چندان واضح و

آشکار نیست. می‌توان پذیرفت که مرزبندی میان کودکان دربار و غیردربار مطلق نبود و در برخی امور، مشترکاتی به لحاظ روحیه و نگاه زمانه به کودکان وجود داشت و نیز هرچه فاصله طبقاتی از توده مردم به جانب اشراف و بزرگان می‌رفت بر اشتراکات کودکان دربار و غیردربار افزوده می‌شد. به نظر می‌رسد که روایات تاریخی و از جمله گزارش‌های اروپائیان درباره تولد کودک، نوع تغذیه و شیر دادن، نام‌گذاری و جلوگیری از چشم‌زخم و امثال این رسوم، فصل مشترک همه کودکان عصر صفوی است؛ اما در این موارد با اقلیت‌های مذهبی مواجهیم که سنن و آداب خود را در این زمینه داشته‌اند. همچنان‌که نوع و مراتب کلی آموزش مذهبی و درسی کودکان، مخصوصاً کودکان اشراف و نجبا با کودکان دربار تا حدود زیادی مشترک بود؛ اگرچه در نوع، سطح و کیفیت متمایز به نظر می‌رسید. در نظام تعلیم و تربیت و سوادآموزی شکی نیست که کودکان دربار از امکانات زیادتری برخوردار بوده‌اند و یا استادان صاحب‌نام آن‌ها را آموزش می‌داد و نیز کودکان غیردربار به سهولت و با شدت بسیاری تنبیه می‌شدند اما در نوع متون مذهبی و ادبی آموزش، در هر دو طیف هر مشابهتی وجود داشته که اجتناب‌ناپذیر بوده است. باین‌حال در حیات اجتماعی این کودکان، تفاوت‌های چشمگیری نیز وجود داشت؛ کودکان غیردربار، از مراحم و مزاحمت‌های لاهوتی و از نظارت خواجه‌سرایان فارغ بودند و مهم‌تر از همه آن‌که معضلات حرم‌سرا، بحران جانشینی و کودک‌کشی، کورکردن و مقطوع‌النسلی دربار جان آن‌ها را نمی‌گرفت. در نوع تربیت جنسی بنا به محدودیت و نظارت شدید دربار و قواعد اخلاقی آن، کودکان دربار در محافظت و امنیت بودند درحالی‌که کودکان غیردربار در معرض خطرات جنسی و تجاوز قرار می‌گرفتند از جمله پدیده غلام‌بچگی که اگرچه بیشتر وابسته به دربار بود اما انجام آن مربوط به کودکان غیردربار و شاهزادگان بود. غلام‌بچه‌ها بنا به پیوند با شاهزادگان و رجال سیاسی در معرض خطرات بحران جانشینی قرار داشتند اما به‌طور قطع آن‌ها بیشتر دستخوش امیال و غرائز شاه و درباریان، لواط و شاهدبازی بودند. کودکان غیردربار در کشاکش نبردهای مرزی میان ایران و عثمانی و ازبکان و یا در شورش‌های محلی و نهایتاً در هجوم افغانه، به‌راحتی در معرض قتل، اسارت یا تجاوز قرار داشتند. همچنان‌که بیماری، آن‌ها را بیشتر از کودکان دربار مورد خطر قرار می‌داد. با وجود حساسیت عمومی در قبال تربیت کودکان، مشاغل هر دو گروه نیز کاملاً متفاوت بود کودکان دربار برای آینده مهم‌تر و

خطرناک‌تری تربیت و آموزش داده می‌شدند و کودکان غیردرباری برای مشاغل عمومی و خدمات و درواقع برای زیستن.

اگر حکومت صفوی در نوع کودکان غیردرباری وظیفه‌ای واجب قائل نبود اما بی‌جهت نیست اگر فرجام تلخ حکومت صفویان را در نادیده انگاشتن مفهوم کودکی و مسائل آن در روند حوادث دربار بدانیم. صفویان آشکارا این مولفه مهم را در حیات سیاسی و اجتماعی دربار و حکومتگری خود نادیده گرفتند و آن را کم‌رنگ و بی‌بها کردند و علی‌رغم پویایی فرهنگی و تمدنی، بخش از دلائل زوال و سقوط آن‌ها باید را در این نقیصه دید.

## منابع

## کتاب‌ها

- ابن بی بی، یحیی بن محمد (۱۳۵۰)، *مختصر سلجوق‌نامه*، به کوشش محمد جواد مشکور، تبریز، کتابفروشی تهران.
- استیرنس، پیتر (۱۳۸۸)، *دوران کودکی در تاریخ جهان*، ترجمه سارا ایمانیان، تهران، اختران.
- افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت‌الله (۱۳۵۰)، *نقاوه‌الآثار فی ذکرالآخیار*، به اهتمام احسان اشراقی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- امینی، ابراهیم بن میر جلال‌الدین (۱۳۸۳)، *فتوحات شاهمی (تاریخ صفوی از آغاز تا سال ۹۳۰ هـ ق)*، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اولتاریوس، آدام (۱۳۶۹)، *سفرنامه آدام اولتاریوس*، ترجمه حسین کردبچه، جلد ۲، تهران، شرکت کتاب برای همه.
- آژند، یعقوب (۱۳۷۹)، *تاریخ ایران دوره تیموریان*، تهران، جامی.
- بدلیسی، شرف‌الدین (۱۳۴۳)، *سرفنامه*، به اهتمام محمد عباسی، تهران، علمی.
- بنداری، فتح بن علی (۱۳۵۶)، *تاریخ سلسله سلجوقی*، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- بهبهانی، میرزا عبدالنبی شیخ الاسلام (۱۳۸۹)، *بدایع الاخبار (وقایع بهبهان در زمان حمله محمود افغان)*، مقدمه، تصحیح و توضیحات سید سعید میر محمد صادق، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- پستم، نیل (۱۳۷۸)، *نقش رسانه‌های تصویری در زوال کودکی*، ترجمه صادق طباطبایی، تهران، انتشارات اطلاعات.
- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۸۲)، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه حمید ارباب شیرانی، تهران، نیلوفر.
- تتوی، قاضی احمد و آصف خان قزوینی (۱۳۸۲)، *تاریخ الفی*، تصحیح غلام رضا طباطبایی مجد، جلد ۸، تهران، علمی و فرهنگی.
- ترکمان، اسکندر منشی (۱۳۵۰)، *تاریخ عالم آرای عباسی*، تصحیح ایرج افشار، جلد ۱ و ۲، تهران، امیرکبیر.

- تکتاندرفون دریابل، گئورگ (۱۳۵۱)، *ایتیریسیکوم «گزارش سفارتی به دربار شاه‌عباس اول»*، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- جزایری، سید نعمت الله (بی‌تا)، *الانوار النعمانیه*، جلد ۴، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- جنابدی، میرزا بیگ بن حسن (۱۳۷۸)، *روضه‌الصفویه*، تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، موقوفات دکتر محمود افشار.
- جیمز، آیسون و کریس جنکس و آلن پروت (۱۳۸۳)، *جامعه‌شناسی دوران کودکی (نظریه‌پردازی درباره دوران کودکی)*، مترجمان علی‌رضا کرمانی و علی‌رضا ابراهیم آبادی، تهران، نشر ثالث.
- حاتمی، زهرا (۱۳۹۵)، *تاریخ کودکی در ایران (از آغاز عصر ناصری تا پایان دوره رضا شاه)*، تهران، علم.
- حزین، محمدعلی بن ابی‌طالب (۱۳۳۲)، *تاریخ حزین (شامل اواخر صفویه فتنه افغان، سلطنت نادرشاه و احوال جمعی از بزرگان)*، اصفهان، تأیید.
- حسینی منشی، محمد میرک بن مسعود (۱۳۸۵)، *ریاض‌الفردوس‌خانی*، تصحیح ایرج افشار و فرشته صرافان، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- دانش‌پژوه، محمدتقی (۱۳۴۵)، *بحرالفتاوی*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- دلاواله، پیتر (۱۳۷۰)، *سفرنامه پیترودلاواله*، ترجمه و حواشی از شجاع‌الدین شفا، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۵۴)، *لغت‌نامه*، تهران، دانشگاه تهران.
- رازی، امین احمد (بی‌تا)، *هفت اقلیم*، تصحیح و تعلیق جواد فاضل، تهران، انتشارات علم.
- روملو، حسن (۱۳۵۷)، *احسن‌التواریخ*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، جلد ۲، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- سانسون (۱۳۶۴)، *سفرنامه سانسون*، ترجمه دکتر تقی تفضلی، تهران، انتشارات ابن سینا.
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۶۹)، *گلستان*، بی‌جا، خوارزمی.

- سفرنامه ونیزیان در ایران (۱۳۴۹)، ترجمه دکتر منوچهر امیری، تهران، نشر خوارزمی.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۱)، شاهدبازی در ادبیات فارسی، تهران، انتشارات فردوس.
- سیریل، الگود (۱۳۸۶)، طب در دوره صفویه، ترجمه محسن جاویدان، تهران، دانشگاه تهران.
- شاردن، ژان (۱۳۷۲)، سفرنامه شوالیه شاردن، ترجمه اقبال یغمایی، جلد ۱-۴، تهران، توس.
- شاملو، ولی قلی بن داودقلی (۱۳۷۵)، قصص الخاقانی، جلد ۱، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شاه آبادی، حمیدرضا (۱۳۸۲)، مقدمه‌ای بر ادبیات کودک؛ بحثی در شناخت مفهوم دوران کودکی، تهران، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.
- شبانی، احمد (۱۳۹۵)، کودکی‌زدایی در کتاب‌های درسی ابتدایی ایران، تهران، آگاه.
- شرلی، آنتونی (۱۳۸۷)، سفرنامه برادران نسرلی، ترجمه آوانس، به کوشش علی دهباشی، تهران، نگاه.
- صائب، محمد علی (۱۳۶۴)، دیوان صائب تبریزی، به کوشش محمد قهرمان، تهران، علمی و فرهنگی.
- صفوی، سام میرزا (۱۳۱۴)، تحفه سامی، به اهتمام وحید دستگردی، تهران، ارمغان.
- صفوی، طهماسب بن اسماعیل (۱۳۶۳)، تذکره شاه‌طهماسب، با مقدمه امرالله صفوی، تهران، شرق.
- طوسی، نصیرالدین (بی‌تا)، اخلاق ناصری، به کوشش وحید دامغانی، تهران: موسسه مطبوعاتی فراهانی.
- عمادالدین شیرازی، محمود بن مسعود (۱۳۸۸)، رساله افیونیه، تصحیح رسول چوپانی، امید صادقپور و وجیهه پناهی، تهران، المعی.
- غزالی، محمد (۱۳۵۴)، کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- غفاری قزوینی، احمد (۱۳۴۳)، تاریخ جهان‌آرا، تهران، کتابفروشی حافظ.

- غفاری کاشانی، قاضی احمد بن محمد (۱۴۱۴)، *تاریخ نگارستان*، تصحیح مرتضی مدرس گیلانی، تهران، کتابفروشی حافظ.
- فلسفی، نصرالله (۱۳۴۷)، *زندگانی شاه‌عباس اول*، جلد ۱، تهران، دانشگاه تهران.
- فلور، ویلم ام (۱۳۶۷)، *اشرف افغان در تختگاه اصفهان (به روایت شاهدان هلندی)*، تهران، توس.
- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۳۸۷)، *مجموعه رسائل (۱)*، تهران، مدرسه عالی شهید مطهری.
- فیگوئروا، دن گارسیا (۱۳۶۳)، *سفرنامه دن گارسیا دسیلوا فیگوئروا*، مترجم غلامرضا سمیعی، تهران، نشر نو.
- کارری، جملی (۱۳۸۳)، *سفرنامه کارری*، مترجم عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، تهران، علمی فرهنگی.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳)، *سفرنامه کمپفر*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی.
- کورسارو، ویلیام ای. (۱۳۹۳)، *جامعه‌شناسی کودکی*، مترجمان علی رضا کرمانی و مسعود رجبی اردشیری، تهران، نشر ثالث.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۶)، *جامعه‌شناسی*، ترجمه منوچهر صیوری، تهران، نی.
- گیلانتر، پطرس دی سرکیس (۱۳۷۱)، *سقوط اصفهان*، اصفهان، گله‌ها.
- لاکهارت، لارنس (۱۳۶۸)، *انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران*، ترجمه مصطفی قلی عماد، تهران، مروارید.
- لاهجی، علی بن شمس‌الدین بن حاجی حسین (۱۳۵۲)، *تاریخ خانی*، تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- متی، رودی (۱۳۹۸)، *تفریحات ایرانیان (مسکرات و مخدرات از صفویه تا قاجار)*، ترجمه مانی صالحی‌علّامه، تهران، نشر نامک.
- محتشم، علی بن احمد (۱۳۴۴)، *دیوان مولانا محتشم کاشانی*، به کوشش مهر علی گرگانی، تهران، سنایی.

- ممبره، میکله (۱۳۹۳)، *سفرنامه میکله ممبره*، ترجمه ساسان طهماسبی، اصفهان، بهتا پژوهش.
- منشی قزوینی، بوداق (۱۳۷۸)، *جواهر الاخبار*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات حسن بهرام نژاد، تهران، مرکز نشر میراث مکتوب.
- منشی قمی، احمد بن حسین (۱۳۸۳)، *خلاصه التواریخ*، جلد ۲، تهران، دانشگاه تهران.
- موسوی فندرسکی، ابوطالب بن میرزا بیک (۱۳۸۸)، *تحفه العالم*، به کوشش رسول جعفریان، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- میرزا سمیعا (۱۳۶۸)، *تذکره الملوک*، به کوشش سید محمد دبیر سیاقی، تهران: امیرکبیر.
- ناشناس (۱۳۶۴)، *جهانگشای خاقان (تاریخ شاه اسماعیل)*، مقدمه و پیوستها الله دتا مضطر، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ناشناس (۱۳۸۴)، *عالم‌آرای شاه اسماعیل*، تصحیح اصغر منتظر صاحب، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- نصرآبادی، محمدی طاهر (۱۳۷۹)، *تذکره نصرآبادی*، به کوشش احمد مدقق یزدی، یزد، دانشگاه یزد.
- نصیری، محمدابراهیم بن زین‌العابدین (۱۳۷۳)، *دستور شهسپاریان (سال‌های ۱۱۰۵ تا ۱۱۱۰ هـ ق پادشاهی شاه سلطان حسین صفوی)*، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- واله اصفهانی، محمد یوسف (۱۳۷۲)، *خلد برین (ایران در روزگار صفویان)*، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- وحید قزوینی، محمد طاهر بن حسین (۱۳۲۹)، *عباسنامه*، به تصحیح ابراهیم دهگان، تهران، کتابفروشی داوودی.
- وحید قزوینی، محمدطاهر بن حسین (۱۳۸۳)، *تاریخ جهان‌آرای عباسی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ورسلی، پتر (۱۳۷۳)، *جامعه‌شناسی مدرن*، ترجمه حسن پویان، جلد ۱، تهران، انتشارات چاپخش.

- یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۸۷)، *ظفرنامه*، جلد ۲، تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

### مقاله‌ها

- اسدی، لیلا سادات (۱۳۸۶)، «بررسی مفهوم کودک با رویکرد به حوزه کیفی»، *فقه و حقوق خانواده*، شماره ۴۵ و ۴۶.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم (۱۳۵۳)، «کتب اخلاقی و مشکلات خانواده‌ها (سیاست اهل و اهل سیاست در کتب اخلاقی فارسی)»، *مکتب ماه*، شماره ۵۸.
- بهرام نژاد، محسن و سارا داراب زاده (۱۳۹۳)، «بررسی جایگاه اجتماعی- تربیتی الله در دوران صفوی: امیران قزلباش و غلامان حرم‌سرا»، *مطالعات تاریخ فرهنگی*، شماره ۱۹.
- بیانی، خان بابا (۱۳۱۹)، «روش آموزش در دوره صفویه»، *آموزش و پرورش، وزارت فرهنگ*، شماره ۱.
- تابش، یعقوب و سید هاشم آقاجری و عطاءالله حسنی (۱۳۹۶)، «پیدایی و شیوع اعتیاد به افیون در عصر صفوی»، *تاریخ ایران*، شماره ۲۱.
- تکمیل همایون، ناصر (۱۳۸۷)، «آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان در عصر صفویه»، *پژوهش نامه تاریخ*، شماره ۵.
- رحمانیان، داریوش و زهرا حاتمی (۱۳۹۵)، «بازی و سرگرمی کودکان در ایران (۱۲۸۵-۱۳۳۰ش)»، *جستارهای تاریخی*، شماره ۲.
- سجادی، نرگس و سعید آزاد منش (۱۳۹۵)، «زیرساخت‌های مفهومی دوران کودکی در تطور تاریخ: به سوی مفهوم پردازی اسلامی از کودکی»، *فلسفه تربیت*، شماره ۱.
- شایسته فر، مهناز و محمد خزائی و شهین عبدالکریمی (۱۳۹۳)، «بررسی جایگاه اجتماعی زنان و کودکان در دوره شاه‌طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۳ق) بر اساس تطبیق نگاره‌های نسخ شاهنامه طهماسبی و هفت اورنگ جامی»، *زن در فرهنگ و هنر*، شماره ۲.
- قایمی، علی (۱۳۷۳)، «اقامه نماز در دوران کودکی و نوجوانی»، *پیوند*، شماره ۱۸۴.
- گلشنی، عبدالکریم (۱۳۴۹)، «تشکیلات آموزشی ایران در دوره صفویه»، *خرد و کوشش*، شماره ۱.

- وثيق، بهزاد و رضا قدردان قراملكى (۱۳۹۵)، «مفهوم آموزش و تأثير آن در معماری مدارس اسلامى (مقايسه تطبیقى مدارس سلجوقى و صفوى)»، پژوهش‌هاى معماری اسلامى، شماره ۱۲.

#### مجموعه مقاله‌ها

- ترکمنى آذر، پروين، (۱۳۸۳)، «خانندان صفويه و تسييعيان گيلان»، به اهتمام مقصود على صادقى، مجموعه مقالات همایش صفويه در گستره تاريخ ايران زمين، تبريز، ستوده.

#### منابع انگليسى

- Nasman, E. (1994), Individualisation and Institutionalisation of Childhood in Today's Europe. In j. Qvortrup M. Bardy, G. sgritta and H. Wintersberger (eds), Childhood Matters, Aldershot: Avebury.
- Rose, N. (1989), Governing the Soul, London: Routledge... visioning women and social change:
- Thorne, b. (1987), Revisioning women and social change: Where are children? Gender & Society
- Ritchie, O. and Kollar, M. (1964), The Sociology of Childhood, New York: Appleton Century Crofts.
- Cart Wright, John (1977), The peachers Travels, New Jersey Amsterdam.
- Matthee, Rudi (2005), The pursuit of pleasure: Drugs and Stimulants in Iranian History. 1500-1900. Princeton & Oxford: Princeton University Press.
- Minorsky, V (1980), (Translated and explained by). Tadhkirat Al - Manuluk: A Manual of safavid Administration Cambridge : E.j.w. Gibb Memorial trust.



فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال دوازدهم، شماره بیست و شش، بهار ۱۴۰۰، صفحات ۱۴۹-۱۷۶

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۹/۰۹/۲۹

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۷/۱۹

## ابعاد فرهنگی مشارکت ایران در نمایشگاه جهانی ۱۸۷۳ وین و تأثیر آن بر تولید و صادرات قالی ایران

عبدالله میرزایی<sup>۱</sup>

### چکیده

با وقوع انقلاب صنعتی در اروپا و رواج تولید انبوه، نمایشگاه‌های جهانی با هدف عرضه توانمندی‌های فنی و فناوریانه و یافتن بازارهای جدید صادراتی شکل گرفتند. پس از چهار دوره برگزاری این نمایشگاه‌ها در انگلیس و فرانسه، نمایشگاه جهانی پنجم با شعار «فرهنگ و آموزش» در سال ۱۸۷۳ در شهر وین اتریش برگزار شد. کشور ایران نیز به‌طور رسمی و با برنامه‌ریزی قبلی در این رویداد شرکت کرد. هدف از این پژوهش، شناسایی ابعاد مختلف مشارکت ایران در این نمایشگاه و مطالعه تأثیر این حضور در رونق تولید و صادرات قالی ایران به‌عنوان سرآمد هنرهای صناعی کشور است. به نظر می‌رسد حضور و بازدید رسمی ناصرالدین‌شاه قاجار از این نمایشگاه، نگاه شرق‌سوی حاکم بر جامعه اروپایی را تقویت و پویون ایران را در کانون توجهات قرار داد. در این بین، نمایش قالی‌های دستبافت ایرانی که تحسین نخبگان فرهنگی و منتقدان تولید انبوه را به همراه داشت، نقش مهمی در گرایش جوامع غربی نسبت به خرید قالی‌های دستبافت به‌عنوان مظاهر فرهنگی ایران و احیای تولید و صادرات این فرآورده سنتی ایرانی را در عصر قاجار در پی داشته است.

**واژگان کلیدی:** نمایشگاه جهانی، وین ۱۸۷۳، قالی ایران، انقلاب صنعتی، فرهنگ و هنر.

---

***Cultural Dimensions of Iran's Participation in the 1873 Vienna World's Fair and its Impact on the Production and Export of the Iranian Carpets***

Abdullah Mirzaei<sup>1</sup>

**Abstract**

With the outbreak of the Industrial Revolution in Europe and the spread of mass production, global exhibitions were formed with the aim of offering technical and technological capabilities and finding new export markets. After four exhibitions in England and France, the Fifth World Exhibition was held in Vienna, Austria, in the year 1873 under the slogan of "Culture and Education". Iran also participated in this event officially and with a prior planning. The purpose of this study is to identify the various dimensions of Iran's participation in this exhibition. It also examines the impact of this presence on the prosperity of Iranian carpet production and exports as the country's leading industrial arts. It seems that the official presence and visit of Nasser al-Din Shah Qajar to this exhibition strengthened the view of the ruling side of the European Union and put the Iranian pavilion at the center of attention. Meanwhile, the display of Iranian hand-woven carpets, which was admired by the cultural elites and critics of mass production, played an important role in the tendency of Western societies to buy hand-woven carpets as the cultural manifestations of Iran and revived the production and export of this traditional Iranian product in the Qajar era.

**Keywords:** World Exhibition, Vienna 1873, Iranian Carpet, Industrial Revolution, Culture and Art.

---

1. Assistant Professor Tabriz University of Islamic Art, Tabriz, Iran

a.mirzaei@tabriziau.ac.ir

## مقدمه

انقلاب صنعتی از دهه‌های پایانی قرن هیجدهم با تلفیق نیروی حاصل از ماشین با قدرت نوآوری انسان، مظاهر زندگی بشری را در کشورهای صنعتی تحت تأثیر قرار داد. مهاجرت‌های گسترده روستاییان به شهرها، تقسیم کار اجتماعی و رشد سرمایه‌داری از تبعات چنین پدیده‌ای بود. گسترش واحدهای صنعتی و شکل‌گیری تولید انبوه، مشکل رقابت برای یافتن بازارهای جدید مصرفی و ترغیب هرچه بیشتر جوامع برای مصرف کالاهای ماشینی را پدید آورد. از همین زمان بود که به نمایش گذاشتن و عرضه کردن یافته‌های فناورانه به‌منظور تبلیغ توانمندی‌های فنی و فناورانه و تسخیر بازارهای بالقوه موجود در دستور کار کشورهای صنعتی قرار گرفت. چنین روندی به شکل‌گیری نمایشگاه‌های جهانی که بعدها نام اکسپو<sup>۱</sup> را به خود گرفتند منجر شد. «این نمایشگاه‌ها برای بازدیدکنندگان خود نمونه‌ای از آخرین فناوری اروپای قرن نوزدهم، گستردگی مستعمرات و نوع فرهنگ مصرفی جهانی را فراهم می‌کردند. درعین‌حال جوامع این کشورها از مزایای کسب‌وکارهای تجاری چنین رویدادهایی بهره‌مند می‌شدند» (Fulco, 2017: 51). در بین کشورهای صنعتی آن روز، انگلیس مهد انقلاب صنعتی و برخوردار از دستاوردهای فناورانه که به جهت گستردگی مستعمرات خود تجارت عظیمی را در سرتاسر جهان شکل داده بود، نخستین نمایشگاه جهانی را در سال ۱۸۵۱ و با شعار «صنعت ملت‌ها» در هایدپارک لندن، در تالاری بلورین به نام «کریستال پالاس» طراحی و اجرا نمود. در این نمایشگاه ۲۵ کشور شرکت کردند که در طی ۶ ماه آخرین دستاوردهای صنعتی خود را در معرض دید ۶ میلیون بازدیدکننده قرار دادند (کهنسال نودهی، فولادی‌نسب، ۱۳۹۴: ۲۵).

با این کار عصر نوینی از مبادلات فرهنگی، اقتصادی و حتی اجتماعی در دنیای معاصر شروع شد. این نمایشگاه آغازی بود برای عرض‌اندام فناورانه کشورهای جهان که از آن تاریخ به بعد تقریباً هر چهار سال یک‌بار در یکی از کشورهای جهان با اهداف عمدتاً تجاری و فرهنگی برگزار شده است.

۱. از سال ۱۹۶۷ عنوان نمایشگاه‌های جهانی جای خود را به اکسپو (Expo) داد. اکسپو برگرفته از واژه اکسپوزیشن، نوعی گفتگوی چندلایه و چندزبانه میان ملت‌ها و فرهنگ‌هاست (کهنسال نودهی، فولادی‌نسب، ۱۳۹۴: ۲۵).

پس از نخستین نمایشگاه جهانی لندن، نمایشگاه‌های بعدی به ترتیب در پاریس ۱۸۵۵ با شعار «کشاورزی، صنعت و هنر» با ۵ میلیون بازدیدکننده، لندن ۱۸۶۲ با شعار «صنعت و هنر» با ۶ میلیون بازدیدکننده، پاریس ۱۸۶۷ مجدداً با شعار «کشاورزی، صنعت و هنر» با ۱۵ میلیون بازدیدکننده برگزار گردید. بعد از چهار دوره برگزاری متمرکز این نمایشگاه در انگلیس و فرانسه، پنجمین نمایشگاه جهانی در سال ۱۸۷۳ در شهر وین پایتخت امپراتوری اتریش-مجارستان در سطحی وسیع‌تر با ابعاد و قابلیت‌های متنوع‌تر برگزار گردید. شعار این نمایشگاه «فرهنگ و آموزش» بود که در ۲۶۰۰۰ غرفه و با تعداد ۲۵/۷ میلیون نفر بازدیدکننده برپا گردید (کریمی، ۱۳۹۴: ۱۱۵). از آنجایی که نمایش هنرهای صناعی مستعمرات و کشورهای غیرصنعتی بخشی از اهداف فرهنگی و ثابت این رویدادها را به خود اختصاص می‌داد، لذا کشورهای شرقی و غیرصنعتی نیز در سطوح مختلف در این نمایشگاه‌ها شرکت داده می‌شدند. مشارکت کشورهای غیرصنعتی با فرهنگ بومی و محلی در این رویدادها تبعات و بازتاب‌های بسیاری در هنر و فرهنگ این جوامع برجای می‌گذاشت.

بعد از چهار دوره برگزاری این نمایشگاه در انگلیس و فرانسه، نخستین مشارکت رسمی و جامع ایران در این رویداد جهانی در نمایشگاه ۱۸۷۳ وین تجربه شد. این نمایشگاه با نخستین سفر رسمی یک پادشاه ایرانی - ناصرالدین‌شاه قاجار - به اروپا و بازدید وی از این رویداد مصادف گردید. با توجه به مصادف بودن این رویداد با رونق تولید قالی ایران بعد از یک دوره رکود طولانی مدت دویست‌ساله، مسئله اصلی پژوهش حاضر شناخت ابعاد مختلف مشارکت ایران در بزرگ‌ترین نمایشگاه جهانی تا آن زمان و تبعات و نتایج این حضور در تولید و صادرات قالی دستبافت ایران است. از این رو سؤالات پژوهش عبارت‌اند از ۱- ابعاد مختلف مشارکت ایران در نمایشگاه جهانی ۱۸۷۳ وین چگونه بود؟ ۲- تأثیر نمایش آثار فرهنگی و هنری ایرانی در این رویداد بر تولید و صادرات قالی‌های دستبافت ایران چگونه بود؟

به نظر می‌رسد حضور و بازدید رسمی ناصرالدین‌شاه قاجار از این نمایشگاه، نگاه شرق‌سوی حاکم بر جامعه اروپایی را تشدید و پویون ایران را در کانون توجهات قرار داد. از طرفی، نمایش قالی‌های دستبافت ایرانی که تحسین نخبگان فرهنگی و منتقدان تولید انبوه

را به همراه داشت نیز، نقش مهمی در گرایش جوامع غربی نسبت به خرید قالی‌های دستبافت به‌عنوان مظاهر فرهنگی ایران و احیای تولید و صادرات این فرآورده فرهنگی ایرانی را در عصر قاجار در پی داشته است.

پژوهش حاضر به لحاظ ماهیت و رویکرد در ردیف پژوهش‌های تاریخی و کیفی قرار دارد که بر اساس داده‌های حاصل از منابع اسنادی، کتابخانه‌ای و الکترونیکی به شیوه توصیفی-تحلیلی به انجام رسیده است. بدین منظور ضمن انجام مطالعات کتابخانه‌ای و الکترونیکی، با حضور در مرکز اسناد کتابخانه مرکزی دانشگاه وین اتریش، داده‌های اسنادی و تاریخی مربوط جمع‌آوری و در راستای اهداف پژوهش مورد استفاده قرار گرفت. این پژوهش حضور ایران در نمایشگاه جهانی ۱۸۷۳ وین را در قالب متغیر مستقل و وضعیت قالی دستبافت ایران در سال‌های پس از این رویداد را به‌عنوان متغیر وابسته مورد مطالعه قرار داده است. از این رو و در راستای سؤالات پژوهش نخست به شناسایی ابعاد مختلف حضور ایران در این رویداد -به‌عنوان متغیر مستقل- و سپس تأثیر این حضور در وضعیت تولید و صادرات قالی ایران در ابعاد داخلی و جهانی -به‌عنوان متغیر وابسته- پرداخته شده است.

مطالعات نشان می‌دهد تداوم برگزاری نمایشگاه‌های جهانی از نیمه قرن نوزدهم تاکنون و نقش و جایگاه این نمایشگاه‌ها در تعاملات فرهنگی میان جوامع مختلف، مطالعه ابعاد مختلف این رویداد را برای پژوهشگران تاریخی و فرهنگی بااهمیت ساخته است. عمده پژوهش‌های انجام‌شده به فراخور موضوع و اهداف، پژوهش در جنبه‌ای خاص از نمایشگاه‌های جهانی را در بستر مطالعات جامع‌تر و فراگیرتر به انجام رسانده‌اند.

دل‌زنده (۱۳۹۴)، در کتابی با عنوان «تحولات تصویری هنر ایران» به مطالعه چگونگی تأثیر عوامل سیاسی، تاریخی و اعتقادی در لایه‌های مختلف متون تصویری هنر قاجار پرداخته است. نویسنده در بخشی از پژوهش خود با رصد کردن برخی تحولات شرق محور در اروپا به مطالعه مصادیق تأثیرات شرق‌گرایی در تحولات تصویری هنر ایران پرداخته است. بسترهای شکل‌گیری اولین نمایشگاه‌های جهانی در اروپا و نیز اهدافی که این نمایشگاه‌ها دنبال می‌کردند در بخشی از این کتاب مورد مطالعه واقع شده است.

اکبری (۱۳۹۴) نیز در کتابی که در قالب مجموعه‌ای از مقالات پژوهشگران در حوزه نمایشگاه‌های جهانی و جنبه‌های معمارانه این نمایشگاه‌ها با عنوان «اکسپو: جهان در پوست معماری» منتشر شده است، به بررسی تحلیلی فضاهای معماری این نمایشگاه‌ها پرداخته است.

زارع‌زاده، مختاباد امرئی، رهبرنیا (۱۳۹۴)، در پژوهشی با عنوان «بازخوانی از هنر و سیاست در نمایشگاه‌های جهانی اکسپو»، به مطالعه ابعاد مختلف سیاسی و هنری نمایشگاه جهانی ۱۸۵۱ لندن پرداخته‌اند. از نظر این نویسندگان در این نمایشگاه، هنر به شیوه‌های مختلف از جمله در طراحی معمارانه فضای نمایشگاه، تولید مصنوعات باکیفیت صنعتی و نمایش خلاقانه صنایع دستی مستعمرات به‌عنوان ابزاری در جهت تحقق اهداف سیاسی بریتانیا به کار گرفته شد.

سعادت‌پور (۱۳۸۴) در پژوهشی با عنوان «پدیدارشناسی نمایشگاه‌های جهانی» که در قالب کتاب تألیفی چاپ شده است به بررسی تاریخ برگزاری نمایشگاه‌های جهانی از اواسط قرن نوزدهم تا اوایل قرن بیست و یکم پرداخته است. نویسنده در این کتاب ابعاد مختلف اجتماعی فرهنگی و اقتصادی برگزاری چنین رویدادهایی را برای کشورهای میزبان مورد بررسی و تحلیل قرار داده است.

علی‌رغم اشاره به ابعادی از نمایشگاه ۱۸۷۳ وین در قالب برخی پژوهش‌های فوق، مطالعات نشان می‌دهد، پژوهشی مستقل با هدف شناسایی و معرفی ابعاد مختلف حضور ایران در این نمایشگاه و تأثیر این حضور بر کالاهای فرهنگی ایران به‌ویژه قالی‌های دستبافت به انجام نرسیده است.

### معرفی نمایشگاه ۱۸۷۳ وین

کشور اتریش در قرن نوزدهم به لحاظ جغرافیایی و سیاسی موقعیت محوری در تحولات اروپای مرکزی را از آن خود ساخته بود. قدرت و ثروت امپراتوری پهناور اتریش تحت سلطه خاندان هابسبورگ باعث شده بود تا نخبگان این جامعه در پی تثبیت و توسعه قدرت امپراتوری در همه ابعاد علمی، صنعتی و فرهنگی باشند. با توسعه زیرساخت‌های صنعتی از

قبیل کارخانجات صنعتی، شبکه‌های گسترده حمل‌ونقل ریلی شهری و برون‌شهری، نخبگان فرهنگی اتریش تحت حمایت امپراتوری و متأثر از تحولات سایر کشورهای پیشرو از جمله انگلیس به طراحی و اجرای مجموعه‌ای از رویدادهای فرهنگی اقدام نمودند. آموزش گسترده شهروندان برای ارتقای ذائقه فرهنگی و هنری آنان با هدف بهبود کیفیت تولیدات کارخانجات صنعتی و افزایش قدرت رقابت‌پذیری آنان در مواجهه با تولیدات دیگر کشورهای صنعتی از مهم‌ترین اهداف برگزاری این رویدادها اعلام شده بود. هدف نهایی از این تلاش‌ها ارتقای جایگاه اتریش در رقابت با دیگر کشورهای صنعتی از طریق بهبود دانش‌های فنی تولید و قابلیت‌های زیبایی‌شناختی و هنری محصولات کارخانه‌ای بود. یکی از مهم‌ترین اقدامات انجام‌شده به‌منظور تحقق اهداف یادشده، برگزاری پنجمین نمایشگاه جهانی در سال ۱۸۷۳ در شهر وین پایتخت امپراتوری بزرگ اتریش - مجارستان بود.

نمایشگاه در نیمروز پنجشنبه اول<sup>۱</sup> ماه مه<sup>۲</sup> ۱۸۷۳ توسط امپراتور جوزف اول با هدف تأکید بر جایگاه امپراتوری به‌عنوان قدرت بزرگ اروپایی و یک کشور صنعتی و اقتصادی پیشرفته به‌طور رسمی افتتاح گردید (Ramplly, 2011: 110). روزنامه دولتی «ایران» در شماره ۱۷۴ (۱۲۹۰هـ.ق) خود شرح کاملی از سخنرانی‌های افتتاحیه این نمایشگاه به همراه اسامی سخنرانان را به دست داده است. محتوای این سخنرانی‌ها، هدف‌گذاری مسئولان برگزارکننده نمایشگاه بر توسعه شهر وین و تبدیل آن به یک مرکز تجاری و فرهنگی مهم آشکار می‌سازند. این رویداد نخستین میزبانی نمایشگاه جهانی توسط یک کشور آلمانی‌زبان بود و خود آلمان‌ها تا سال ۲۰۰۰ میلادی برای میزبانی از این رویداد مهم جهانی انتظار کشیدند (که‌نسال نودهی، فولادی‌نسب، ۱۳۹۴: ۲۸). سایت اصلی نمایشگاه در زمینی به وسعت ۲۳۳ هکتار که ۵ برابر بزرگ‌تر از نمایشگاه قبلی برگزارشده در پاریس بود در محله پراتر واقع در کنار رود دانوب، آماده شد. ساختمان مدور مرکزی بزرگی با حدود ۸۰ متر ارتفاع و با قطر ۱۰۸ متر در قاعده طراحی و ساخته شد (تصویر ۱). این ابعاد تماماً برای ارتقای ابعاد سازه‌های موجود در نمایشگاه‌های قبلی طراحی شده بود تا جاه‌طلبی و عظمت امپراتوری را به رخ جهانیان بکشد (Ramplly, 2011: 110).

۱. روزنامه رسمی و دولتی «ایران» که خبرهای متعددی از این نمایشگاه منتشر می‌کرد، در شماره ۱۷۴ خود تاریخ افتتاح آن را دوم ماه مه مطابق با چهارم ربیع‌الاول سال ۱۲۹۰هـ.ق اعلام نموده است.



تصویر ۱: ساختمان مرکزی نمایشگاه که اختصاص به کشور اتریش و آلمان داشت ( Fulco, 2017: 54).

مجموع فضای داخلی نمایشگاه شامل گنبد مدور و فضای سرپوشیده حدود ۶۰۰۰۰ مترمربع بود که به کشورهای شرکت‌کننده به تناسب اهمیت و تنوع تولیدات آن اختصاص داده شده بود. علاوه بر گنبد مرکزی و سالن اصلی نمایشگاه، تعداد ۱۹۴ ساختمان نمایشگاهی از جمله گالری هنر و پویون‌های خصوصی در محوطه نمایشگاه احداث شده بود (تصویر ۲).

علاوه بر امپراتوری اتریش-مجارستان و کشور آلمان که نقش اصلی را در این نمایشگاه داشتند، تعداد ۲۳ کشور از سراسر جهان در این رویداد مشارکت کردند ( Ramply, 2011: 110). کشورهای اروپایی بخش‌های ویژه و مرکزی نمایشگاه را در سالن اصلی و ساختمان مرکزی گنبددار به خود اختصاص داده بودند و کشورهای غیر غربی یا مستعمرات از جمله ایران، عثمانی، مصر، چین و ژاپن در چندین سالن متراکم و در بخش‌های کوچک‌تر و پیرامونی جای داده شده بودند. بازدیدکنندگان در حین قدم زدن در سالن‌ها و محوطه اقدام به بازدید از غرفه‌ها می‌نمودند (Fulco, 2017: 52). در این بین فضای اختصاص داده‌شده

به صورت مشترک به نام «ایران و آسیای مرکزی» در مجموع ۳۴۶ مترمربع بود که کمتر از فضای اولیه اختصاص داده شده بود (Blake & Pettit, 1873: 7). تعداد ۲۵/۷ میلیون نفر در طول شش ماه برگزاری این نمایشگاه از آن بازدید نمودند. تعداد انبوه بازدیدکنندگان از این نمایشگاه به خوبی اهمیت و عظمت آن را نسبت به چهار نمایشگاه قبلی و ۶ دوره نمایشگاه بعدی یعنی تا نمایشگاه ۱۸۸۹ میلادی پاریس که تعداد بازدیدکنندگان از ۱۶ میلیون نفر فراتر نرفت نشان می‌دهد (کهنسال نودهی، فولادی‌نسب، ۱۳۹۴: ۲۸).

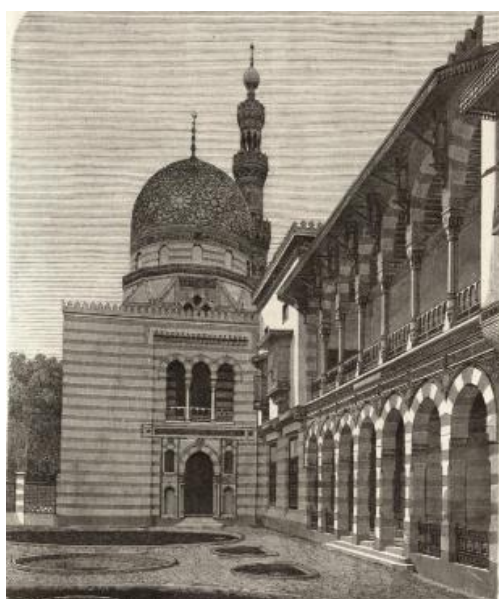


تصویر ۲: نقشه کلی و پلان غرفه بندی نمایشگاه جهانی ۱۸۷۳ وین (falke, 1873: 442)

چندین کشور شرقی به طور ویژه دعوت شدند تا در این رویداد مشارکت داشته باشند. بیشتر آن‌ها نمایش فوق‌العاده‌ای داشتند. یک قهوه‌خانه، کوشک و آب‌نمایی از عثمانی در ابعاد واقعی ساخته شدند (تصویر ۳). مصر از طریق ساخت یک مجموعه کامل مسجد و بافت مسکونی اطراف آن (تصویر ۴)، تونس و مراکش با چادرهای عشایری فرهنگ شرقی را به نمایش گذاشته بودند. همچنین غرفه‌هایی از قفقاز و ترکستان با انبوهی از فرش‌ها در پاریس روسیه به نمایش گذاشته شده بود. در میان همه این‌ها پاریس ایران با انبوه قالی‌های خود به خاطر حضور باشکوه ناصرالدین‌شاه در مرکز توجهات قرار گرفت.



تصویر ۳: بنای کوشک سلطان احمد سوم عثمانی در نمایشگاه. (Fulco, 2017: 55).



تصویر ۴: پابون مصر در نمایشگاه (https://digi.ub.uni-heidelberg.de/diglit/luetzow1875/0078).

## ایران در نمایشگاه ۱۸۷۳

ناصرالدین‌شاه از سال‌ها قبل شیفته فرهنگ و اقتصاد غرب شده بود و تلاش‌هایی هرچند نافرجام برای کسب تجارب اقتصادی غربی و پیاده‌سازی آن‌ها در ایران انجام داده بود. وی از مدت‌ها پیش سودای سفر به فرنگ را در سر می‌پروراند، پولاک پزشک مخصوص ناصرالدین‌شاه در مورد انتظار وی برای انجام چنین سفری از ده سال قبل می‌نویسد: «شاه روزی به من چنین گفت، حکیم، چند سال دیگر همین که ولیعهد به سن بلوغ و رشد رسید انشا... سفری به فرنگستان خواهیم کرد، تو با من می‌آیی؟» (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۹۰). با فراهم آمدن ثبات نسبی در اوضاع سیاسی و تحکیم پایه‌های حکومت، ناصرالدین‌شاه تصمیم خود برای انجام سفر فرنگستان را علنی کرد. سرمقاله روزنامه دولتی «ایران» در شماره ۱۳۳ خود (۱۲۸۹ ه.ق)، ضمن نکوهش عادت انزواطلبی حاکمان مسلمان مشرق زمین که برخلاف توصیه اسلام به انجام سفر و طلب علم و دانش، جز به قصد کشورگشایی از سرحدات کشور خود خارج نمی‌شوند، شاه همایونی را ناقض این سنت ناپسند معرفی کرد که علاقه‌مند به توسعه روابط بین‌الملل بوده و می‌خواهند «وجود مسعود مبارکشان پیشرو این مسلک جدید باشند». (روزنامه ایران، ۱۳۷۴، ۵۲۹). از این‌رو ناصرالدین‌شاه بعد از اتمام سفر به قلمرو عثمانی و زیارت عتبات عالیات «قصدی بزرگ‌تر در نظر گرفتند. مسافرت فرنگستان و ملاقات با احتشام فرنگ را مصمم شده‌اند تا به مجاهدت نفس نفیس و مشهودات نظر مبارک راه ترقیات حاصله ملل اروپا را به این مملکت مفتوح نمایند» (همان، ۵۳۰).

رسانه‌ای شدن تصمیم ناصرالدین‌شاه به سفر فرنگستان، دریافت دعوت‌نامه‌های رسمی از طرف دولت‌های اروپایی جهت میزبانی از پادشاه را به دنبال داشت. امپراتوری اتریش نیز فرستاده‌ای با سمت وزیرمختار<sup>۱</sup> به دربار ایران گسیل داشت تا دعوت‌نامه رسمی امپراتور را برای سفر به اتریش و حضور در نمایشگاه جهانی وین تسلیم ناصرالدین‌شاه نماید. شماره ۱۴۴ روزنامه دولتی «ایران» گزارشی از این دیدار به دست داده است. در متن دعوت‌نامه

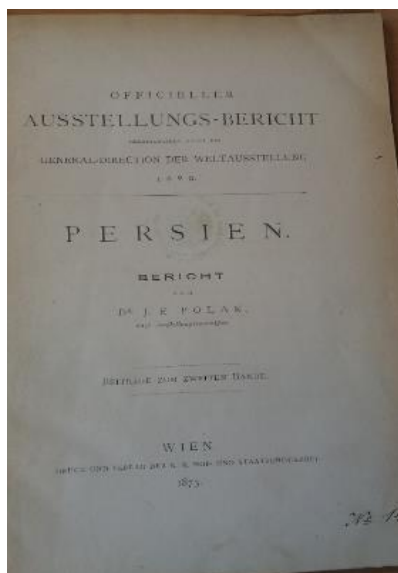
۱. حامل دعوت نامه، Count Dubsky von Trebomyslice، سال بعد و در جریان مذاکرات ناصرالدین‌شاه در اتریش و چین برگزار می‌نمایند، به‌عنوان نخستین سفیر اتریش در ایران منصوب گردید.

امپراتور از شاه ایران ضمن تأکید بر پیش‌بینی تمهیدات لازم برای پذیرایی مهرآمیز از موبک شاه، آمده بود «علیحضرت [در این نمایشگاه] مشاهده خواهند فرمود که در عالم، درجه ترقی کسب و صنعت که اسباب فخر و مباهات بنی نوع انسان است به چه مایه و اندازه رسیده است». ناصرالدین‌شاه که با شنیدن خبر ورود فرستاده امپراتور اتریش «زائدالوصف مسرور و مشعوف شدند» در مراسمی رسمی دریافت دعوت‌نامه رو به فرستاده امپراتور گفتند: «پیوسته مایل به ملاقات با امپراتور و راغب ملاحظه ویانه (وین) بوده‌ایم که در متون تواریخ معروف و مشهور است. ... امیدواریم که انشالله به ویانه رفته و با امپراتور ملاقات نماییم» (روزنامه ایران، ۱۳۷۴، ۵۷۴). اهمیت بازدید از این نمایشگاه برای ناصرالدین‌شاه تا اندازه‌ای مهم بود که روزنامه دربار ایران مقصود کلی در انتخاب زمان عزیمت ملوکانه ناصرالدین‌شاه به فرنگستان را نیز تماشای بازار اکسپوزیسیون دولت آستریه [اتریش] اعلام کرد. (همان).

با دریافت دعوت‌نامه رسمی از طرف امپراتور اتریش ناصرالدین‌شاه این فرصت را برای حضور ایران در نمایشگاه و تماشای اکسپوزیسیون در خلال انجام نخستین سفر اروپایی خود با اشتیاق پذیرفت. با پذیرش این دعوت‌نامه تمهیدات لازم از طریق جمع‌آوری و ارسال آثار هنری و صنایع‌دستی و اعزام اساتید معمار برای ساخت پایون ایران در نمایشگاه انجام شد.

در اتریش نیز به کوشش دکتر پولاک، پزشک سابق ناصرالدین‌شاه «کمیته ایرانی نمایشگاه بین‌المللی وین» جهت فراهم‌سازی مقدمات حضور بهتر ایران در نمایش تشکیل گردید (راعی، ۱۳۷۵: ۲۷۵). دکتر پولاک همچنین اقدام به نگارش بخش ایرانی کاتالوگ رسمی نمایشگاه در قالب کتابچه‌ای با ۵۲ صفحه نمود. در این کتاب، پولاک به سبب سال‌ها حضور و کار در ایران و تسلط به زبان فارسی، تصویری روشن از اوضاع جغرافیایی و ظرفیت‌های اقتصادی و تجاری ایران و موقعیت تجار اتریشی در بازارهای ایران را به دست داده است. (تصویر ۵).

در سفر به اتریش «ناصرالدین‌شاه از طرف امپراتور، صدراعظم، ولیعهد و شاهزادگان و دیگر بزرگان اتریش مورد استقبال قرار گرفت. بعد از دو روز که به انجام این دیدارها و شرکت در مهمانی‌ها گذشت (بختیاری، آبادگان، ۱۳۹۰: ۷)، ناصرالدین‌شاه با همراهی امپراتور اتریش «متفقاً به بازار اکسپوزیسیون که به جمیع امتعه روی زمین مشحون بود تشریف بردند» (روزنامه ایران، شماره: ۱۸۷).



تصویر ۵: کاتالوگ ایران در نمایشگاه ۱۸۷۳ وین  
(محل دسترسی: کتابخانه مرکزی دانشگاه وین، ۱۳۹۵).

ناصرالدین شاه در مورد این بازدید می‌نویسد: «امروز (شنبه ۷ جمادی‌الثانی ۱۲۹۰ ه.ق) باید برویم به شهر وین و تماشای اکسپوزیون... با امپراتور و غیره رفتیم داخل اکسپوزیون شدیم، محوطه بزرگی است، مثل چهارسو مانند ساخته‌اند. وسط بازار گنبد بسیار گرد و بلند گشادی است. خیلی بنای عالی و تماشایی است... از این گنبد بزرگ سایر بازارها منشعب می‌شود... برای هر دولتی که اسباب و متاع خود را آورده است مکان‌ها و جاهای مخصوص داده‌اند... از این جزئیات قیاس بکنید به متاع‌های کلی و نفیس مثل پارچه‌های پشمی، ابریشمی، آیینه، بلور، اسباب حرب، و غیره و غیره که همه را با سلیقه تمام فرستاده‌اند» (ناصرالدین شاه، ۱۳۷۷: ۲۹۹). آثار متعلق به ایران شامل مواد معدنی (کانی‌ها و سنگ‌های قیمتی)، سفالینه‌ها، اسلحه و تجهیزات جنگی، البسه، مینیاتورها و برگه‌های خوشنویسی، پارچه و قالی‌ها، ابزارآلات موسیقی و ابزارآلات پزشکی بودند که به ترتیب تاریخی از سال ۱۵۷۰ تا ۱۸۶۰ میلادی تنظیم و بر روی میزها و یا دیوارهای متحرک و قفسه‌ها چیده شده بودند (Fulco, 2017: 56). (تصویر ۶).

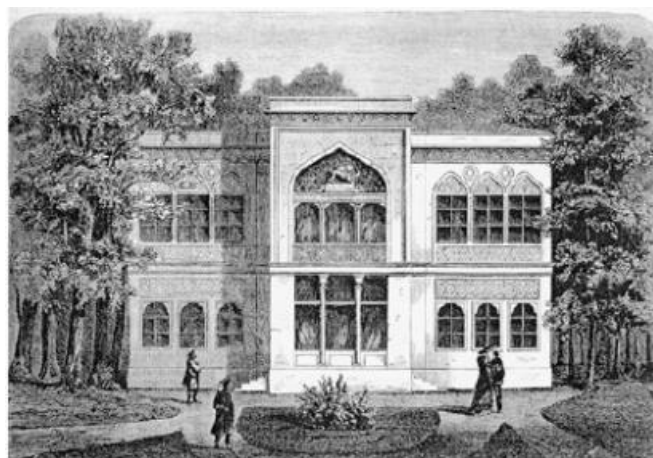


تصویر ۶: دو نما از غرفه ایران در نمایشگاه ۱۸۷۳ وین (Fulco, 2017: 57).

ناصرالدین‌شاه در ادامه ضمن ابراز رضایت از نتیجه تمهیدات بعمل آمده جهت شرکت در این رویداد می‌نویسد: «با وجودی که برخی متاع‌ها دیر رسیده و هنوز هم نرسیده و با وجودی که سه ماه قبل از این حکم شد تجار و غیره اسباب جمع کرده بفرستند و بسیار دیر بود، باز هم اسباب و متاع نفیس خیلی شد» (ناصرالدین‌شاه، ۱۳۶۸: ۲۹۹).

در این نمایشگاه برای نخستین بار موقعیتی فراهم شده بود که کشورهای مختلف به‌ویژه کشورهای اسلامی به شیوه بومی و محلی از طریق سازه‌های معماری فرهنگ، هنر و تمدن خود را بازنمایی کنند. ایران نیز علاوه بر مشارکت فعال در بخش نمایشگاهی، این امکان را یافته بود که در سایت نمایشگاه و بیرون از سالن اصلی، یک پاوایون با سبک معماری بومی و اصیل خود جهت آشنایی بازدیدکنندگان با معماری ایرانی و هنرهای وابسته به آن برپا کند که با استقبال بسیاری از طرف بازدیدکنندگان روبرو شد. «تحسین هنر استادکاران سنتی سرزمین‌های اسلامی نقطه عطفی در زمان برگزاری نمایشگاه ۱۸۷۳ وین بود. به‌ویژه در جایی که پاوایون ایران برای نمایش آثار هنری ایران در نمایشگاه به‌طور باشکوهی بنیان نهاده شده بود» (Karl, 2014: 127). فضای خارجی پاوایون از مساجد و مدارس ایرانی با حیاط‌های گسترده و ایوان‌های فراوان و با کاشی‌کاری‌های بسیار الهام

گرفته شده بود که به صورت مرکزگرا و متقارن در نماهای خارجی طراحی و از عظمت و شکوه بسیاری برخوردار بود (کریمی، ۱۳۹۴: ۱۱۵). (تصویر ۷).



تصویر ۷: نمای از غرفه ایران در نمایشگاه ۱۸۷۳ وین، گراور منبع: (Fulco, 2017: 55).

ناصرالدین شاه در توصیف مشاهدات خود از این بنا می‌نویسد: «بعد از توی اکسپوزیون رفتیم بیرون، عمارتی که نمونه عمارت مملکت‌ها را ساخته‌اند گردش شد. یک عمارت خوب و مسجد عالی با مناره بلند از دولت مصر ساخته بودند. یک عمارت و قهوه‌خانه از دولت عثمانی ساخته بودند. یک عمارت آینه‌کاری بسیار خوب از دولت ایران ساخته بودند... و رفتیم به عمارت ایران، چند پله می‌خورد... یک نفر بنا و یک نفر نجار، اسم بنا اوستا اسمعیل است. با وجودی که سه ماه است مأمور کرده بودیم بیاید این عمارت را بسازد، بسیار بسیار خوب از عهده برآمده به این زودی همچین عمارتی ساخته است» (ناصرالدین شاه، ۱۳۷۷: ۳۰۰) (تصویر ۸).



تصویر ۸: پاریون ایران در نمایشگاه ۱۸۷۳ وین. منبع: (Karl, 2014: 127).

حضور ناصرالدین‌شاه به‌عنوان یک پادشاه واقعی شرقی در نمایشگاه و در جمع بازدیدکنندگان، هنرهای صناعی و فرهنگ ایران را در کانون توجهات قرار داد و تبلیغات وسیعی در مورد حضور واقعی یک پادشاه شرقی در رسانه‌ها انجام شد. به‌ویژه اینکه «روح بازنمایانه حاکم بر فضای نمایشگاه هر چیزی به‌جز تماشاگر غربی را تبدیل به شیء می‌کرد. حتی زمانی که شاه واقعی یکی از سرزمین‌های شرقی به نمایشگاه می‌آمد قابلیت این را داشت که با سازوکارهای نمایشی و روح حاکم بر فضا جزئی از نمایشگاه شود» (دل‌زنده، ۱۳۹۴: ۱۵۵) (تصویر ۹).



تصویر ۹: ناصرالدین شاه نشسته بر تخت، در بین بازدیدکنندگان نمایشگاه جهانی ۱۸۷۳ وین (Stanzer, 1986: 46).

### تأثیر نمایشگاه بر تولید و صادرات قالی ایران

برگزاری نمایشگاه جهانی وین و توجه ویژه‌ای که در آن به بازنمایی مظاهر فرهنگی جهان شرق از جمله ایران شده بود، تأثیرات ملموسی در موقعیت فرهنگی و اقتصادی هنرهای صناعی ایران در جهان غرب و نیز نوع نگاه ایرانیان نسبت به این آثار بر جای گذاشت. از بین آثار ایرانی به نمایش درآمده در این نمایشگاه، این قالی‌های زیبای دستبافت بودند که از منزلت و جایگاه ویژه‌تری برخوردار شده و تحسین همگان را برانگیختند. بعد از نمایشگاه «اکثر قالی‌های ایرانی به نمایش درآمده توسط شرکت «فیلیپ هاس و پسران»<sup>۱</sup> خریداری شد، این شرکت بلافاصله رهبری بازار تجارت قالی‌های شرقی را در دست گرفت. بازتاب شهرت و اعتبار صنایع دستی ایران به‌ویژه قالی‌ها در این نمایشگاه و حضور تجار خارجی در بازارهای ایران جهت خرید آثار باارزش باعث آگاهی طبقه اشراف ایرانی نسبت به ارزش‌های پنهان و آشکار این آثار گردید.

ناصرالدین شاه که در نخستین سفر اروپایی خود توفیق دیدار از موزه‌های هنری و به‌ویژه نمایشگاه جهانی ۱۸۷۳ وین را داشته و به ارزش‌های فرهنگی و هنری صنایع دستی و قالی

1. Hass & Sons

های ایرانی از منظر غربی‌ها پی برده بود، پس از بازگشت شخصاً شروع به توسعه علاقه مندی و توجه به هنرهای صناعی معاصر و تاریخی کشور نمود. وی با آگاهی از کارکردهای تبلیغی و فرهنگی نمایش عمومی صنایع‌دستی و به‌ویژه قالی‌ها توسط موزه‌ها، تعداد قابل‌توجهی از هنرهای صناعی ایران را با اهداف تبلیغی به موزه ساوت کینگستون<sup>۱</sup> - ویکتوریا و آلبرت لندن کنونی - لندن اهدا کرد. در میان این آثار تعداد ۱۴ قالی دستبافت نیز قرار داشت که شامل ۴ تخته قالی فراهان، ۵ تخته کردستان و ۲ تخته مشهد و ۳ تخته از قائن خراسان می‌شدند. این هدایا به همراه یک‌تخته فرش ابریشمی کاشان متعلق به یحیی خان برادر ناتنی ناصرالدین‌شاه در سال ۱۸۷۷ به همراه یک نامه به مرداک اسمیت نماینده موزه ارسال گردید (Helfgott, 1990: 177).

فرآیند تأثیرگذاری نمایشگاه جهانی وین و اقدامات متأثر از آن در ابعاد داخلی و خارجی را بر تولید و تجارت قالی دستبافت ایران در دو بخش مجزا ولی مرتبط باهم می‌توان به تصویر کشید.

### ۱. تحریک تقاضا در غرب

وقوع انقلاب صنعتی و پیشرفت‌های صورت گرفته در به‌کارگیری نیروهای مکانیکی باعث تولید انبوه کالاهای مصرفی و تزئینی و عمومی شدن مصرف آن‌ها گردید. با گذشت زمان و وقوع برخی تحولات فرهنگی در غرب سوبه‌های منفی تولید انبوه به‌ویژه در بخش صنایع دکوراتیو و کاربردی آشکار شد. «قیمت پایین تولیدات انبوه ماشینی باعث دسترسی افراد بیشتری به کالاهای مصرفی و در نتیجه کاهش ضمنی ذائقه عمومی افراد نسبت به هنرهای تزئینی اصیل و کلاسیک در سرتاسر اروپا گردید و ابراز تأسف و اعتراض نخبگان و منتقدین را برانگیخت» (Karl, 2014: 115). کارشناسان فرهنگی «معتقد بودند که با افزایش تولید انبوه موقعیت کارخانجات اروپایی تولیدکننده کالاهای تزئینی و دکوراتیو رو به افول خواهد بود. زیرا این تولیدات اصالت، کیفیت و مهارت اولیه خود را از دست داده‌اند و از طریق سازوکارهای تولید انبوه بی‌هویت شده‌اند (Fulco, 2017: 59). در چنین وضعیتی تلاش‌ها برای ارتقای ذائقه عمومی جوامع غربی نسبت به هنرها به‌ویژه هنرهای کاربردی

1. South Kingston

شروع شد. برگزاری نمایشگاه‌های جهانی این فرصت را فراهم آورد تا نخبگان و منتقدان هنر در مواجهه با نمونه‌های کلاسیک از مصنوعات کاربردی جهان اسلام، دست به تحسین این آثار زده و هنرمندان و صنعت‌گران را به تقلید از آن‌ها توصیه نمایند. «از نظر این نویسندگان، هنرهای تزئینی اسلامی، با استفاده بی‌پیرایه الگوهای انتزاعی و گل‌دار، یک نظم و هارمونی منتظم از تزئین و فرم را به نمایش گذاشته‌اند. بنابراین طراحان احتیاج دارند در پی الهام از چنین فرم‌های خالص و ناب برآیند، تا از این طریق بتوانند شیوه‌های تولید هنرهای کاربردی و صنعتی شده خود را مجدداً باز یابند و با اصالت نمایند (همان).

تأسیس و یا توسعه موزه‌های بزرگ در امپراتوری اتریش از دیگر تبعات مثبت برگزاری نمایشگاه جهانی ۱۸۷۳ م و گرایش به سمت هنرهای تزئینی و صناعی جهان شرق بود. پی‌گسترش فضای شرق‌گرایی حاکم بر جامعه وین در ایام برگزاری نمایشگاه، مدیران موزه‌ها به فکر بهره‌برداری از این رویداد در جهت بهبود تولیدات صنعتی و همسو کردن مؤلفه‌های بصری این تولیدات با اقبال و گرایش‌های مخاطبان افتادند. ایتلبرگر<sup>۱</sup> (۱۸۸۵-۱۸۱۷) مدیر موزه «موزه برای هنر و صنعت» وین اعلام کرد، موزه اقدامات تشویقی لازم را نسبت به نمایش هر آنچه بتواند محرک‌های لازم برای ارتقای همه شاخصه‌های هنری از تکنیک‌های هنری تا بهبود ذائقه، پژوهش در هنر، طراحی و یا آموزش هنر فراهم خواهد ساخت (Rampl, 2011: 112). با چنین نگرشی وی قسمت‌هایی از نسخه معروف و با ارزش حمزه‌نامه<sup>۲</sup> (۱۵۷۳-۱۵۵۸) را که از ایران به نمایشگاه ارسال شده بود برای موزه خریداری کرد (Karl, 2014: 115-116). ایتلبرگر به‌ویژه در مورد ارزش‌های هنری قالی‌های شرقی عقیده داشت، هنرمندان و نخبگان فرهنگی عصر رنسانس نیز طرح‌ها و شیوه‌های اروپایی را با تمام زیبایی و کیفیت هنری‌شان، مناسب برای طراحی و یا بافت قالی ندیده و اقدام به وارد کردن قالی‌ها از شرق نموده‌اند. از این‌رو وی کلاسیسم موجود در قالی‌های شرقی را عامل برتری آن‌ها نسبت به نمونه‌های ماشینی امپراتوری اتریش-مجارستان می‌داند.

#### 1. Eitelberger

۲. این نسخه خطی مغولی-هندی، شامل تعداد شصت برگ از نسخه خطی حمزه‌نامه است که علی‌قلی میرزا وزیر آموزش و دانی ناصرالدین‌شاه جهت نمایش در پاریس ایران در اختیار برگزارکنندگان قرار داد و بعد از نمایشگاه توسط موزه هنرهای شرقی وین (بعدها به موزه برای هنر و صنعت تغییر نام داد)، خریداری شد.

دانست. ایتلبرگر به واسطه دسترسی به مجموعه‌ای از قالی‌های کلاسیک ایرانی و شرقی در موزه و با الهام از طرح و نقش این قالی‌ها، برای کمک به بهبود طراحی تولیدات کارخانه های قالی ماشینی اتریش شروع به همکاری با دو کارخانه بزرگ Bohemia و Ginzky and Hass نمود. می‌توان گفت برگزاری نمایشگاه بین‌المللی ۱۸۷۳ و حضور گسترده هنرهای صناعی و قالی‌های شرقی در آن منبع جدیدی برای الهام صنایع اتریش فراهم ساخت و درعین‌حال باعث محبوبیت سبک شرقی در میان جامعه اروپایی گردید (Cordileone, 2014: 91).

در دسترس بودن چنین پتانسیل عظیمی در زمان برگزاری نمایشگاه، گروهی از تجار اتریشی را بر آن داشت تا با تشکیل گروهی به نام «انجمن شرق سو برای تجارت و اقتصاد»<sup>۱</sup> تلاش‌های گسترده را جهت ایجاد روابط گسترده تجاری با شرق و ارتقای جایگاه وین به مرکز تجاری شرق و غرب آغاز کنند. بلافاصله بعد از نمایشگاه اعضای این کمیته با استقرار در پاریس مصر اقدام به راه‌اندازی یک کتابخانه، مجله و موزه شرق‌شناسی نمودند. اعضای این گروه با مدیریت یک تاجر برجسته به نام آرتور فون اسکالا<sup>۲</sup> و با همکاری سفارت‌خانه‌های اتریش تلاش‌های گسترده‌ای جهت یافتن نمونه‌های عالی هنرهای شرقی و توسعه موزه شرق‌شناسی انجام دادند. (Cordileone, 2014: 91). مکاتبات رابرت مرداک نماینده موزه ویکتوریا و آلبرت لندن در ایران - که بلافاصله بعد از نمایشگاه ۱۸۷۳ وین مأمور جمع‌آوری آثار فرهنگی هنری نفیس ایران به نفع موزه شده بود - نشان می‌دهد در اواخر سال ۱۸۷۴م به دست آوردن آثار منقول با ارزش و نفیس ایرانی به خاطر رقابت رو به افزایش از طرف اعضای سفارت اتریش جهت خرید آثار باکیفیت دشوارتر شده بود (Helfgott, 1990:173).

استقبال گسترده از موزه شرق‌شناسی وین که بر اساس الگوی موزه ویکتوریا و آلبرت لندن و بلافاصله بعد از نمایشگاه در سال ۱۸۷۴ بنیان نهاده شده، باعث گردید تا این موزه به سرعت توسعه یافته و تبدیل به دومین موزه بزرگ اروپایی گردد<sup>۳</sup> که تماماً به هنرهای

1. The oriental Society for Trade and Economics.

2. Artur von Scala.

۳. در سال ۱۹۰۷ میلادی بخش عمده آثار این موزه در موزه هنر و صنعت وین جمع شد.

آسیای شرقی و جهان اسلام اختصاص داده شده بود (Karl, 2014: 115). تأسیس و توسعه این قبیل موزه‌ها و رشد قابل ملاحظه آثار ایرانی در آن‌ها گرایش به سرمایه‌گذاری و جمع‌آوری این آثار را در جامعه تحریک می‌کرد. با توجه به جایگاه برتر قالی‌های ایرانی در نمایشگاه وین و تحسین ارزش‌های هنری این قالی‌ها توسط نخبگان فرهنگی و هنری، مجموعه‌داران و موزه‌ها سخت در پی به دست آوردن نمونه‌هایی از آن‌ها بودند (Fulco, 2017: 56). از این رو بیشترین آثار کلاسیک گردآوری شده با هدفی الگوگیری از آن‌ها مربوط به کشور ایران و در رأس آن‌ها قالی‌های ایرانی بودند. به گونه‌ای که امروزه قالی‌های ایرانی از بزرگ‌ترین، مهم‌ترین و شناخته‌شده‌ترین مجموعه آثار هنری موزه «موزه برای هنر و صنعت» وین می‌باشند (Karl, 2014: 116).

## ۲. رونق تولید در ایران

سرازیر شدن کالاهای صنعتی و ماشینی ارزان غربی به ایران در سال‌های میانی قرن نوزدهم، باعث رکود تولید در صنایع محلی و دستی ایران شده بود، زیرا این آثار توانایی رقابت با قیمت‌های ارزان و تنوع بسیار تولیدات ماشینی را نداشتند. با افول تولید هنرهای صنعتی، در این سال‌ها انواع کالاهای وارداتی به ایران را پارچه‌های پنبه، آهن و فولاد، اسلحه، قهوه، ظروف شیشه و چینی در مقابل صادرات محدود مواد خام همچون پنبه، ابریشم خام، میوه خشک و پوست تشکیل می‌داد. مقایسه حجم و ارزش اقتصادی کالاهای صادراتی و وارداتی نشان می‌دهد موازنه تجاری ایران در این دوره به شدت منفی و باعث کاهش ثروت ملی ایران شده بود (Polak, 1873: 51-52). با از دست رفتن کسب‌وکارهای سنتی تولید مصنوعات کاربردی و صنایع دستی، تعداد عظیمی از نیروی کار ایران در پی یافتن فرصت‌های شغلی جدید جهت جایگزینی مشاغل از دست‌رفته بودند. در چنین وضعیتی بود که وقوع برخی رویدادهای صنعتی و فرهنگی در غرب از جمله برگزاری نمایشگاه جهانی ۱۸۷۳ وین محرک‌های لازم جهت شروع یک کسب‌وکار جدید را فراهم ساخت. می‌توان گفت، در حالی که بعد از سقوط حکومت صفوی تا قبل از نمایشگاه جهانی وین صنعت قالیبافی در ایران از اهمیت بالایی برخوردار نبود. «تقاضا برای فرش‌های ایرانی به میزان قابل توجهی پس از نمایشگاه سال ۱۸۷۳ وین رو به افزایش گذاشت. رونمایی از تعداد زیادی

فرش ایرانی قدیمی و باارزش، موجب ایجاد تقاضا برای این کالا شد. خوشبختانه این تقاضا هم‌زمان با رشد ثروت و فراوانی در اروپا و ایالات‌متحده و نیاز به دادوستد بازرگانان اروپایی در ایران برای محصولات صادراتی بود» (فلور، ۱۳۹۲: ۲۷). «بعد از نمایشگاه بین‌المللی وین مجموعه‌داران اتریشی، انگلیسی و فرانسوی بازارهای ایران را برای یافتن قالی‌های نو و کهنه زیر پا گذاشتند. تا این موقع تعداد کمی از تجار ایرانی که بیشتر آن‌ها نیز تبریزی بودند به تجارت تریاک و لباس‌های ابریشمی با اروپا مشغول بودند» (Helfgott, 1990, 199). تجار تبریزی نیز با درک شرایط جدید و به‌واسطه جایگاهی که در تجارت خارجی ایران داشتند، نخست اقدام به جمع‌آوری و صادرات قالی‌های کهنه و سپس بلافاصله اقدام به راه اندازی کارگاه‌های قالی‌بافی در مناطق مستعد اطراف تبریز و مناطق دوردست نمودند. «تاجران تبریزی تقریباً از ۱۸۷۵ کار بافندگی را در سلطان‌آباد (اراک) آغاز کردند چیزی نگذشت که شرکت مشهور منچستری زیگلر و شرکا در آنجا پیدا شدند» (وین، ۱۳۹۷: ۸۳). فقدان زیرساخت‌های لازم در داخل جهت پاسخگویی به رشد فزاینده تقاضا در دو دهه آخر قرن نوزده، باعث شد شرکت‌های تجاری و چندملیتی متعددی مستقیماً اقدام به سرمایه‌گذاری در تولید و صادرات قالی در ایران نمایند. با این کار بخش عظیمی از جامعه جویای کار ایران در شهرها و روستاها در تولید قالی به کار گرفته شدند.

فلور در رابطه با نقش ورود سرمایه‌های خارجی به ایران و بهبود اقتصاد معیشتی ایران بلافاصله پس از برگزاری موفق نمایشگاه جهانی وین می‌نویسد: «نفوذ اقتصاد اروپا در بازار ایران، تنها ثمرات منفی برای اقتصاد ایران به همراه نداشت، زیرا سرمایه خارجی نقش تعیین‌کننده را در رشد و توسعه صنعت فرش ایفا می‌کرد. شرکت‌های خارجی پس از بررسی بازار برای فرش‌های قدیمی، بی‌درنگ متوجه شدند که برای حفظ و استمرار تلاش‌های خود، تجارت و تولید فرش‌های جدید و باکیفیت را باید خودشان ساماندهی کنند. این مسئله امری ضروری می‌نمود زیرا تقاضا برای فرش در طی سال‌های ۱۸۷۲-۱۸۷۴ بیش از ۱۰۰ درصد افزایش یافته بود. درحالی‌که هنوز صنعت داخلی سازمان‌نیافته که قالی‌بافی اصولاً با آن مواجه بود بسیار نامطمئن‌تر از آن می‌نمود که هرگونه تداوم، بهره‌وری و کیفیت را تضمین کند» (فلور، ۱۳۹۲: ۲۴). رشد دو برابری تقاضا برای فرش دستبافت ایران در طی تنها دو سال نشان می‌دهد برگزاری نمایشگاه ۱۸۷۳ و رونمایی مجموعه‌ای از قالی‌های

شرقی در فضای شرق‌گرایی حاکم بر اروپا عامل مؤثری در شروع یک جنبش فراگیر فرهنگی در اروپا نسبت به استفاده از قالی دستبافت ایرانی به‌عنوان یک عنصر مهم در نشان دادن سلیقه فرهنگی و طراحی فضاهای داخلی داشته است. کرزن در توصیف منزلت قالی‌های ایران در بین خانوارهای اروپایی و آمریکایی در طی این سال‌ها می‌نویسد: «کمتر خانواده طبقه بالا در انگلستان یا آمریکا در این فکر نیست که خواه از جنس ممتاز و یا عادی آن را فراهم نسازد و این کار بدون شک و انکار نشانه فرهنگ و تمدن است» (کرزن، ۱۳۷۳: ۶۲۳).

مطالعات نشان می‌دهد، با برگزاری نمایشگاه ۱۸۷۳ وین و استقبال از قالی‌های ایران در این نمایشگاه، تأثیرات آن به‌سرعت در داخل ایران آشکار و جغرافیای تولید قالی تقریباً به تمام کشور گسترش یافت. «بعد از سال ۱۸۷۵ تولید فرش در شهرها و روستاهای تابعه مناطق تبریز، کاشان و کرمان رو به فزونی گذاشت مناطقی که بعد از دوره صفوی تولید فرش در آن‌ها فراموش شده بود. در کردستان و مناطق شرقی ایران از جمله خراسان که از قرن ۱۸ قالیبافی رو به افول گذاشته بود، دوباره رونق گرفت. تولید قالی همچنان در شیراز، آباد، همدان، نایین، اصفهان، سلطان‌آباد و روستاهای ناحیه اراک که به نظر می‌رسید تا قبل از ربع آخر قرن ۱۹ دارای سوابق اندکی به‌عنوان مراکز بافت قالی دستبافت بوده‌اند نیز شروع شد» (Helfgott, 1990: 176).

بررسی آمار صادرات قالی ایران بلافاصله بعد از برگزاری نمایشگاه ۱۸۷۳ نیز به‌خوبی تأثیر نمایشگاه وین در جهش صادرات این محصول را نشان می‌دهد. «صادرات فرش از طریق تبریز از ۲۸۰۰۰ پوند در سال ۱۸۷۴ به ۶۵۰۰۰ پوند در سال ۱۸۷۹ رسید و در عرض ۱۰ سال مجموع صادرات فرش در کل ایران به ۱۰۰۰۰۰ پوند رسید و این مبلغ در پایان قرن به رقم ۵۰۰۰۰۰ پوند افزایش یافت» (وین، ۱۳۹۷: ۹۵). رشد صادرات فرش در طی این سال‌ها منجر به افزایش تولید، اشتغال و تا حدودی افزایش سطح زندگی جامعه ایرانی شد. تعداد افراد شاغل در صنعت فرش ایران در سال ۱۸۶۰م از ۱۰۰۰ نفر به ۶۵۰۰۰ نفر در ۱۹۱۴ م یعنی حدود ۶۵ برابر افزایش یافت... هیچ‌یک از تولیدات صنعتی یا پیشه‌وری از این لحاظ به پای صنعت قالی نمی‌رسیدند (فوران، ۱۳۷۷: ۱۹۹-۲۰۰). با فراگیری قالیبافی در ایران و فعالیت شرکت‌های اروپایی و ایرانی، بازار آزاد سرمایه‌داری و شکل نوینی از روابط

نیروی کار حول صنایع تولید قالی شکل گرفت، روستاییان و عشایر برای پاسخ به تقاضای روبه گسترش، ضمن افزایش تولید، یاد گرفتند تا قالی‌هایی را تولید کنند که قابلیت فروش در غرب را داشته باشند. بدین‌سان صنعت تولید قالی بخش‌های مختلف جامعه ایرانی را در اقتصاد جهانی ادغام کرد و نه تنها روابط تولید بلکه خود تولیدات را نیز دگرگون ساخت (Helfgott, 1990: 179).

### نتیجه‌گیری

هدف از پژوهش حاضر مطالعه ابعاد مختلف مشارکت ایران در نمایشگاه جهانی ۱۸۷۳ وین و تأثیرات فرهنگی و هنری نمایش هنرهای صناعی ایران در این نمایشگاه بر تولید و صادرات قالی بود. مطالعات انجام‌شده فرضیه تحقیق را مورد تأیید قرار داده و نشان دادند. حضور ایران در این رویداد از چند جهت دارای اهمیت بوده و نتایج و بازتاب‌های چشم‌گیری به همراه داشت. انجام تمهیدات قابل توجه بلافاصله بعد از دریافت دعوت‌نامه رسمی جهت برنامه‌ریزی و شرکت باشکوه در این رویداد، اعزام اساتید معمار و ساخت پاپیون اختصاصی باشکوه با الگوی معماری دوره صفوی و با کاشی‌کاری‌های زیبا، نمایش آثار متنوعی از هنرهای صناعی، نگارگری و قالی‌های دستبافت ایرانی در غرفه ایران و مهم‌تر از همه، حضور ناصرالدین‌شاه قاجار به‌عنوان یک پادشاه واقعی شرقی در نمایشگاه غرفه ایران را در کانون توجه رسانه‌ها و روزنامه‌های غربی قرار داد. تحسین آثار به‌نمایش‌درآمده در غرفه ایران و در رأس آن قالی‌های دستبافت ایرانی توسط نخبگان فرهنگی، موزه‌ها و مجموعه‌های خصوصی، علاقه‌مندی و اشتیاق غربی‌ها را برای تجربه جهان ایرانی از طریق مسافرت‌های سیاحتی و اکتشافی و یا تملک نمونه‌ای از هنرهای صناعی ایرانی برانگیخت.

از طرفی در راستای شعار نمایشگاه که «فرهنگ و آموزش» اعلام شده بود، برگزارکنندگان اهتمام ویژه‌ای به شناسایی الگوهای برتر از بین آثار به‌نمایش‌درآمده و بهره‌برداری از ارزش‌های بصری آن‌ها جهت الهام‌بخشی به تولیدات صنعتی خود داشتند. در این‌بین با توجه به فضای شرق‌سوی حاکم بر نمایشگاه، این قالی‌های ایرانی بودند که به‌عنوان الگوهای معیار در کانون توجه قرار گرفته و الهام‌بخش صنایع غربی از جمله کارخانجات فرش و منسوجات ماشینی شدند.

دقت در عوامل یادشده نشان می‌دهد که در طی زمان طولانی شش‌ماهه برگزاری نمایشگاه جهانی وین تغییرات عمده‌ای در نوع نگاه جامعه اروپایی نسبت به مصنوعات شرقی از جمله دست‌بافته‌های زیبای ایرانی به وقوع پیوست. با وقوع انقلاب صنعتی در غرب و رشد و توسعه سریع جوامع شهری و پیرو آن ماشینی شدن زندگی، مظاهر فرهنگی ملموس و سنتی جوامع اروپایی به فراموشی سپرده شدند. چنین وضعیتی انتقادات گسترده‌ای را از سوی نخبگان فرهنگی و هنری برانگیخت و باعث تحسین قالی‌های دستبافت ایرانی به‌واسطه برخورداری از طرح‌ها و نقوش متنوع و گرایش به خرید آن‌ها نزد جوامع غربی شدند. به عبارتی تمجید از قالی‌های ایرانی در این نمایشگاه، باعث تغییر نگاه به قالی دستبافت از منظر یک فرآورده کاربردی و مصرفی به یک دست‌بافته فرهنگی و هنری شد. نخستین جرقه‌های این گرایش و تغییر نگاه در نزد نخبگان جامعه و سپس در میان توده‌ها و طبقه بورژوازی تازه‌به‌دوران‌رسیده روی داد.

این تغییر نگرش ضمن ایفای نقش مؤثر در توسعه صادرات قالی‌های کهنه و کلاسیک ایرانی و تحریک بافت قالی‌های جدید، مقدمات احیای قالیبافی ایران در مقیاس وسیع و توسعه تولید و صادرات آن را نیز فراهم آورد. به‌طوری‌که در مدت‌زمان کوتاهی بعد از برگزاری نمایشگاه ۱۸۷۳ م وین صادرات قالی ایران مقام نخست را در بین همه فرآورده‌های صادراتی ایران به دست آورد.

در مجموع می‌توان گفت برگزاری پنجمین نمایشگاه جهانی در سال ۱۸۷۳ در وین باعث تقویت گرایش‌های شرق‌سوی جامعه اروپایی و نخبگان فرهنگی غربی به سمت هنرهای ایرانی به‌ویژه قالی‌های دستبافت گردید. چنین گرایشی تأثیر مستقیم در رشد تولید و صادرات قالی دستبافت ایرانی را در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم در پی داشت. توجه به تعداد بازدیدکنندگان ده‌ها میلیونی (بیش از ۲۵ میلیون) از سرتاسر اروپا از این نمایشگاه - که تا مدت‌ها تکرار نشد - نقش این رویداد را در تبلیغ و ترویج ارزش‌های حاکم بر صنایع دستی کشورهای شرقی و به‌ویژه ایرانی نشان می‌دهد.

در چنین فضایی موزه‌های هنری که خود از طریق آموزش و نشریات، به تشویق و ترغیب مردم به مصرف کالاهای زیبا و با ارزش‌های فرهنگی می‌پرداختند، اقدام به

جمع‌آوری آثار هنری و صنایع‌دستی شرقی در مقیاس گسترده نمودند. خرید و نمایش صنایع‌دستی و هنرهای سنتی شرقی و ایرانی در موزه‌ها در تراز هنرهای زیبا باعث جلب‌توجه توده‌های مردمی و باور آن‌ها به ارزش‌های هنری و کیفی این فرآورده‌ها شده و در نتیجه به تلاش طبقه متوسط و بورژوازی غربی جهت خرید و مصرف این آثار برای تزئین فضاهای داخلی منازل خود منجر گردید. با توجه به کارکرد قالی‌های شرقی و ایرانی در تزئین و دکوراسیون داخلی، این قالی‌ها در صدر انتخاب‌ها جهت خرید قرار گرفتند. چنین اقدامی باعث تقویت شبکه‌های تولید و توزیع فرش در ایران از طریق سرمایه‌گذاری‌های خارجی و داخلی گردید.

### تشکر و قدردانی

این پژوهش مستخرج از طرح پژوهشی به شماره قرارداد ۹۴۱۴ مورخ ۱۳۹۷/۰۶/۱۵ با عنوان «تأثیر رویدادهای فرهنگی قرن نوزدهم اتریش در تحریک تقاضای مصرف قالی دستبافت ایران در اروپا» است که با حمایت مالی دانشگاه هنر اسلامی تبریز و در دانشگاه هنر اسلامی تبریز انجام یافته است.

## منابع

### کتاب‌ها

- اکبری، ندا (۱۳۹۴)، *اکسپو: جهان در پوست معماری*، مشهد: کتابکده کسری.
- *روزنامه ایران* (۱۳۷۴)، به کوشش عنایت اله رحمانی، جلد اول، شماره: ۱-۲۰۸، تهران: کتابخانه ملی ایران.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸)، *سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان)*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی.
- دل‌زنده، سیامک (۱۳۹۴)، *تحولات تصویری هنر ایران*، تهران: نظر.
- سعادت‌پور، محمد (۱۳۸۴)، *پدیدارشناسی نمایشگاه‌های جهانی*، تهران: فرهنگ مانا.
- فلور، ویلهلم (۱۳۹۲)، *صنایع کهن در دوره قاجار (۱۸۰۰-۱۹۲۵)*، ترجمه علیرضا بهارلو، تهران: پیکره.
- فوران، جان (۱۳۷۷)، *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*، ترجمه احمد تدین، چاپ ۱۴، تهران: رسا.
- ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۳۷۷)، *روزنامه خاطرات ناصرالدین‌شاه در سفر اول فرنگستان (۱۲۹۰ هـ.ق)*، به کوشش فاطمه قاضیها، تهران: سازمان اسناد ملی.
- راعی، انیسه (۱۳۷۵)، *اتریش*، چاپ دوم، تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- کرزن، جرج (۱۳۷۳)، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، جلد ۲، چاپ ۴، تهران: علمی و فرهنگی.
- کریمی، محمدرضا (۱۳۹۴)، «*پایویون‌های ایران از گذشته تا اکنون*»، به کوشش: ندا اکبری، اکسپو: جهان در پوست معماری، مشهد: کتابکده کسری، ۱۱۴-۱۱۹.
- کهنسال نودهی، مریم و فولادی‌نسب، کاوه (۱۳۹۷)، «*تأملی بر تحولات نمایشگاه‌های جهانی و اکسپوها*»، به کوشش: ندا اکبری، اکسپو: جهان در پوست معماری، مشهد: کتابکده کسری، ۲۴-۳۱.
- وین، آنتونی (۱۳۹۷)، *سه شتران روانه به اسمیرنا: تاریخچه کمپانی تشرق*، ترجمه یداله آقاعباسی و زهرا آقاعباسی، تهران: متن.

## مقاله‌ها

- زارع‌زاده، فهیمه؛ مختاباد امرئی، سید مصطفی؛ رهبرنیا، زهرا (۱۳۹۴)، «بازخوانشی از هنر و سیاست در نمایشگاه‌های جهانی اکسپو (مطالعه موردی، نمایشگاه کریستال پالاس لندن، ۱۸۵۱)»، *فصلنامه باغ نظر*، شماره ۳۳، ۸۱-۹۰.
- بختیاری، محمد و آبادیان، حسین (۱۳۹۰)، «روابط سیاسی ایران و اتریش در دوره ناصری (۱۳۱۳-۱۲۶۴ق)»، *فصلنامه تاریخ ایران*، شماره ۶۷، ۱-۱۷.

## منابع خارجی

- Blake, W.P. & Pettit, Henry (1873), *Reports on the Vienna Universal Exhibition*. Philadelphia.
- Cordileone, R, D, (2014), *Alois Riegl (1858-1905) in Vienna 1875-1905*. USA. Ashgate Publishing Company.
- falke, J., (1873), *Kunstindustrie auf der Wiener Weltausstellung 1873*. Wien: Druck Und Verlag Von Carl gerols Sohn.
- Fulco, D, (2017), Displays of Islamic Art in Vienna and Paris. MDCCC 1800, Vol 6, p.p. 51-66.
- Helfgott, L, (1990), *Carpet collecting in Iran, 1873-1883*: Robert murdoch Smith and the formation of the modern Persian carpet industry, Muqarnas, Vol 7, p.p. 171- 181.
- Karl, B, (2014), *Persian Art in 19<sup>th</sup>-Century Vienna. The Shaping of Persian Art: Collections and Interpretations of the Art of Islamic Iran and Central Asia*, p.p:110- 129, 2014.
- Polak, J.E, (1873), *Persien Bericht, Officieller Ausstellungs-Bericht*, wien: Druck Und Verlag Der K. K. Hof. Und Staatsdruckerei.
- Ramply.M, (2011), *Peasants in Vienna: Ethnographic Display and the 1873 World's Fair*. Printed in: Austrian History Yearbook. cambridge University Press. p.p. 110-132,.
- Stanzer, W., (1986), «Austrian Carpet History», In: W, Stanzer, (Ed), *Antique Oriental Carpets from Autrian Collections*, Vienna: Society for Textile Art Research, pp 39-49.

فصلنامه علمی تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، سال دوازدهم، شماره بیست و شش، بهار ۱۴۰۰، صفحات ۱۷۷-۲۰۱

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۹/۰۹/۲۹

تاریخ دریافت: ۹۹/۰۷/۱۹

## چگونگی تعامل و تقابل سادات با آل مظفر و نقش آفرینی آنان در این حکومت

جمشید نوروزی<sup>۱</sup>

مژگان صادقی فرد<sup>۲</sup>

### چکیده

سادات به‌عنوان بازماندگان خاندان پیامبر (ص)، در جامعه ایران دوره اسلامی از جایگاه اجتماعی والایی برخوردار بوده و اغلب حکام و طبقات مختلف اجتماعی به آنان عنایت ویژه‌ای داشته‌اند. این رویکرد خاص به سادات، در دوره آل مظفر نیز ادامه یافت و تعاملات بسیاری میان این قشر و حکام آل مظفر وجود داشت. بخشی از این تعاملات را می‌توان به باورهای مذهبی و اندیشه سیاسی حکومت‌گران آل مظفر نسبت داد. آنان که در ارتباط با ایلخانان مسلمان و فضای حاکم بر قرون هفتم و هشتم هجری رشد یافته و به قدرت دست یافتند، گروه‌های مختلف اجتماعی و مذهبی همچون سادات، شیعیان و اهل تصوف را مورد التفات ویژه قرار دادند. امرای مظفری در این قبیل مناسبات، اهدافی چون استفاده از اعتبار سادات برای کسب مشروعیت و مقبولیت عامه و تثبیت حکومت را مدنظر داشتند. آل مظفر در این راستا در مقاطعی، مناصب بااهمیتی همچون وزارت، قضاوت و فرماندهی لشکر را به سادات واگذار کرده و پذیرش شفاعت سادات در برخی رویدادهای سیاسی را مدنظر قرار دادند. با این‌همه، در موارد اندکی که این گروه به دنبال کسب قدرت رفته و حیات سیاسی آل مظفر را به مخاطره انداختند، روابط طرفین به تقابل کشیده شد. این پژوهش که به روش توصیفی - تحلیلی و با استناد به منابع دست‌اول تاریخی و ادبی فراهم شده، به چگونگی تعامل و تقابل سادات با حکام مظفری و اشکال نقش‌آفرینی سادات در حکومت آل مظفر می‌پردازد.

**واژگان کلیدی:** نقش‌آفرینی سادات، آل مظفر، تعامل و تقابل سادات، نقابت، دارالسیاده.

njamshid1346@gmail.com

mozhgan.sadeghifard@yahoo.com

۱. دانشجویار دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

۲. دکتری تاریخ دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

## ***Sadat' Interactions with Al-Muzaffar and their Roles in this Government***

Jamshid Norouzi<sup>1</sup>

Mozhgan Sadeghifard<sup>2</sup>

### **Abstract**

Sadat, as the survivors of the family of the Prophet (PBUH), had high social status in the Iranian society of the Islamic period and most of the rulers and different social classes paid special attention to them. This particular approach to Sadat continued in the period of Al-Muzaffar and there were many interactions between this group and the rulers of Al-Muzaffar. Some of these interactions can be attributed to the religious beliefs and political thoughts of the rulers of Al-Muzaffar. Those who grew and gained power in connection with the Muslim Ilkhans and the atmosphere prevailing in the seventh and eighth centuries AH, paid special attention to various social and religious groups such as the Sadat, the Shiites and the Sufis. In such relations, Mozaffari's rulers considered some goals such as using Sadat's credibility to gain legitimacy and public acceptance and to consolidate the government. In this regard, Al-Muzaffar at times handed over important positions such as the ministry, the judge and the commander of the division to Sadat and considered accepting Sadat's intercession in some political events. However, in the few cases in which the group sought to seize power and jeopardize Al-Muzaffar's political life, relations between the two sides were strained. Using a descriptive-analytical method and citing first-hand historical and literary sources, this study deals with the issue of how Sadat interacts with Mozaffari rulers. It also examines the forms of Sadat's role-playing in the rule of Al-Muzaffar.

**Keywords:** The roles of Sadat, Al-Muzaffar, Sadat's Interaction and Confrontation, Niqabat, Dar al-Siyadeh.

---

1. Associate Professor Payame Noor University, Tehran, Iran (Corresponding Author)  
njamshid1346@gmail.com

2. PhD in History of Payame Noor University, Tehran, Iran  
mzhgan.sadeghifard@yahoo.com

## مقدمه

از جمله وجوه برجسته ایام حکومت مغولان و ایلخانان بر ایران زمین، گسترش تشیع و افزایش احترام به سادات است. مغولان و ایلخانان غیرمسلمان، با از بین بردن خلافت عباسی به عنوان تکیه‌گاه اهل سنت و یکسان قلمداد کردن مسلمانان اعم از شیعه و سنی، زمینه اشاعه بیشتر اعتقادات شیعی و احترام فزونتر به سادات را فراهم نمودند. با پذیرش اسلام توسط محمود غازان و گرایش اولجایتو به تشیع، گام‌های بیشتری در راستای احترام به سادات و ایجاد ابنیه مرتبط با آن‌ها چون دارالسیاده‌ها در شهرهای مختلف برداشته شد. فضای سیاسی پس از فروپاشی حکومت ایلخانان و ایجاد چندین حکومت محلی در مناطق مختلف ایران، نه تنها بر توجه به سادات در برخی مناطق افزود، بلکه شماری از سادات را در جایگاه رهبری قیام‌های منجر به تأسیس چند حکومت محلی در شمال ایران (مرعشی، کیایی، عمادی) قرار داد. از مصادیق توجه زیاد به سادات در مناطق مرکزی و جنوبی ایران و بهره‌برداری از نفوذ اجتماعی آنان برای تثبیت پایه‌های حکومت و افزایش مشروعیت، عملکرد آل‌اینجو قابل ذکر است.

مسئله اصلی پژوهش پیش رو، چگونگی تعامل و تقابل سادات با حاکمان مظفری و نقش آفرینی آنان در ساختار حکومت آل مظفر (۷۱۳-۷۹۵ ق/۱۳۱۴-۱۳۹۳ م) به عنوان یکی از حکومت‌های پساایلخانی است که به تعصب در تسنن شهره بودند. در اهمیت بررسی موضوع مذکور، باید گفت که سادات قابل توجهی در طی قرون بعد از اسلام، در یزد به عنوان خاستگاه قدرت آل مظفر و نیز در دیگر شهرهای مهم قلمرو مظفریان (کرمان، اصفهان، شیراز) زندگی می‌کردند. از عهد آل بویه به بعد، از یکسو بر جمعیت سادات این مناطق افزوده شده و از سوی دیگر، شمار سادات شافعی تنزل یافته و بر تعداد سادات اثنی‌عشری افزوده شد. از شواهد موقعیت مناسب اجتماعی و اقتصادی سادات پرشمار ساکن شیراز پیش از قدرت‌یابی آل مظفر، ازدواج‌هایی است که بین خانواده‌های نقیب شیراز و حاکم شهر صورت گرفته است. حال بررسی چگونگی تعامل و تقابل امرای مظفری با سادات قلمرو خویش و نیز تبیین نقش آفرینی سادات در حکومت آل مظفر، از اهداف اصلی این مقاله است. فرض بر آن است با توجه به اوضاع مذهبی حاکم بر قرون هفتم و هشتم هجری و نیاز

حکام به کسب مشروعیت و مقبولیت عامه، حکومت آل مظفر نیز از گرایش به سادات و انجام برخی اقدامات در جهت جلب نظر مثبت آنان غافل نبوده است.

از پژوهش‌هایی که درباره جنبه‌های گوناگون جایگاه سادات در ادوار دیگر صورت گرفته، می‌توان به مقالات «سادات در دوره مغول» از جواد عباسی، «رابطه سادات و حاکمیت؛ مبانی و معیارهای نفوذ سیاسی و اقتدار سادات در حکومت ایلخانان» از علی بحرانی‌پور و فاطمه حاجی‌آبادی، «سادات در عصر تیموری» از علیرضا کریمی و ابراهیم فتحی سلامت، مقاله «تحقیق در احوال و آثار سادات عریضی یزد» از محمدباقر کمال‌الدینی که برخی از سادات عریضی در دوره آل مظفر نیز حضور داشتند. همچنین مقاله «دارالسیاده زمینه‌های شکل‌گیری، جایگاه و کارکرد آن در عصر ایلخانان مغول» از مهدی یعقوبی و دیگران اشاره نمود. در مقاله «نکته‌یابی از وقف‌نامه جامع‌الخیرات» از محمدحسن میرحسینی درباره یکی از سادات دوره آل مظفر مطالبی آمده است. افزون بر این در کتاب شیعیان اثنی‌عشری در ایران، از پروین ترکمنی آذر پیرامون توجه خاص حاکمان آل مظفر به گروه‌های مختلف مذهبی از جمله سادات نکات مختصری ذکر گردیده است. باین‌حال، هیچ‌گونه پژوهشی اعم از کتاب و مقاله درباره سادات و نقش‌آفرینی آنان در دوره آل مظفر منتشر نشده است.

### ۱- رابطه دوگانه تعامل و تقابل حکام آل مظفر با سادات

با هجوم مغول و فروپاشی خلافت عباسی، عامل مهم کسب مشروعیت برای حکومت در قلمرو سرزمین‌های بازمانده از خلافت عباسی بسیار کم‌رنگ شد. شاهان مظفری گرچه در خلأ قدرت سیاسی پس از فروپاشی ایلخانان موفق شدند با زور و غلبه، قدرت را به دست گیرند، اما بر این امر واقف بودند برای تداوم حکومتشان نیازمند به بنیان‌های دیگر مشروعیت خواهند بود. از این‌رو برای مقابله با مشکلات ناشی از تزلزل قدرت، درصدد فائق آمدن بر چالش‌های مشروعیتی برآمدند. آل مظفر با اقداماتی در این زمینه تا حد زیادی فقدان پیشینه حکمروایی خاندانی را برای سلطنت جبران نمودند. حکومت‌گران آل مظفر در ابتدا سعی کردند تا به هر نوعی خود را مسلمان واقعی جلوه دهند. در این راستا توجه و تعامل با گروه‌های مختلف مذهبی همچون صوفیان، شیعیان و سادات، یکی از ابزارهایی بود که بدان متوسل شدند. به‌واقع حاکمان شافعی مذهب آل مظفر با توجه به رشد در دربار

ایلخانان و آشنایی با فضای حاکم بر قرون هفتم و هشتم هجری و همچنین برای نیاز به کسب مشروعیت و مقبولیت به اهل تصوف و تشیع با توجه به اقبال آنان از سوی مردم، نزدیک شده و مقام سادات را نیز رعایت می نمودند.

### ۱-۱- توجه اغلب حکام آل مظفر به جلب نظر سادات

سادات با داشتن شرافت نسب و خویشی با رسول اکرم (ص)، پیوسته مورد احترام آل مظفر بودند. البته این توجه در احترام و تکریم خلاصه نمی شد. آنان سعی می نمودند تا سادات را در مواهب دنیایی نیز شریک سازند و حمایت این گروه اجتماعی را کسب نمایند. امرای مظفری می دانستند که مردم نسبت به این گروه، احترام توأم با پذیرش سخنان آنان را دارند و حرف سادات می تواند موجبات آرامش و یا شورش را مهیا سازد. با این طرز تفکر درصدد برآمدند تا هم سادات را بعضاً در مناصب حکومتی قرار دهند و از ایشان برای استحکام حکومت سود جویند و هم امتیازات مادی مانند مستمری، صدقات و موقوفاتی را برای آنان تعیین نمایند. در دوره آل مظفر غیر از سید و شریف، مرتضی اعظم نیز از القاب مخصوص سادات بوده و در مواردی نیز از سادات با عنوان امیر همچون دوره ایلخانان یاد می شد. چنانچه معین الدین اشرف یا شمس الدین علی بمی عنوان امیر داشتند.

از جمله نخستین نمودهای تعامل سادات با حاکمان آل مظفر، از رابطه حسنه شرف الدین مظفر (متوفی ۷۱۳ق/۱۳۱۴م) با سید جلال کاشی آغاز شد. در جریان مشکلات چهارساله میان امیر شرف الدین مظفر و خواجه رشیدالدین فضل...همدانی وزیر ایلخانان، فردی از طبقه سادات به نام سید جلال الدین کاشی که نایب وزیر بود، به علت دوستی با امیر مظفری برای رفع اختلافات این دو سعی بلیغ نمود و به نوشته صاحب مواهب الهی: «سید جلال الدین به تحلیل ماده نزاع مساعی مشکور تقدیم کرد... چون کارها به وفق مراد آخر شد، انواع تربیت و نوازش فرمود» (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۳۹).

امیرمبارزالدین محمد نیز، ارادت خاصی نسبت به سادات ابراز می داشت و صدقات و وقفیات بسیاری در حق آنها به ویژه در دو شهر یزد و کرمان مقرر و برای رفاه آنها دارالسیادهایی بنا نهاد (کتبی، ۱۳۶۴: ۷۱). زیارت آرامگاههای اهل بیت و برقراری موقوفات برای آنها نمونه ای از توجهات او به سادات بود. امیرمبارزالدین از همان بدو تأسیس دولت

خود در شیراز، سعی کرد حمایت سادات را به دست آورد. در جریان فتح شیراز این امیر مظفری به زودی متوجه قدرت سادات شد. وی، شاه شیخ ابواسحاق اینجو را به فرزندان حاجی ضراب که از اجله سادات محله درب نو شیراز بود، سپرد تا آنان او را در ازای قتل پدر خود که باعث تنفر مردم هم از ابواسحاق شده بود، به قصاص برسانند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱/۲۶۱). این اقدام را باید به نوعی دلجویی امیر مبارزالدین از سادات تعبیر کرد.

از دیگر اقدامات امیر مبارزالدین، استفاده از سادات در جهت پیشبرد اهداف خود بود. در آن روزها شهرت یافته بود که یک تار موی پیامبر اکرم (ص)، نزد خاندان مرتضی اعظم سید شمس‌الدوله و الدین علی بمی از شیعیان و عرفای بم است. امیر مبارزالدین در سال ۷۵۴ق/۱۳۵۳م قبل از فتح شیراز به بم رفت تا آن را به دست بیاورد. سید شمس‌الدین ابتدا حاضر به فروش نشد ولی بعد مدعی شد که حضرت پیامبر (ص) در خواب امر کردند که «موی محمد به محمد مظفر ده» (کتبی، ۱۳۶۴: ۶۰). امیر مبارزالدین هم املاک بسیار بر اولاد سید وقف کرد (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۳۹). در واقع اعطای امتیازات اقتصادی در قالب موقوفات و بخشودگی‌های مالی، بخشی از احترامی بود که در دوره مظفری برای سادات قائل بودند.

شاه شجاع نیز همچون پدر به قول تاریخ آل مظفر: «همت پادشاهانه‌ای در تعظیم سادات نامدار داشت» (کتبی، ۱۳۶۴: ۸۱). او پس از مرگ همسر اول، کریمه‌ای از سادات حسنی در سال ۷۵۷ق/۱۳۵۶م عقد نمود (ابن عنبه، ۱۴۲۵ق: ۲۲۶). سپس وزارت را به یکی از سادات تفویض نمود. شاه شجاع حتی در فتح‌نامه اصفهان (سال ۷۶۸ق/۱۳۶۷م) که نسخه‌ای از آن در بیاض تاج‌الدین احمد وزیر آمده به طبقه سادات که نشان از جایگاه این طبقه نزد اوست، اشاره کرده است. به نقل از شاه شجاع: «این منشور در قلم آمد... تا نواب ما و عصبه سادات و قضات و مشایخ و صدور و صواحب و... یقین دانند اسباب فراغ بال و ابواب دفاع حال ایشان به همه غایتی خواهیم رسید» (تاج‌الدین احمد وزیر، ۱۳۸۱: ۱۲).

افزون بر این سایر امرای آل مظفر نیز از سادات غافل نبودند. سلطان زین‌العابدین (۷۸۶-۷۸۹ق/۱۳۸۴-۱۳۸۷م) نیز «پس از بر تخت نشستن، سادات و موالی و اکابر را عنایت و رعایت فرمود» (سمرقندی، ۱۳۷۲: ۲/۵۶۹). در زمان شاه منصور (۷۹۰-۷۹۵ق/۱۳۸۸-

۱۳۹۳م)، آخرین امیر آل مظفر، نیز همچنان عنایت ویژه این خاندان به سادات برقرار بود. شاه منصور در بدو ورود به شیراز توسط سادات یاری شد. در این زمان، جماعت سادات شیرازی که از طرف شاه یحیی مأمور به حفظ دروازه سلم بودند، با اتباع خویش رو به شاه منصور آورده و او را به شیراز راه دادند (یزدی، ۱۳۳۶: ۱/ ۲۲۵). در نبود قدرت مرکزی عموماً پس از مرگ پادشاهان و یا شورش‌ها و هجوم بیگانگان که نهادهای سنتی برقرارکننده نظم و امنیت از میان می‌رفتند، گروه‌های مختلف در شهرها همچون خاندان‌های سادات بودند که می‌کوشیدند در حد توان از آشفتگی‌ها جلوگیری کنند.

افزون بر این، شاه منصور پس از استقرار در پایتخت برای تحکیم مبانی قدرت خود به ارباب عمائم و دیگر صاحبان نفوذ توجه خاص مبذول داشت. در این ایام به سبب هزینه‌های جنگ به دستور یکی از وزراء، مقرری سادات و باقی ارباب عمائم را از هفتاد هزار تومان به نصف کاسته شده بود. شاه منصور این قضیه را وسیله‌ای برای جلب نظر سادات قرار داد و از ادامه دستور وزیر ممانعت به عمل آورد و فرمان داد مبلغی هم بر مستمری بیفزایند. شاه منصور خطاب به وزیر اشاره نمود: «ما دو لشکر داریم. یک لشکر صوری که شما ببیند و لشکر معنوی که سادات و علما و مشایخ هستند... باید موجب آنان از نقد وجوه باشد» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۲/ ۶۸۶).

### ۱-۲- ایجاد فرصت برای شفاعت سادات

مقام و اهمیت سادات در جامعه اسلامی چنان رفیع بود که عموماً زندگی و ثروت خود را در معرض خطر و تهدید نمی‌دیدند. حتی هنگامی که شهر از سوی امیری برای غارت آزاد اعلام می‌گردید، آنان اجازه داشتند از هرگونه تخطی به ساختشان جان سالم به در برند. در نتیجه این جایگاه، امید آن را نیز داشتند که بتوانند با شفاعت و وساطت در مسائل مختلف، بسیاری از اعمال خشونت‌آمیز حکومت‌گران را خنثی کنند. نوع شفاعت سادات در دوره مظفری بیشتر برای جلوگیری از جنگ و به زحمت افتادن مردم و خرابی ولایت بود تا مبادا جنگ دوباره شرایط را سخت‌تر کند. غالب این سفارت‌ها توأم با موفقیت بود و سادات با رضایت حاکم مظفری باز می‌گشتند. در جریان وقایع سال ۷۴۴ق/ ۱۳۴۳م که ملک اشرف چوپانی قصد تصرف شیراز را داشت برای جلب همراهی امیر مبارزالدین محمد جهت حمله به

شیراز، بنا به درخواست خود امیر مبارزی، شمس‌الدین صائن قاضی سمنانی را که مورد کینه او بود، نزد وی فرستادند. شمس‌الدین صائن به شفاعت اکابر یزد خصوصاً مرتضی اعظم صدرالدین مجتبی از انتقام امیر مبارزالدین رهایی یافت (کتبی، ۱۳۶۴: ۴۹).

در این دوران حتی ملوک همجوار آل مظفر که از احترام و ارادت امیر مبارزالدین محمد نسبت به سادات آگاه بودند، برای منصرف کردن وی از جنگ یا برای طلب بخشش، سادات را برای طلب امان به نزد وی می‌فرستادند که عموماً مورد احترام واقع می‌شدند. چنانچه شیخ ابواسحاق اینجو چندین مرتبه سید صدرالدین مجتبی به همراهی یکی از امراء را برای شفاعت نزد امیر مبارزالدین محمد فرستاد. در مرتبه اول سید صدرالدین مجتبی به همراه ملک نصیرالدین حاکم ابرقوه موفق به انجام صلح شد (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۱۵۵). بار دوم سید صدرالدین به همراهی عمادالدین محمود برای درخواست آشتی به کرمان رفت. حاکم مظفری در ابتدا به دلیل خلف وعده‌های فراوان شیخ ابواسحاق اینجو قبول نکرد اما عاقبت به صلح رضا داد (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۲۰۵). باید در نظر داشت که این وساطت‌ها برای اثبات روحيات مردم گرایانه سادات نیز ضروری می‌نمود.

### ۱-۳- تقابل گاهگاه آل مظفر با سادات

برخورداری از منافع گوناگون به همراه جایگاه اجتماعی بالای برخی از سادات می‌توانست خطری بالقوه برای حکومت‌ها باشد و حساسیت آنان را برانگیزد. در این دوره هرگاه سادات صاحب نفوذی می‌شدند که موقعیت مظفریان را به خطر می‌انداختند، با آنها مخالفت می‌شد. رابطه آل مظفر با ساداتی که مدعی حکومت بودند در موارد اندکی که گزارش شده، سخت بود.

از اولین درگیری‌های امیر مبارزالدین با سادات، به مقابله او با مرتضی اعظم سید عضدالدین محمد بن ابی یعلی بن المحسنی الحسینی یزدی پدر جلال شاعر و شحنه فارس برمی‌گردد (عضد، ۱۳۸۹: مقدمه ۳۴). سید بدون اذن ایلخان با توجه به آشفتگی اوضاع به یزد لشکر کشید. در حوالی میبد خبر فوت آخرین ایلخان به امیر مبارزالدین محمد رسید. وی بلافاصله یزد را به تصرف درآورد و با لشکری آراسته به مقابله سید عضد شتافت. سید عضد پس از هزیمت، بی‌نتیجه متوجه شیراز شد (جعفری، بی‌تا: ۶۲).

همچنین امیرمبارزالدین محمد در جریان مقابله با شیخ ابواسحاق که به یزد لشکر کشیده بود، درصدد ویران کردن مدرسه غیائیه که متعلق به سید غیاث‌الدین یزدی وزیر آل اینجو بود، برآمد. اهالی منطقه از خراب نمودن بنا جلوگیری کرده اما امیر به سبب سوگندی که یاد کرده بود، کنگره درگاه مدرسه و ساباط را ویران نمود (جعفری، بی‌تا: ۱۶۲-۱۶۳). مشکل بعد امیرمبارزالدین با سید رکن‌الدین محمد بن نظام‌الدین حسینی (متوفی ۷۳۲ق) از سادات عریضی است. وی قاضی‌القضات و از واقفان بزرگ که دوران حیات‌اش با ایلخانان مسلمان و چند سالی در یزد با آل مظفر، معاصر بود. سید رکن‌الدین ناظر اموال و املاک خواجه رشیدالدین همدانی در یزد بود. ابنیه و آثار خیر سید رکن‌الدین و پسرش سید شمس‌الدین شامل ۴۵ بناست که از پردرآمدترین مزارع و سهام و قنوات بر آن وقف نمودند (سید رکن‌الدین، ۱۳۴۵: ۷ و ۱۰). به نظر می‌رسد یکی از انگیزه‌های عمده سید رکن‌الدین در وقف بخش وسیعی از اموال خود، ترس از امیرمبارزالدین در غصب اموالش بوده است. گویا امیرمبارزالدین به تلافی همدستی سید رکن‌الدین در مصادره اموال پدرش شرف‌الدین، مقداری از املاک وقفی خواجه رشیدالدین و سید رکن‌الدین را در یزد مصادره کرد (میرحسینی، ۱۳۸۴: ۱۶۹). در همین زمان خواجه حافظ به نوعی به این موقوفه‌خواری اشاره می‌کند:

«فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد که می حرام ولی به ز مال اوقاف است»

(حافظ، ۱۳۸۵: ۳۵)

سید رکن‌الدین به عنوان متولی موقوفات و سند نویسی املاک یزد به احتمال قوی برای این‌که اموال را از دسترس غاصبان در امان باشد، به نام خود ثبت و سپس به همراه اموال خود مجدداً وقف کرد (میرحسینی، ۱۳۸۴: ۱۶۹). طبق دیدگاه نویسندگان مقاله حاضر نیز این موضوع باید قرین به واقعیت باشد؛ چرا که به نظر می‌آید صحت اموال و املاک امیرمبارزالدین محمد دچار شبهه فراوان است. ذکر برخی مطالب در منابع چنین می‌نماید که موقوفه‌خواری وی حقیقت داشته است. آنگاه که امیرمبارزالدین محمد هرچه از نفایس اموال به سید شمس‌الدین بمی عرضه داشت، قبول نکرد تا این‌که از مال حلال، قریه‌ای معتبر خریده بر فرزندان او وقف نمود (میرخواند، ۱۳۳۹: ۴/۴۸۴). بار دیگر نیز امیر مبارزالدین،

مسجد جامع و دارالسیاده کرمان را از حاصل املاک موروثی‌اش در میبد، بنا نهاد و یک دینار از هیچ جای به آن اضافه نکرد (کتبی، ۱۳۶۴: ۵۸). نطنزی به‌صراحت به این موضوع اشاره کرده که امیرمبارزالدین: «مجموع اوقاف را به مقاطعه بستد و از شئامت آن حکومت، اکثر آن‌ها دیوانی شد» (۱۳۳۶: ۱۴۹).

نزد شاه شجاع نیز مانند پدر، سادات طبقه اجتماعی معتبری بودند؛ البته خدمت و احترام شاه شجاع نیز مانند حکام دیگر نسبت به سادات تا جایی بوده است که از طرف آنان خطری او را تهدید نکند و خلاقی از آنان ظاهر نگردد، و آنجا که پای سیاست و منافع سیاسی آن‌ها مطرح می‌شد، دوست و دشمن و شیعه و سنی نمی‌شناختند (ترکمنی آذر، ۱۳۸۵: ۲۹۱). در زبده/تواریخ آمده است که شاه شجاع از رفتار قزوینیان در جهت بستن دروازه‌ها، و عدم توجه به صحبت‌های خواجه مجدالدین قاقم قزوینی که همراه شاه شجاع بود و برای صلح نزد قزوینیان رفته ولی مورد دشنام قرار گرفته بود، به خشم آمد و تصمیم حمله به این شهر گرفت. مردم سید فخرالدین ابهری را شفیع قرار دادند. علی‌رغم احترام سادات و گرایش شاه شجاع به آنان، وساطت‌شان سودی نبخشید. جنگی رخ داد و مردم به زحمت افتادند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱ / ۵۱۰). مشخص است این شفاعت‌ها همیشه هم مثمرتر واقع نمی‌گردید؛ زیرا امرای مظفری ابتدا مصالح خود را در نظر می‌گرفتند و سپس موقعیت سادات را در نظر می‌آوردند.

بار دیگر نیز یکی از سادات همراه با پهلوان اسد خراسانی حاکم شورش‌گر کرمان در مقابله با شاه شجاع قرار گرفت. در جریان قیام پهلوان اسد، آنگاه که وی در محاصره شدید سپاهیان آل مظفر قرار گرفت، سید قطب‌الدین پسر امیر حاج ضراب شیرازی از ساداب محله درب نو شیراز را به همراه خواجه عمادالدین به رسالت برای دریافت کمک روانه خراسان نمود. ملک غیاث‌الدین پیرعلی (۷۷۱-۷۸۳ق / ۱۳۶۹-۱۳۸۱م) پادشاه آل کرت به‌واسطه دوستی با شاه شجاع به ایلچیان اسد توجهی ننمود. سید قطب‌الدین نیز بی‌حاصل مراجعت نمود (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱ / ۴۶۱). موارد ذکرشده به‌وضوح نشان می‌دهد سادات تا زمانی که در همراهی کامل با امرای آل مظفر بودند، مورد توجه و احترام واقع می‌شدند.

## ۲- چگونگی ایفای نقش سادات در حکومت آل مظفر

بخشی از تعاملات سلاطین آل مظفر با سادات در قالب واگذاری مناصبی به آنان در ساختار دینی و دیوان سالاری بود. سادات در این دوره نیز همچون دوره ایلخانان مسلمان و آل اینجو وارد ساختار قدرت شدند و به تدریج در جامعه به خاندان‌هایی پرنفوذ، قدرتمند و به تبع آن ثروتمند تبدیل شدند. آل مظفر علاوه بر تکریم سادات، سعی نمودند تا آنان را ساختار حکومت شریک سازند و بدین وسیله حمایت هرچه بیشتر مردم را جلب کنند. در این دوره، سادات ایفاگر نقش‌های متفاوتی بودند که در ذیل بدان خواهیم پرداخت.

### ۲-۱- ازدواج سادات با خاندان حکومتی

حاکمان کم و بیش با انگیزه اعتقادی و بیشتر با انگیزه بهره‌برداری سیاسی از نفوذ سادات، با آنان ارتباط برقرار می‌کردند. بخشی از این ارتباطات در قالب ازدواج روی می‌داد. در این دوره، منابع از ازدواج شاه شجاع با دختر یکی از سادات حسنی خبر می‌دهند. خان‌زاده کاشی (از سادات حسنی) همسر دوم شاه شجاع بود. شرح نسب وی در *عمده الطالب فی انساب آل ابی‌طالب* چنین آمده است: «و أما الطیف بن رکن‌الدین محمد بن سید تاج‌الدین ابومیره بن کمال‌الدین ابی‌الفضل بن أحمد بن محمد بن أبی‌الرضا» (ابن‌عنه، ۱۴۲۵ق: ۲۲۶). حاصل این ازدواج، یک پسر به نام سلطان زین‌العابدین بود و یک دختر که به همسری شاه منصور مظفری درآمد و سلطان غضنفر از این ازدواج متولد شد. سلطان زین‌العابدین که صاحب *تاریخ آل مظفر* از او به‌عنوان سیدزاده نام می‌برد، بنا بر وصیت پدرش شاه شجاع در سال ۷۸۶ق/۱۱۵۹م بر تخت سلطنت نشست و تا سال ۷۹۵ق/۱۳۹۳م که توسط امیر تیمور به جای کشته شدن، به سمرقند فرستاده شد، درگیر زدو خورد با شاهزادگان مظفری بود. به احتمال فراوان با توجه به احترام امیر تیمور به سادات (سمرقندی، ۱۳۷۲: ۱/ ۱۳۸) و همچنین به‌موجب سفارش شاه شجاع به وی برای یاری فرزندش برعکس سایر شاهزادگان مظفری، کشته نشد. امیر تیمور او و برادرش را به سمرقند کوچانید و برای هریک وجه معاشی تأمین نمود تا باقی عمر را در آنجا به‌راحتی بگذرانند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/۳۲۵-۳۲۴).

## ۲-۲- ایفای نقش سادات در جایگاه وزارت

سادات در دوره آل مظفر در تعامل با ساختار سیاسی- دیوانی در نقش وزیر به ایفای نقش پرداختند. از جمله اینان، سید رکن‌الدین حسن وزیر شاه شجاع (از سال ۷۸۶ تا ۷۷۰ق/ ۱۳۶۷-۱۳۶۹م) است. وی فرزند امیر معین‌الدین اشرف از اعظم سادات عریضی و مادرش دختر سید شمس‌الدین محمد یزدی، قاضی‌القضات بود (کاتب، ۱۳۵۷: ۱۰۷). سید از یزد به همراه شاه شجاع به شیراز آمد و بعد از عزل خواجه قطب‌الدین سلیمان شاه به وزارت منصوب شد، اما بعد از مدتی به علت غروری که نسبت به اطرافیان شاه داشت، دست به توطئه‌ای زد که به قیمت جاننش تمام شد. او به علت توهمی که از خواجه هم‌الدین محمود و خواجه جلال‌الدین تورانشاه داشت از آنان نزد شاه شجاع بدگویی کرد و اظهار داشت که آنان، شاه محمود را فراخوانده‌اند که هرگاه به شیراز برسد، دروازه‌های شیراز را برایش خواهند گشود. با تحقیق شاه شجاع مشخص شد که شاه رکن‌الدین حسن نوشتن چنین نامه‌ای به شاه محمود را نظارت کرده است، از این رو با دستور شاه شجاع، وی را با زه کمان کشتند و اموالش را ضبط نمودند (خواندمیر، ۱۳۱۷: ۲۵۰).

غزلی در دیوان حافظ موجود است که با در نظر گرفتن مضامین آن می‌توان احتمال داد که ناظر بر تزویر وزیر (رکن‌الدین حسن) و شادی خواجه از آزادی وزیر دیگری (جلال‌الدین تورانشاه) است (غنی، ۱۳۸۶: ۳۶۱-۳۶۲):

«ماه کنعانی من مسند مصر آن تو شد      وقت آن است که بدرود کنی زندان را

حافظا می‌خور و رندی کن و خوش باش ولی      دام تزویر مکن چون دگران قرآن را»

(حافظ، ۱۳۸۵: ۸).

نکته جالب آن که سید معین‌الدین اشرف، پدر وزیر مقتول برای نماز بر جنازه پسر حاضر نشد و چنین بیان داشت: «سادات را با ظلم و فسق و غدر چه کار. ما را جهت رحمت عالمیان فرستاده‌اند. فرزندی که سبب محنت جهانیان باشد بدین نوع بلایا مبتلا گردد» (میرخواند، ۱۳۳۹: ۴/ ۵۳۸). در این دوره نیز حاکمان به هیچ‌وجه قدرت وزراء را هرچند از سادات بوده باشند تحمل نمی‌کردند. نافرجامی وزرای مظفری همچون سرنوشت وزیران ایلخانان بود.

سید عضد (پدر جلال عضد) نیز به نقل از منابع اندکی، وزیر آل مظفر است. دولتشاه سمرقندی در ذیل شرح حال جلال عضد نوشته است که پدر او در روزگار محمد مظفر، وزیر بوده است (دولتشاه سمرقندی، ۱۳۳۶: ۲۲۱). صاحب جامع مفیدی نیز به این مهم اشاره دارد که پس از آنکه امیر مبارزالدین محمد عراق و فارس را گرفت، امر وزارت به سید عضد قرار گرفت (مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ۲/ ۱۵۴). عضد یزدی افزون بر مقام دیوانی، شاعر نیز بوده است.

افزون بر اینان در زمان شاه یحیی مظفری حاکم یزد، از سیدی به نام رکن‌الدین به‌عنوان وزیر نام برده شده است. در تاریخ جدید یزد ذیل عنوان عمارت شاه یحیی و نزدیکان او در یزد، آمده است: «وزیر او سید رکن‌الدین... در میان شهر و مدرسه، بازاری مربع ساخت، و مدرسه ساز داد، و حمامی نیکو در جنب مدرسه... و مسجد و جماعت‌خانه عالی ساز داد» (کاتب، ۱۳۵۷: ۸۲). از دودمان سید رکن‌الدین ثانی جمعی از سادات موسوی وزیری، همچنان باقی هستند (آیتی، ۱۳۱۷: ۱۷۸). سید مذکور با سید رکن‌الدین (متوفی ۷۳۲ق/ ۱۳۳۱م)، صاحب وقف‌نامه جامع‌الخیرات که سال‌ها قبل از تولد شاه یحیی (زاده ۷۴۴ق/ ۱۳۴۳م) فوت کرده بود، متفاوت است.

### ۲-۳- ایفای نقش سادات در جایگاه نائب‌السلطنگی و حکومت شهرها

تعاملات خاص میان سادات و حکومت‌های عصر فترت از جمله آل‌اینجو و آل‌مظفر تا جایی پیش رفت که نیابت سلطنت و ریاست شهرها نیز در مواردی به آنان سپرده شد. امیرمظفرالدین کاشی از سادات حسنی و برادر خان‌زاده کاشی همسر دوم شاه شجاع بود که توسط سلطان زین‌العابدین (۷۸۶-۷۸۹ق/ ۱۳۸۴-۱۳۸۷م) پس از آمدن به شیراز، به نیابت سلطنت برگزیده شد و در کلیه امور اختیار تام یافت. همچنین سلطان زین‌العابدین پس از تصرف اصفهان، امیرمجدالدین مظفر را به حکومت آنجا برقرار کرد (میرخواند، ۱۳۳۹: ۵۸۱/۴). قدرت امیر مظفرالدین کاشی در این زمان به حدی بود که با ملک عزالدین حاکم لر بزرگ از ملوک همجواری آل‌مظفر وصلتی نمود. امیر مجدالدین هنگام حمله تیمور نیز همچنان حاکم اصفهان بود و به همراه خواجه رکن‌الدین صاعد و سایر سادات و علما و بزرگان به استقبال امیر تیمور شناخت (شامی، ۱۳۶۳: ۱۰۴). با این حال سید مجدالدین در

اردوی امیر تیمور تحت نظر بود. بعداً در سال ۷۹۳ق/ ۱۳۹۱م با حمله شاه منصور به اصفهان، زین العابدین فرار نموده و سید مجدالدین کاشی نیز به قتل رسید (سمرقندی، ۱۳۷۲: ۶۱۲/۱-۶۱۵).

#### ۲-۴- ایفای نقش سادات در جایگاه فرمانده لشکر

سلاطین مظفری برای تثبیت حکومت خود و مقابله با سرکشان داخلی از افراد مورد اعتمادی همچون سادات نیز برای فرماندهی لشکر بهره می‌بردند. از مشهورترین امرای لشکر، می‌توان از «سید تاج‌الدین علیشاه بمی» است که از پهلوانان وفادار امیر مبارزالدین محسوب می‌شد که در نجات جان سلطان مظفری در جنگ با قبایل مغول اوغان و جرماً رشادتهای فراوان نشان داده (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۸۶-۱۸۵) و زمانی که امیرمبارزالدین محمد چندین زخم برداشت، پهلوان علیشاه بمی در صدد نجات وی برآمد، مبارزالدین محمد اشاره نمود نیازی به نجات من نیست و بیست سال قبل از این در حرم حضرت امیرالمومنین علی کرم الله آرزوی شهادت نمودم. باین‌حال تاج‌الدین علیشاه بمی با اصرار وی را نجات داد؛ اما سید همراه با هشتصد تن به دست مخالفان کشته شد (کتبی، ۱۳۶۴: ۵۳). همچنین شاه محمود نیز از یکی از سادات در لشکر بهره برد. در جریان نبرد میان شاه شجاع و شاه محمود از یکی از دلاوران لشکر شاه محمود تحت عنوان مرتضی اعظم امیر هم‌ام‌الدین یاد شده که پس از پراکنده شدن سپاه شاه محمود، به اصفهان باز می‌گردد (میرخواند، ۱۳۳۹: ۴/۵۱۹). بعداً سلطان زین العابدین نیز از سید مجدالدین مظفر کاشی در سال ۷۸۷ق/ ۱۱۶۰م به‌عنوان امیرالامراء لشکر سود برده است (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/۳۱۷).

#### ۲-۵- ایفای نقش سادات در جایگاه نقیب‌النقباء و قاضی‌القضات

در رأس تشکیلات نقابت، پیوسته شخصی از سادات قرار داشت. صاحب فتوت‌نامه سلطانی به دو جماعت صوفی و سادات اشاره می‌کند که هر دو ناگزیر از داشتن نقیب هستند. «نقیب، صحت انساب را تشخیص دهد تا کسی نتواند به کذب و زور خود را وارد یا سیدی را از حوزه سادات خارج نماید... همچنین وظیفه دیگر نقباء آن است اقداماتی انجام دهند تا موقعیت سادات حفظ گردد و به منصبی که لایق جایگاه آن‌هاست، دست یابند» (کاشفی سبزواری، ۱۳۵۰: ۸۹). در این دوره نیز همچون دوره ایلخانان عنوان امیر نیز به

نقیب‌النقباء یا نقیب‌الاشراف داده می‌شد. در منابع موجود نیامده که نقیب را چگونه انتخاب می‌کردند، اما به نظر می‌رسد همانند قاضی‌القضات، باید مسند نقابت هم حاصل ترکیب موروثی فرمان سلطنتی و حمایت جماعت سادات بوده باشد (لیمبرت، ۱۳۸۷: ۱۱۰).

در دوره آل مظفر امیر معین‌الدین اشرف، فرزند امیر شرف‌الدین حسین، قاضی‌القضات و نقیب‌النقبای ممالک فارس و عراق از سادات عریضی بود که خیرات و مبراتش در یزد، شیراز، اصفهان و ابرقو بسیار است (جعفری، بی‌تا: ۱۷۲). در باب مناسبات وی با آل مظفر در تاریخ یزد چنین آمده: «چون او به مکه رفت شریف بن حسن عجلان که پادشاه مکه و مدینه بود، او را بالای دست نشاند و دائم مقدم بر سلطان مبارزالدین محمد نشست، و دختر امیر شمس‌الدین بن رکن‌الدین در حباله او بود و از او سه پسر داشت که یک پسر وزیر شاه شجاع بود» (جعفری، بی‌تا: ۱۷۳-۱۷۴). مسجد جامع سر ریگ، مسجد جامع سر آب نو، مدرسه‌ای در کوچه حسینیان و ساباطی بر مزار امام‌زاده جعفر از آثار اوست (جعفری، بی‌تا: ۱۷۲). افزون بر این امیرمبارزالدین محمد، سید جمال‌الدین حسن بخاری را به همراه مولانا مجدالدین حسن به سمت قضاوت یزد گماشت (جعفری، بی‌تا: ۱۵۹). در دوره شاه شجاع نیز از سید غیاث‌الدین نیز به‌عنوان قاضی به‌یاد شده است. منابع در جریان قیام دولت‌شاه بکاول در کرمان از این قاضی نام می‌برند. دولت‌شاه برای تثبیت موقعیتش درصدد ازدواج با نامزد سلطان شبلی پسر شاه شجاع برآمد. این دختر فرزند شاه سلطان خواهرزاده امیرمبارزی بود و او در زمان خواستگاری فرستادگان دولت‌شاه را دشنام داده و از پذیرش هدایا امتناع نمود. قضات کرمان به وخامت عاقبت این ازدواج اندیشیدند و هیچ یک بدین جسارت اقدام نکردند؛ اما سید غیاث‌الدین قاضی به‌یاد که در این زمان در کرمان بود، جرئت کرده و خطبه عقد این دختر با دولت‌شاه بکاول را خواند (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۱ / ۳۶۸-۳۶۹).

### ۳- خدمت سادات به آل مظفر از جایگاه علمی و ادبی

سلاطین آل مظفر که طبق اشاره منابع، مردمانی مروج علم و ادب بودند (کتبی، ۱۳۶۴: ۷)، دربارشان پذیرای اهل علم و شعرای نامی بسیاری بود که برخی از آنان از طبقه سادات بودند. از جمله سادات اهل علم و فضل در این دوران سید علی بن محمد بن علی الحسینی الجرجانی مشهور به شریف است. در جریان بازگشت شاه شجاع از یزد در سال ۷۸۰ق/

۱۳۷۸م، مولانا سعدالدین انسی از رجال دربار مظفری به همراه سید شریف جرجانی، به خدمت امیر مظفری رسید. آنگاه که شاه شجاع دانست که وی سید شریف است نهایت تکریم تقدیم کرده و سید را همراه خویش به شیراز آورد و در مدرسه دارالشفاء که از مستحدثات خود او بود، به تدریس گماشت (شهاب‌الدین یزدی، نسخه خطی: ۴۹۸). این مدرسه دارالشفاء در همان محوطه بیمارستان آل بویه در زمان عضدالدوله دیلمی، بنا شده است (لیمبرت، ۱۳۸۷: ۶۱).

سید شریف جرجانی در سال ۷۸۹ق به دستور امیر تیمور به سمرقند منتقل شد و بعد از فوت وی به شیراز بازگشت و در ۸۱۶ق به دیار باقی شتافت. به نقل از مؤلف فارسنامه ناصری: «سادات شریفی حسینی متولی آستان حضرت شاهچراغ از احفاد جناب سید شریف علامه جرجانی هستند» (حسینی فسایی، ۱۳۸۲: ۲/۹۴۲).

افزون بر این در میان شعرای عصر فترت، نام دو تن از سادات به‌عنوان ستایش‌گران آل مظفر دیده می‌شود. سید عضد (زاده ۷۱۶ق)، مداح امرای آل مظفر با سید مرتضی عضد یزدی که در سال ۷۴۰ق / ۱۳۳۹م درگذشته و ذکر آن رفت، متفاوت است. دیوانی نفیس از وی برجای مانده که آن را در سال ۷۷۶ق به شاه شجاع مظفری تقدیم کرده است. بنابر ابیات دیوان عضد، نسب عضد به سادات طباطبا می‌رسد (عضد، ۱۳۸۹: ۱۸۸):

«از من گو به افضل سادات شرق و غرب

ای نور چشم روشن زهرا و مرتضا...

گو ابن ابن علی از بنی حسن

گو سبط سبط سبط نبی از طباطبا»

سید در سال‌های زندگی، به کارهای دیوانی در دستگاه آل مظفر اشتغال داشته و به شغل صرافی نیز می‌پرداخته است (عضد، ۸۲ و ۱۰۸). عضد را می‌توان از شاعران شیعه مذهب دانست که در سروده‌هایش، اعتقادات و ارادت قلبی او نسبت به امامان شیعه و صاحب‌الزمان مهدی (عج) آشکار است (عضد، ۱۳۸۹: ۱۱):

«...پس از رسول خدا بگرو ای برادر من!

به ابن عمّ، ولی عهد، وارث و داماد...

به حقّ حجّت حق، صاحب الزمان مهدی

که قائم است پس از سال هفتصد و هفتاد...»

مدوحان وی در اشعارش، پنج تن از امیران سلسله آل مظفر و بزرگانی از همین دوره شیراز و اصفهان و یزد هستند (عضد، ۱۳۸۹: ۲۲ و ۳۱ و ۴۲ و ۱۹۸ و ۲۱۴).

همچنین یکی از فراهم کنندگان بیاض تاج/الدین احمد وزیر، شخصی است به نام مرتضی اعظم عزالدین مطهر بن عبدالله بن علی الحسنی که چهارده صفحه از این بیاض، متعلق به اوست. وی در این صفحات علاوه بر اشعار، روایاتی از دوازده امام شیعی ذکر می کند (تاج الدین احمد وزیر، ۱۳۸۱: ۱۷۶-۱۷۹). سید عزالدین مطهر ستایش گر شاه شجاع است که مدحش در همین مجموعه تاج الدین وزیر تاریخ ۷۸۲ق ثبت است (تاج الدین احمد وزیر، ۱۳۸۱: ۱۸۷/۲ و ۱۹۰).

«...جلال دنیا و دین زیب مُلک، شاه شجاع أبوالفوارس غازی، پناه فتح و ظفر...

جهان پناها در مدح ذات طاهر تو شدست شعر مطهر ز آب خضر أطره»

#### ۴- اقدامات عمرانی آل مظفر برای سادات

یکی از نمونه های بزرگداشت و تکریم سادات از سوی ساختار سیاسی در سده های مختلف، تأسیس جایگاه ها و ساخت مقابری برای سادات بود. از مکان های مذهبی بود که در دوره آل مظفر در کرمان، شیراز و یزد برای آموزش احداث گردید و بیشتر علمای مذهبی در این مراکز علمی به تدریس اشتغال داشتند.

دارالسیاده در زمانه مورد بحث، دو کارکرد مهم داشته است. نخست جهت اجرای مراسم مذهبی همچون مجالس سوگواری کاربرد داشت. دوم اقامتگاهی برای مسافران بوده است. دارالسیاده ها مخصوص سادات و عموماً شیعیان بوده و معمولاً در محلات خاص سادات تعبیه می کردند. به نظر می رسد در دوره آل مظفر نیز همانند آل اینجو دارالسیاده شیراز در

محل سر دزک و نزدیک بقعه شاهچراغ واقع بوده است؛ زیرا در ادوار بعد نیز جایگاه سادات در این محل قرار داشت (ندیم، ۱۳۹۴: ۱۷۳).

امیر مبارزالدین محمد در کرمان نیز در نزدیکی قصر خویش دارالسیاده‌ای ساخت و سید صدرالدین آوجی و فرزندان او را که به صحت نسب و تقوی معروف بودند، از یزد به کرمان دعوت کرد و در جنب دارالسیاده جای داد و برای علماء و سادات وظیفه و مستمری برقرار کرد. بعداً معلم یزدی صاحب کتاب *مواهب الهی* نیز در این دارالسیاده تدریس نمود (معلم یزدی، ۱۳۲۶: ۲۱۱-۲۱۰).

در دوره آل مظفر علاوه بر دارالسیاده‌ها، مقابری جهت احترام به امامزادگان بنا شده است. از جمله بنای فراموش‌شده‌ای مربوط به دوره آل مظفر که به نوشته جان لیمبرت «در بافت کهن شهر و در فاصله میان مسجد جامع عتیق و آرامگاه حسین بن موسی آستانه، قرار داد. این آرامگاه کوچک را مردم محل «پنج تن» می‌نامند» (لیمبرت، ۱۳۸۷: ۶۹). در حال حاضر در همین مکان، آستان مقدس «امامزادگان هفت تن» که یکی از فرزندان امام صادق (ع) در آن مدفون است، قرار دارد. احتمالاً این بقعه همان مکان مورد نظر جان لیمبرت است.

افزون بر این امیرمبارزالدین محمد در بحبوحه تسخیر کرمان، ابتدا به زیارت مدفن شهدای فهرج در نزدیکی یزد مشرف گردید و فرمود تا مقبره ترتیب داده و در مقابل مزار، مدرسه‌ای عالی بنا فرمود و املاکی بر آن محل متبرک وقف فرمود. در بین شهدای فهرج به سیدی نیز برمی‌خوریم به نام «حویطب بن هانی» که خواهرزاده علی بن ابی‌طالب (ع) است (مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ۳/۶۳۶-۶۳۵).

همچنین صاحب جامع *مفیدی* در تواریخ یزد تنها منبعی است که اشاره می‌کند در زمان امیرمبارزالدین محمد هنگام بارو کشیدن اطراف یزد و حفر خندق شخصی با جسد سالم که متعلق به امامزاده فضل بن موسی بن کاظم (ع) است با جامه‌های سبز و سفید و مصحفی در دست داشته، از خاک بیرون می‌آید. امیرمبارزالدین دستور می‌دهد تا نبش نکنند و بقعه‌ای بنا کنند (مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ۳/۵۳۱-۵۳۲). سایر منابع ضمن ذکر همین داستان در مورد شخصیت مدفون نظرات متفاوتی ارائه می‌دهند.

اثر دیگر، بقعه امامزاده «ام عبدالله» مشهور به بی بی دختران، در شیراز در محله سنگ سیاه، واقع شده است. نامش بی بی خدیجه (س) و کنیه اش ام عبدالله، سیده‌ای است از اولاد حسین بن علی بن حسین (ع) امام زین‌العابدین. وی از بغداد از ترس مخالفین فرار و به شیراز آمد. ساخت اولیه بنا در دوره مظفری توسط خان‌قتلغ مخدومشاه قراختایی معروف به والده‌السلطین همسر امیر مبارزالدین محمد انجام شده و بعداً توسط سید محمد قلی‌خان ایلخانی تجدید و تعمیر گردید (عیسی بن جنید شیرازی، ۱۳۶۴: ۱۵۵-۱۵۴).

بنای مشهور دیگر مربوط به امامزاده اسماعیل یکی از امامزاده‌های صحیح‌النسب اصفهان است. امامزاده اسماعیل از اولاد زید بن حسن مثنی و از احفاد امام حسن مجتبی (ع) است (ابوالفرج اصفهانی، ۱۳۳۹: ۱/۲۹۳). کمی اختلاف در مورد نسب دیده می‌شود اما انتساب امامزاده اسماعیل به امام حسن مجتبی (ع) با دو واسطه، مسلم است (موحد ابطحی موسوی، ۱۴۱۸ق: ۱/۱۶۹). سادات طباطبایی از نسل همین اسماعیل به ابراهیم بن حسن بن حسن علی بن ابی‌طالب (ع) ملقب به دیباج هستند. ساختمان فعلی بقعه و حرم امامزاده اسماعیل (ع) که به مسجد شعیبای نبی (ع) ملحق شده، بخشی مربوط به دوره سلجوقی و برخی به دوره آل مظفر و عمدتاً به دوره صفویه است. درب نفیس منبت‌کاری شده که بین راهرو حرم امامزاده و حرم شعیبای نبی (ع) است، از لحاظ منبت‌کاری یکی از درهای ممتاز تاریخی اصفهان است. در اطراف لنگه‌های راست و چپ درب، صلوات بر چهارده معصوم (ع) کنده‌کاری شده و از آثار دوره آل مظفر و به دستور شاه محمود مظفری ساخته شده است (موحد ابطحی موسوی، ۱۴۱۸ق: ۱۷۱-۱۷۲). این اثر باقی‌مانده از دوران آل مظفر به خوبی نشان می‌دهد که تجلی تشیع در اصفهان و توجه به طبقه سادات در قرن هشتم هجری تا چه اندازه روشن بوده است.

### نتیجه‌گیری

با ورود اسلام به ایران، گروه‌های مختلفی از سادات از شبه‌جزیره عربستان و عراق عرب وارد این سرزمین شدند و به دلیل انتساب به پیامبر اکرم (ص)، مورد احترام مردم ایران و خاندان‌های حکومتی قرار گرفتند. هجوم مغول و تشکیل حکومت ایلخانان، بر بهبود شرایط زندگی سادات اثرگذار بود. سادات مقیم ایران‌زمین در عهد حکومت مغولان و ایلخانان،

بخشی از اتباع حکومتی شدند که به دلیل تسامح مذهبی، از همه گروه‌های تحت سلطه خویش بدون توجه به مذهب آنان صرفاً اطاعت انتظار داشتند. در این شرایط، سادات نه تنها موفق شدند جایگاه اجتماعی خود را ارتقا دهند، بلکه در سال‌های پایانی حکومت ایلخانان و سپس در حکومت‌های محلی عصر فترت به برخی منصب‌های حکومتی نیز دست یافتند.

از جمله حکومت‌های محلی پساایلخانی، آل مظفر است که برخی حکامش بر تسنن تعصب می‌ورزیدند. با این حال، سیاست‌های مذهبی و عملکرد حکومتی مظفریان، از دو نظر قابل بررسی است: نخست، چگونگی اعتقادات و باورها و درجه پایبندی آنان به این باورها که طبعاً در جهت‌گیری سیاسی حکومت مؤثر بود؛ و دوم، چگونگی تعامل حکام آل مظفر با گروه‌های متنفذی چون شیوخ و عرفا، سادات و اعاضم شیعه و سنی است. استفاده آل مظفر از عناصر مختلف مشروعیت‌بخش، نشان از آن دارد که هیچ‌یک از این عناصر به‌تنهایی نمی‌توانستند تدوام حکومت این خاندان و نیز مشروعیت و مقبولیت آنان را تأمین کند. این سلسله، به دلیل فقدان پیشینه حکمروایی خاندانی و کاربزمایی حکمرانی، به‌ناچار به همه عناصر مشروعیت‌زا، دست یازیده‌اند. مظفریان در اوضاع آشفته قرن هشتم هجری، خود را حامی و مروج سرسخت اسلام معرفی کرده تا با مشروعیت حاصل از توجه به گروه‌های مختلف مذهبی، مسیر تثبیت قدرت سیاسی خود را هموار کرده و مانع نفوذ دیگر مدعیان قدرت در جنوب و مرکز ایران شوند. افزون بر این، آل مظفر مانند دیگر حکومت‌ها کوشیدند از نفوذ اجتماعی سادات، برای تقویت پایگاه سیاسی-اجتماعی خویش در جامعه بهره‌مند گردند. در نتیجه، آنان توجه زیادی به جلب نظر مثبت گروه پرشمار سادات پراکنده در قلمرو خود مبذول داشتند.

به نظر می‌رسد حکام مظفری بیشتر به دلایل سیاسی، احترام و امتیاراتی را برای سادات قائل بودند و بدین وسیله، به کسب مشروعیت دینی برای حکومت خود و پیشبرد اهداف سیاسی می‌پرداختند. آنان در مقاطعی، برخی مناصب حکومتی همچون وزارت، قضاوت، نیابت حکومت و فرماندهی لشکر را به سادات سپردند. سادات نیز با بهره‌گیری از جایگاه نهاد نقابت و نیز برقراری روابط خویشاوندی با خانواده حکومتی، وزراء و اعیان شهر، تلاش کردند جایگاه اجتماعی و سیاسی خود را تقویت کنند. به دلیل این جایگاه مناسب، عموماً

حاکمان مظفری وساطت سادات را در مسائل مختلف پذیرفته و برای آسایش آنان، موقوفات در نظر گرفته و دارالسیادهایی برپا ساختند. گرچه سادات قلمرو آل مظفر، تکاپوی جدی برای دست یافتن به قدرت سیاسی از خود نشان ندادند و به صورت مستقیم رودرروی ساختار سیاسی مظفری نایستادند. باین حال، حکومت‌گران آل مظفر با کوچک‌ترین احساس خطری از جانب سادات، به تندی و سریع مقابله می‌کردند. حفظ موقعیت نسبی سادات در منازعات داخلی اواخر آل مظفر، این امکان را فراهم ساخت تا آنها بتوانند در دوره تیموری بر نفوذ و قدرت خود بیش از پیش بیفزایند.

## منابع

## کتاب‌ها

- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین (۱۳۳۹)، *فرزندان ابوطالب*، ترجمه جواد فاضل، ج ۱، تهران، کتابفروشی علی اکبر علمی.
- ابن بطوطه (۱۳۷۶)، *سفرنامه ابن بطوطه*، ترجمه محمدعلی موحد، ج ۱، تهران، نشر آگاه.
- ابن شهاب یزدی، تاج‌الدین حسن بن شهاب‌الدین حسین (۸۰۲ق)، *جامع‌التواریخ حسنی*، نسخه خطی.
- ابن عنبه، جمال‌الدین أحمد بن علی الحسنی (۱۴۲۵ق)، *عمده‌الطالب فی الانساب آل ابی‌طالب*، تحقیق سید مهدی الرجایی، قم، مکتبه سماحه آیة‌العظمی المرعشی للخزانه العالمیه.
- آیتی، عبدالحسین (۱۳۱۷)، *تاریخ یزد*، یزد، نشر گلپهار یزد.
- تاج‌الدین احمد وزیر (۱۳۸۱)، *بیاض تاج‌الدین احمد وزیر (۷۸۲ق)*، تصحیح علی زمانی علویجه، ج ۲، قم، مجمع ذخائر اسلامی.
- ترکمنی آذر، پروین (۱۳۸۵)، *تاریخ سیاسی شیعیان اثنی‌عشری در ایران (از ورود مسلمانان به ایران تا تشکیل حکومت صفویه)*، تهران، مؤسسه شیعه‌شناسی.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۵)، *دیوان حافظ از نسخه محمد قزوینی و قاسم غنی*، تهران، نشر علی.
- خواندمیر، غیاث‌الدین همادالدین (۱۳۸۰)، *حبیب‌السیر فی اخبار اقرار بشر*، تصحیح محمد دبیر سیاقی، ج ۳، تهران، خیام.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۱۷)، *دستورالوزراء*، تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران، کتابفروشی اقبال.
- دولت‌شاه سمرقندی (۱۳۳۸)، *تذکره الشعراء*، به همت محمدرضا رضانی، تهران، چاپخانه خاور.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۳۷۲)، *مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، ج ۱، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

- سید رکن‌الدین (۱۳۴۵)، *وقف‌نامه جامع‌الخیرات*، ترجمه سید جعفر غضبان و سید مکی مکیان، یزد، انتشارات اداره کل حج و اوقاف و امور خیریه استان یزد.
- شامی، نظام‌الدین (۱۳۶۳)، *ظفرنامه (تاریخ فتوحات امیر تیمور گورکانی)*، مقدمه پناهی سمنائی، تهران، بامداد.
- عضد (۱۳۸۹)، *دیوان عضد (سراینده ناسناخته سده ۸ ق)*، تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- عمادی حائری، سید محمد (۱۳۹۴)، *سادات هزارجریب (سلسله شیعی در شرق مازندران)*، قم: نشر مورخ.
- عیسی بن جنید شیرازی (۱۳۶۴)، *تذکره هزار مزار (شدالازار فی حطالاوزار عن زوار المزار)*، به تصحیح نورانی وصال، شیراز، کتابخانه احمدی.
- غنی، قاسم (۱۳۸۳)، *تاریخ عصرحافظ (بحث در آثار و افکار و احوال حافظ)*، مقدمه از علامه قزوینی، تهران، نشر زوار.
- کاتب یزدی، احمد بن حسین بن علی (۱۳۵۷)، *تاریخ جدید یزد*، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر.
- کاشفی سبزواری، ملاحسن (۱۳۵۰)، *فتوت‌نامه سلطانی*، مصحح محمدجعفر محبوب، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- کتبی، محمود (۱۳۶۴)، *تاریخ آل مظفر*، محقق و مصحح عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر.
- لیمبرت، جان (۱۳۸۷)، *شیراز در روزگار حافظ (شکوه‌مندی شهر ایرانی در قرون وسطی)*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، شیراز، دانشنامه فارس.
- مجدی، محمد بن ابی‌طالب (۱۳۶۲)، *زینت‌المجالس*، تهران، کتابخانه سنایی.
- مستوفی، حمدا... (۱۳۳۶)، *نزهت‌القلوب*، به اهتمام سید محمدباقر سیاقی، تهران، نشر طهوری.
- مستوفی بافقی، محمد مفید (۱۳۸۵)، *جامع مفیدی*، محقق و مصحح ایرج افشار، ج ۲ و ۳، تهران، اساطیر

- معلم یزدی، معین‌الدین بن جلال‌الدین (۱۳۲۶)، *مواهب‌الاهی*، تصحیح سعید نفیسی، تهران: اقبال.
- مهدوی، مصلح‌الدین (۱۳۸۸)، *مزارات اصفهان از قرن سوم هجری تا زمان حاضر*، ویراستار اصغر منتظرالقائم، اصفهان، دانشگاه اصفهان.
- موحد ابطحی موسوی، سید حجت (۱۴۱۸ق)، *ریشه‌ها و جلوه‌های تشیع و حوزه علمیه اصفهان در طول تاریخ*، ج ۱، اصفهان، دفتر تبلیغات المهدی (عج).
- میرخواند، محمد بن سید برهان‌الدین خواندشاه (۱۳۳۹)، *روضه‌الصفاء فی سیرت‌الانبیاء*، ج ۴، تهران، خیام.
- ندیم، مصطفی (۱۳۹۸)، *جغرافیای تاریخی شیراز در سده‌های هفتم و هشتم هجری*، تهران، نشر خاموش.
- نطنزی، معین‌الدین (۱۳۸۳)، *منتخب‌التواریخ معینی*، به اهتمام پروین استخری، تهران، اساطیر.
- همایی شیرازی، جلال‌الدین (۱۳۹۵)، *تاریخ اصفهان (حوادث و وقایع و حکام و سلاطین اصفهان)*، به کوشش ماهدخت بانو همایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- یزدی، شرف‌الدین علی (۱۳۳۶)، *ظفرنامه (تاریخ عمومی مفصل ایران در دوره تیموریان)*، به تصحیح محمد عباسی، تهران، امیرکبیر.

#### مقاله‌ها

- بحرانی‌پور، علی و زارعی، سید زهره (۱۳۸۹)، «خاستگاه‌های اقتدار و مقبولیت اجتماعی سلسله آل‌اینجو»، *فصلنامه علمی-پژوهشی تاریخ اسلام و ایران*، دانشگاه الزهراء، سال ۲۰، شماره ۸، صص ۳۰-۵۳.
- میرحسینی، محمدحسن (۱۳۸۴)، «نکته‌یابی از وقف‌نامه جامع‌الخیرات»، *مجله فرهنگ ویژه تاریخ*، شماره ۵۶، صص ۱۶۳-۱۸۴.

## سادات در حکومت آل مظفر

ردیف	سادات	منصب	دوره زمانی
۱	سید شمس‌الدین علی بمی	سید صوفی	امیر مبارزالدین محمد
۲	امیر معین‌الدین اشرف	قاضی القضاة و نقیب‌النقباء	امیر مبارزالدین محمد
۳	سید پهلوان علی‌شاه بمی	امیر لشکر	امیر مبارزالدین محمد
۴	سید صدرالدین آوجی	مدرس دارالسیاده	امیر مبارزالدین محمد
۵	سید جمال‌الدین حسن بخاری	قاضی یزد	امیر مبارزالدین محمد
۶	سید غیاث‌الدین بمی	قاضی بم	امیر مبارزالدین محمد
۷	سید عضد	شاعر	امیر مبارزالدین محمد
۸	سید عضدالدین یزدی (پدر جلال عضد)	وزارت (به نقل از برخی منابع)	امیر مبارزالدین محمد
۹	سید رکن‌الدین حسن	وزارت	شاه شجاع
۱۰	سید شریف جرجانی	مدرس دارالشفاء	شاه شجاع
۱۱	سید رکن‌الدین حسن	وزارت	شاه شجاع
۱۲	سید مطهر	شاعر	شاه شجاع
۱۳	سید قطب‌الدین پسر امیر حاجی ضراب	ایلچی پهلوان اسد حاکم کرمان	شاه شجاع
۱۴	زین‌العابدین (۷۸۶-۷۹۰ق)	سیدزاده آل مظفر	سلطان
۱۵	امیر سید مظفر کاشی	نائب‌السلطنه و حاکم اصفهان	سلطان زین‌العابدین
۱۶	سید رکن‌الدین ثانی	وزارت	شاه یحیی



## Table of Contents

---

<i>Government and establishment of the metric system in Iran</i>	
<b>Gholam Ali Pashazadeh; Fatemeh Rezaei Aghajari</b> .....	1-20
<i>The Impact of Iran's Political Crisis Contemporary with the World War I on the Failure of the Bravine's Mission in Tehran</i>	
<b>Abbas Panahi</b> .....	21-44
<i>The Status of the Holy Shrines in the Treaties of Iran and the Ottoman Empire: from Amasya to Kordan</i>	
<b>Hamideh Taghizadeh Sis; Mohammad Taghi Emami Khoei; Mohammad Kalhor</b> .....	45-63
<i>Authoritarian Modernity and the Emergence of the Political Islam in Iran with an Emphasis on the Devotees of Islam</i>	
<b>Faramarz Taghilo; Seyed Mojtaba Hosseini</b> .....	65-85
<i>Linguistic developments in Azerbaijan in the historiography of Mohammad Javad Mashkour</i>	
<b>Farhad Jafari; Nasser Sedghi; Mohammad Salmasizadeh; Vali Dinparast</b> .....	87-110
<i>Considerations in the Childhood History of the Safavid Era</i>	
<b>Shahab Shahidani; Matin Sadat Islahi; Mahshid Sadat Islahi</b> .	111-147
<i>Cultural Dimensions of Iran's Participation in the 1873 Vienna World's Fair and its Impact on the Production and Export of the Iranian Carpets</i>	
<b>Abdullah Mirzaei</b> .....	149-176
<i>Sadat' Interactions with Al-Muzaffar and their Roles in this Government</i>	
<b>Jamshid Norouzi; Mozghan Sadeghifard</b> .....	177-201



# Journal of Iranian Islamic Period History

Proprietor: University of Tabriz

Director in charge: Abbas Ghadimi Gheidari      Associate Professor  
Editor in Chief: Alireza Karimi      Associate Professor

---

---

## Editorial Board:

F. Orouji	Associate Prof. Tabriz University
F. Alhayari	Associate Prof. Esfahan University
M. Bahramnejad	Associate Prof. Imam Khomeini International University
M. Bayat	Associate Prof. Zanzan University
Gh. Pashazadeh	Associate Prof. Tabriz University
H. Hajian pour	Assistant Prof. Shiraz University
A. Hasanzadeh	Assistant Prof. Al-Zahra University
H. Hazrati	Assistant Prof. Tehran University
R. Dehghni	Associate Prof. Tabriz University
V. Dinparast	Associate Prof. Tabriz University
M. Salmazizadeh	Associate Prof. Tabriz University
M.A. Sadeghi	Associate Prof. Tarbiat Modares University
N. Sedghi	Associate Prof. Tabriz University
A. Ghadimi Gheidari	Associate Prof. Tabriz University
A. Karimi	Associate Prof. Tabriz University
H. Mirjafari	Prof. Esfahan University
J. Afary	Professor at the University of California at Santa Barbara
W. Floor	Historian
A. Cantera Glara	Professor at the University of Berlin
R. Matthee	Professor at Delaware University
C.U. Werner	Professor at the University of Bamberg in Germany
J. E. Woods	Professor at the University of Chicago
J. M. Gustafson	Associate Professor at Indiana State University

---

English Editor: R. Kaviani (Ph.D.)      Executive Manager: A. Yeganeh  
Typist: Sh. Zamani

## Address:

Faculty of Law and Social Sciences,  
University of Tabriz, 29 Bahman Blvd., Tabriz.  
Postcode: 5166616471 Tel: 041-33392262 Fax: 041-33356013  
Email: [tabrizu.history2011@gmail.com](mailto:tabrizu.history2011@gmail.com)  
<http://tuhistory@tabrizu.ac.ir>



**Journal of  
Iranian Islamic Period History**

**University of Tabriz**

**Spring 2021**

**Y. 12 – No. 26**

**Tabriz – Iran**



## *Journal of Iranian Islamic Period History*



**Year. 12, No. 26, Spring 2021**

- *Government and establishment of the metric system in Iran*  
**Gholam Ali Pashazadeh; Fatemeh Rezaei Aghajari**
- *The Impact of Iran's Political Crisis Contemporary with the World War I on the Failure of the Bravine's Mission in Tehran*  
**Abbas Panahi**
- *The Status of the Holy Shrines in the Treaties of Iran and the Ottoman Empire: from Amasya to Kordan*  
**Hamideh Taghizadeh Sis; Mohammad Taghi Emami Khoei; Mohammad Kalhor**
- *Authoritarian Modernity and the Emergence of the Political Islam in Iran with an Emphasis on the Devotees of Islam*  
**Faramarz Taghilo; Seyed Mojtaba Hosseini**
- *Linguistic developments in Azerbaijan in the historiography of Mohammad Javad Mashkour*  
**Farhad Jafari; Nasser Sedghi; Mohammad Salmasizadeh; Vali Dinparast**
- *Considerations in the Childhood History of the Safavid Era*  
**Shahab Shahidani; Matin Sadat Islahi; Mahshid Sadat Islahi**
- *Cultural Dimensions of Iran's Participation in the 1873 Vienna World's Fair and its Impact on the Production and Export of the Iranian Carpets*  
**Abdullah Mirzaei**
- *Sadat' Interactions with Al-Muzaffar and their Roles in this Government*  
**Jamshid Norouzi; Mozghan Sadeghifard**

